

تجلی امامت

ناظم زاده قمی

فهرست:

مقدمه

بخش اول

امامت و حکومت علی (ع)

مفهوم لغوی و اصطلاحی امام

تعریف امامت

ضرورت انتصاب امام

شرایط و ویژگی های امام

پیامبری و امامت

مقام نبوت

مقام رسالت

مقام امامت

شؤون امامت

امامت بالاترین مقام الهی

دلیل اول: آیات قرآنی

چکیده بحث

عدالت و مساوات علی علیه السلام

عدالت در تقسیم بیت المال

نمونه هایی از عدالت آن حضرت در تقسیم بیت المال

عدالت در اجرای قانون

اجرای قانون در حکومت علی علیه السلام

پیام علی علیه السلام به استانداران

نجاشی (۱۰) در چنگال قانون

توییح فرزندان

توییح ابن عباس

نامه اول حضرت علی علیه السلام به ابن عباس

نامه دوم به ابن عباس

تهدید برادرش عقیل

عدالت در رعایت حقوق مردم

علی علیه السلام و احترام به حقوق مردم

علی علیه السلام در شهر انبار

بخش سوم

سیاست علی (ع)

معنای لغوی سیاست

سلوك سياسى على (ع) پیش از خلافت

سلوك سياسى على (ع) در زمان خلافت

دو سیره همگون رسول خدا و علی (ع)

دو روش سیاسی ناهمگون (علی) و معاویه

سیاست های مدبرانه علی (ع) بعد از رحلت پیامبر (ص)

امام و مشکلات سیاسی ابوبکر

علی (ع) و مشاوره های سیاسی عمر

علی (ع) مرجع مشکلات عثمان و معاویه

بخش چهارم

علی (ع) در مسند قض

قضاوت های علی (ع) در زمان رسول گرامی اسلام (ص)

قضاوت های علی (ع) در زمان حکومت عمر

قضاوت های علی (ع) در زمان حکومت عثمان

ارفاق های امام علی (ع) در مسند قض

وظایف کارگزار

ملاك گزینش کارمندان

نحوه برخورد کارگزاران با مردم

علی (ع) و کارگزاران خطاکار

موضع گیری کارگزاران خطاکار در مقابل سختگیری امام (ع)

سیره علی (ع) در امر به معروف و نهی از منکر

بررسی واژه امر به معروف و نهی از منکر

امر به معروف و نهی از منکر در قرآن

اشکال و پاسخ

شرایط امر به معروف و نهی از منکر از دیدگاه امام علی (ع)

درجات امر به معروف و نهی از منکر از دیدگاه امام علی (ع)

امر به معروف و نهی از منکر در گفتار امام علی (ع)

امر به معروف و نهی از منکر در رفتار امام علی (ع)

علی (ع) و فرقه های کلامی

معنای لغوی و اصطلاحی علم کلام

وجوه تسمیه علم کلام

فرقه های کلامی

طرح يك مسأله کلامی

منزلة بين المنزلتين

غلات

سبب پیدایش غلات

نخستین غالی

عاقبت عبدالله بن سبا و فرقه سبائیه

دست آویزهای غلات

نفی غالی گری در سخنان پیشوایان اسلام

غلات و شیعیان

خوارج

چگونگی پیدایش خوارج

نام های دیگر خوارج

فرقه های خوارج

عقاید کلامی خوارج

احتجاجات علی (ع) با خوارج

دیدگاه خوارج در مورد مرتکبان گناهان کبیره

خوارج و فقر اندیشه

رعایت حقوق اهل کتاب در حکومت علی (ع)

اشکال اول

اشکال دوم

نمونه هایی از رفتار امام علی (ع) با اهل کتاب

علی (ع) و همسفر مسیحی

حقوق بازنشستگی برای مرد نصرانی

علی (ع) در محکمه قضا

اندوه شدید علی (ع) از تعدی به يك زن غیر مسلمان

توبیخ حاکم فارس به خاطر بدرفتاری با زرتشتیان

علی (ع) و بحث آزاد با اهل کتاب

بخش نهم

علی (ع) و اقتصاد

واژه اقتصاد در فرهنگ اسلامی

تعریف اقتصاد

سیاست های کلی اقتصادی از دیدگاه امام علی (ع)

تقسیم بندی اقتصاد

اقتصاد بازرگانی (تجارت)

اهمیت بازرگانی (تجارت) در اسلام

تجار و صنعتگران در فرمان امام (ع)

فرمان مالك

بازار در زمان حکومت امام (ع)

نظارت مستقیم علی (ع) بر بازار

متولی بازار

وظایف متولی بازار

نظارت بر رفتار متولی بازار

توجه به تجارت اهل ذمه

کشاورزی از دیدگاه امام علی (ع)

امام علی (ع) و حقوق کارگران

بخش دهم

جنگ های علی (ع) در دوران خلافت

روان شناسی سه گروه شورشی

جنگ جمل یا فتنه ناکثین

طلحه و زبیر و آغاز فتنه

نقش عایشه و تحریکات او

عزیمت ناکثین به سوی بصره

عزیمت امام (ع) به سوی عراق

حرکت امام به سوی بصره و اتمام حجت با سران ناکثین

صف آرای دو سپاه

اقدامات امام (ع) برای جلوگیری از جنگ

فرمان های امام (ع) قبل از شروع جنگ

سپاه امام (ع) آماده رزم

عایشه در صحنه نبرد

آغاز جنگ از ناحیه ناکثین

دلآوری های علی (ع) و سپاه اسلام

پیروزی سپاه امام با پی شدن شتر عایشه

تلفات جنگ جمل

ورود امام (ع) به بصره و برخورد با مردم و اسیران

اعزام عایشه به مدینه

خروج امام (ع) از بصره

جنگ صفین یا فتنه قاسطین

قاسطین

علل وقوع جنگ صفین

نامه معاویه به عمرو بن عاص

حرکت سپاه امام (ع) به سوی صفین

ورود امام (ع) به صفین و محاصره فرات

آخرین پیام ها

مباحثه قاریان قرآن و حقانیت علی (ع)

محرم و آتش بس موقت

پایان آتش بس و آغاز جنگ

آغاز حمله همگانی

لیلة الهیریر (۳۱)

به نیزه کردن قرآن ها

تسلیم امام (ع) و فراخوانی مالک

تلفات جانی صفین

مراجعت امام (ع) به کوفه و کناره گیری خوارج

اعزام ابو موسی به دومة الجندل، و سفارش های امام (ع)

4 حکمیت درباره چه بود و چه شد؟

جنگ نهروان یا فتنه مارقین

پیشینه فکری خوارج

سرآغاز فتنه خوارج و فعالیت های آنان

جنايات خوارج در راه نهروان

تصمیم امام

عزیمت امام (ع) به سوی نهروان

پرچم امان و بزرگواری دیگر

آغاز جنگ و دستورهای اسلامی - انسانی امام (ع)

سخنان حکیمانه امام (ع) با اجساد خوارج

پایان فتنه خوارج و بازگشت امام (ع) به کوفه

بخش یازدهم

مروری بر سال های آخر عمر علی(ع)

سقوط مصر

اعزام مالک اشتر به مصر

شهادت مالک

نامه امام (ع) به محمد بن ابی بکر پس از شهادت مالک

عمر و عاص در مصر

چگونگی شهادت محمد بن ابی بکر

پس از شهادت محمد بن ابی بکر

غارت ها و دستبردهای معاویه

سوختن علی (ع) از بی حمیتی مردم کوفه

آخرین سخن امام (ع)

بخش دوازدهم

مظلومیت علی(ع)

مظلومیت علی (ع) در احادیث

نگرانی پیامبر (ص) از مظلومیت علی (ع)

گریه رسول خدا (ص) بر مظلومیت علی (ع)

تأثر فاطمه(س) در مظلومیت علی (ع)

انعکاس مظلومیت علی (ع) در زیارت نامه آن حضرت

درد دل با چاه

نگاهی به مظلومیت علی (ع) بعد از رسول خدا (ص)

ماجرای سقیفه

انتخابی ناگوار

مظلومیت علی (ع) در قضیه سقیفه

دفاع شبانه فاطمه(س) از مظلومیت علی(ع)

خطبه شقشقیه

مظلومیت علی(ع) در مصائب فاطمه زهرا(س)

مأموران حکومت در خانه فاطمه(س)

آتش زدن خانه وحی

بردن امام (ع) به مسجد

مظلومیت علی (ع) در جسارت دیگری به فاطمه (ع)

پاداش عمر به قنفذ

مظلومیت علی (ع) در غصب فدک(۴۰)

درد دل فاطمه(س) با قبر پدر

مظلومیت علی (ع) در تجهیز فاطمه(س)

حزن و اندوه علی (ع) کنار قبر فاطمه (س)

مظلومیت علی (ع) در انتخاب خلیفه دوم

مظلومیت علی (ع) در انتخاب خلیفه سوم

کیفیت انتخاب عثمان

مظلومیت علی (ع) در ایام خلافت

مخفی بودن قبر امام (ع) مظلومیتی دیگر

مظلومیت علی (ع) بعد از شهادت

بخشنامه معاویه برای سب و لعن به علی (ع)

چگونگی جعل احادیث در مورد امام علی (ع)

کار نیک عمر بن عبدالعزیز

بخش سیزدهم

شهادت - آخرین برگ از حیات علی (ع)

تاریخ شهادت

سبب شهادت حضرت

برك در شام

عمرو بن بكر در بصره

ابن ملجم لعین در کوفه (۷)

در ماه رمضان آخر

صبحگاه خونین

ضربت خوردن امام به روایتی دیگر

شیون و غوغا در کوفه

دستگیری ابن ملجم

سفارش امام درباره قاتلش

علی (ع) در خانه

پزشکان بر بالین امام

حال امام در فاصله بین ضربت و شهادت

اصحاب در محضر امام (ع)

حجر بن عدی

حبیب بن عمرو

اصبغ بن نباته

وصیتهای حضرت

وصایای خصوصی

وصایای عمومی

وصیت امام (ع) درباره کیفیت غسل و کفن و دفن

غسل و دفن شبانه حضرت علی (ع)

اشعار امام حسن (ع) در رثاء پدر

سخنان صعصعة بن صوحان در کنار قبر علی (ع)

شهر کوفه غرق ماتم

شیون وماتم در شهادت علی (ع)

در رثای علی (ع)

شادی دشمنان علی (ع)

خطبه امام حسن (ع) پس از شهادت پدر بزرگوارش

کیفیت قصاص ابن ملجم قاتل علی (ع)

کیفیت قصاص همدستان ابن ملجم

ظاهر شدن قبر امام (ع) در زمان هارون

فضیلت زیارت امیر المؤمنین (ع)

زیارت نامه حضرت امیر (ع)

مقدمه

کتابی که پیش روی شماست، گزارش و پژوهشی است درباره عملکرد سیاسی و

روش حکومتی پیشوای بزرگ اسلام امام علی علیه السلام با نام «تجلی امامت،

تحلیلی از حکومت امیرالمؤمنین علی علیه السلام» که مؤلف با «بضاعتی

مزجاء» تمام سعی خود را به کار برده تا پنج سال آخر عمر امام علیه السلام

را، که دوران حکومت آن حضرت است، بر اساس کهن ترین و معتبرترین

مدراك تاريخی، بررسی و تحلیل کند و نمایی از يك حكومت نمونه انسانی و اسلامی را در منظر همگان، قرار دهد .

بی تردید می توان گفت که دوران حكومت پنج ساله امیرالمؤمنین علیه السلام ، فصل درخشانی را در تاریخ حكومت های جهان، رقم زد؛ در پهنه گیتی حکمرانان بسیاری از پی هم آمده اند و هر يك به عدالت و یا ستم، بر مردم حكومت کرده اند، اما در میان عدل پیشگان آنان، بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله روزگار، پیشوایی عادل تر و رهبری با درایت تر و مربی دلسوزتر از علی علیه السلام به خود، ندیده است .

شرایط و رویدادهای اسفناکی، مانع از آن رشد که امام علی علیه السلام زودتر به حكومت برسد و جنبه های بیشتر و زیباتری از حكومت اسلامی را به منصفه ظهور بگذارد، که آن حوادث و اوضاع و نیز چگونگی به خلافت رسیدن آن حضرت را در بخش هایی از این کتاب مطالعه خواهید کرد که خلاصه ای از آن چنین است :

پیامبر عظیم الشان اسلام صلی الله علیه و آله پیش از آن که چشم از این جهان فرو بندد، امیرالمؤمنین علی علیه السلام را که وصی، برادر، وزیر و دروازه شهر علم خود می دانست به امر پروردگار به جانشینی خود برگزید و به مردم سفارش او را بسیار کرد، اما پس از رحلت آن پیامبر بزرگ الهی، مسلمانان وصایا و سفارش های ایشان در خصوص رهبری علی علیه السلام را نادیده

انگاشته و کسانی که غیر از امام علی علیه السلام جامه خلافت، در پوشیدند؛ با این که می دانستند خلافت، جز علی را نشاید؛ همو که کوه بلندی را می مانست که سیلاب از ستیغ آن ریزان و مرغ از پریدن به قلّه اش ناتوان و گریزان بود . آن امام بزرگ، چون میراثش را ربوده دید، دامن از خلافت درچید و پهلو از آن پیچید. او چون نیک سنجید، شکیبایی را خردمندانه تر دید و صبر را پیشه ساخت و حال آن که خار در چشم و استخوان در گلو داشت .

روزگار به همین منوال می گذشت و جامعه اسلامی، هنوز از رهبری امام علی علیه السلام محروم بود. تا ناگاه از پس سالیانی اندوهبار و پر سکوت، مردم به هوش آمدند و نهضتی فراگیر برای بازگرداندن خلافت به جایگاه اصلی خود، برپا کردند .

پس از قتل عثمان مردم به طور دسته جمعی و چونان شتران تشنه که روز آب خوردن به آب گیرهای خود، در می آیند و تن و دوش خود را به هم می ساینند، به آن حضرت علیه السلام روی آوردند و فریاد «بیعت، بیعت» برآوردند، و از فرط شلوغی و ازدحام، چون یال گفتار، پس و پشت هم ایستادند و چون گله گوسفند سر به هم نهادند، به طوری که حسنین علیه السلام فشرده گشتند و بند کفش امام علیه السلام برید و ردایش افتاد و پهلویش نیز آسیب دید. حضرت علیه السلام دست خود را با پس می برد ولی مردم آن را می کشیدند، دستش را می بست اما آنان می گشودند. تا آن که سرانجام، امام علیه السلام به خاطر

حضور مردم و وجود یاران و تعهدی که در مبارزه با ظالم و یاری مظلوم داشت، بیعت را پذیرفت .

این بیعت، به حدی هیجان آفرین و شورانگیز بود که خردسالان به وجد آمدند، سال خوردگان، لرزان لرزان بدان جا روان گشتند و بیماران را برای بیعت به دوش می بردند و دختران برای دیدن آن منظره، نقاب از چهره کنار می زدند . پس از این بیعت مردمی و گسترده، امام علیه السلام زمام امور را به دست گرفت و چنان که جریان حکومت و دادگری، برای مدت کوتاهی به روزگار پیامبر صلی الله علیه و آله بازگشت. امامت و سیاست، مفهوم درست خود را پیدا کرد، اقتصاد و قضاوت، بر پایه عدل، قرار گرفت، کارگزاران نالایق معزول شدند و شایستگان بر سر کار آمدند، معروف، جان گرفت و منکر، مُرد. تفکر و اندیشه، میسر صحیح خود را یافت و فرقه های کلامی منحرف، به مردم معرفی شدند. بازوان مظلوم، توان یافت و دست های ظالم بریده شد، گرسنگان و پابرهنگان پناه یافتند و مال اندوزان و دنیاطلبان، بی پناه ماندند. بیت المال به مساوات تقسیم شد و خلاصه این که: چشمان «عدالت» پر فروغ شد و چراغ تبعیض و ستمگری، خاموش گردید .

اما دیری نپایید که این شیوه حکومت، بر کسانی که دنیا در دیده آنان زیبا و زیور آن در چشم هایشان خوش نما بود، گران آمد. از این رو، گروهی، پیمان خود را شکستند و جمعی، با ستم کاری دل آن حضرت را آزرده و دسته ای

دیگر، با جهالت و نادانی، از جمع دینداران، بیرون جستند. و این هر سه گروه، نبردهایی را بر امام علیه السّلام تحمیل کردند .

از این پس این نبردها و حوادث بعدی آن، مظلومیّت امام علیه السّلام بیشتر از گذشته، آشکار شد و دیری نگذشت که این مظلومیّت با شهادت آن حضرت به اوج خود رسید و جهان از وجود رهبری عدل گستر، محروم گشت .

در این کتاب، شرح مفصّلی از رویدادهای حکومت پنج ساله امام علی علیه السّلام را در سیزده بخش خواهید خواند. سعی ما این بوده است که برای این مقطع تاریخی مهم، موضوعاتی را گزینش و بررسی کنیم که با حکومت آن

حضرت علیه السّلام ارتباط مستقیم داشته باشد، هر چند که در برخی از موضوعات، فرازهایی هست که به دوران پیش از حکومت هم مربوط می شود. ولی ما به خاطر این که مباحث، دچار بریدگی نشود، به ناچار آن ها را آورده ایم .

دیگر این که: روش ما در این کتاب گزارشی – تحلیلی است. برای این کار، ابتدا حوادث را از منابع معتبر، گزارش کرده ایم و پس از آن، با معیارهای حق سنجیده ایم و همین سنجش رویدادها با معیارها، خود تحلیلی بر وقایع است. استنباط های تاریخی این کتاب، بر اساس مبانی است که بی هیچ گونه مانعی در دسترس همگان است. نظر ما این است که هر کس رویدادهایی که به مکتب و

عقیده ما مربوط می شود با معیارهای حقی که در این مکتب، مطرح است، بسنجد به نتایجی خواهد رسید که ما در این کتاب به آن رسیده ایم؛ معیارهای حق برای تحلیل تاریخی، قرآن و سنت است و بعد از آن، گفته های گزارش گران و یا تحلیل گران دانشمند و بی غرضی است که به زمان وقوع حوادث، نزدیک بوده و یا اگر نزدیک نبوده اند، واسطه های آنان، درست کردار و تقه بوده اند .

این را هم بگوئیم که در تحلیل های تاریخی، صرفاً منابع خالص تاریخی در حل پیچیدگی حوادث، کارگشا نیست بلکه چه بسا يك بيت شعر و یا وجود نامه ای و یا مطلبی در يك كتاب جغرافیا، بر مطالب تاریخی، نور بتاباند و آن ها را از ابهام به در آورد. از این روست که بر تحلیل گر حوادث تاریخی لازم است که تسلط و قدرت رجوع به منابع دیگر هم داشته باشد تا هم مطالبش استوار و متین گردد و هم خواننده را به اطمینان بیشتری برساند .

امید آن است که این نوشتار، در تنویر افکار مؤثر افتد و مورد توجه دانشمندان و پژوهش گران قرار گیرد و چنان چه نقصی در آن می یابند، مؤلف را ارشاد نموده تا در آینده به خواست خدا جبران گردد.

بخش اول

امامت و حکومت علی علیه السلام

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود :

هر کس پس از من در خلافت با علی ستیزه کند، کافر است و با خدا و پیغمبرش

جنگیده است؛ و هر کس در حقانیت علی تردید کند، کافر است.» (۱)

«ابن مغزالی شافعی، مناقب، حدیث ۶۸ »

شکی نیست که هر جا انسان هایی گرد هم آیند و جامعه ای را تشکیل دهند به

رهبر و پیشوایی هم نیازمندند. تاریخ، جامعه ای را نشان نداده است که تدبیر

امور آن، بدون رهبر صورت گرفته باشد، از این رو می توان گفت یکی از

نیازهای اساسی بشر، نیاز رهبری است .

این نیاز، از هر دیدگاهی که بررسی شود برای پیشرفت انسان ضروری است؛

از نگاه ظاهری، وجود يك پیشوای با کفایت می تواند افراد جامعه ای را در

جنبه های مختلف فرهنگی، اقتصادی، سیاسی و اجتماعی به سوی کمال مادی

سوق دهد؛ و از دیدگاه عمیق تر، که انسان فراتر از جنبه های مادی نگریسته

می شود و رشد و تکامل همه استعدادهای او در نظر گرفته می شود، وجود يك

رهبر الهی که فلسفه آفرینش انسان را به خوبی درك کرده و مقصد نهایی او را

می داند، ضرورتش بیشتر حس می شود .

به هر جهت، مسئله «پیشوایی» همیشه برای آدمیان، مهم بوده است به طوری

که در دانش بشری، فصل گسترده ای را گشوده است. در اسلام نیز این

موضوع، بسیار با اهمیت تلقی شده و بحث های مختلف فقهی، قرآنی، تاریخی،

کلامی و فلسفی گوناگونی از سوی اندیشوران اسلامی در خصوص آن انجام شده است. خصوصاً هنگامی که جریان خلافت ورهبری به انحراف کشیده شد و حق مسلم پیشوای واقعی مسلمانان، غصب گردید، این بحث، مورد توجه بیشتری قرار گرفت، و مبانی ایدئولوژیک آن، با دقت قابل تحسینی بررسی شد. موشکافی های اندیشمندان سترگ شیعی در این موضوع، اکنون جزء ذخایر ارزشمند فرهنگ اسلامی به شمار می رود .

ما در این فصل، قصد آن داریم که مسئله امامت – خصوصاً امامت امام علی علیه السلام – را به طور فشرده و اختصار بررسی نموده و از دیدگاه های مختلف به آن نظر کنیم .

1. مَنْ ناصَبَ عَلِيًّا الْخِلَافَةَ بَعْدِي فَهُوَ كَافِرٌ وَقَدْ حَارَبَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ؛ وَمَنْ شَكَّ

فِي عَلِيٍّ فَهُوَ كَافِرٌ .

مفهوم لغوی و اصطلاحی امام

واژه «امام» از نظر لغوی به معنای «پیشوا» است؛ خواه پیشوای عادل مانند «امام جماعت»، «امام جمعه» و «امام حج(۱)» – که عدالت در آنان شرط است – و خواه پیشوای ظالم. در قرآن کریم، واژه امام به پیشوایان حق و باطل هر دو

اطلاق شده است؛ مانند: **وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا (۲)**. ونیز: **وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً**

يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ (۳)).

اما در اصطلاح عالمان و متکلمان شیعه، واژه «امام» به امیر المؤمنین علی علیه السلام و یازده فرزندش که به نیابت از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله عهده دار امور دینی و دنیوی مردم هستند، اطلاق می شود. چنین اشخاصی به اعتقاد شیعه، متصدی رهبری جامعه از لحاظ حکومت، بیان معارف و احکام (مرجعیت دینی)، و رهبری و ارشاد معنوی مردم هستند و بر مردم هم واجب است از آنان اطاعت کنند .

1. در وسائل الشیعة، ج ۸، ص ۲۹۰ آمده است: اسماعیل بن علی در سال

۱۴۰ قمری به عنوان امیر الحاج به مکه رفت و امام صادق نیز همراه آن

کاروان بود. اتفاقاً در یکی از مواقف، آن حضرت از روی مرکب به زمین

افتاد، اسماعیل بن علی جلو آمد تا احترام کند و همراه حضرت باشد. اما حضرت

فرمود: «سِرٌّ فَإِنَّ الْإِمَامَ لَا يَقِفُ؛ برو امام نمی ایستند». همان گونه که می

نگریم، در این حدیث، امام صادق علیه السلام لفظ «امام» را برای امیر الحاج

(اسماعیل بن علی) به کار برده است و پیداست که مقصود آن حضرت از لفظ

«امام» معنای لغوی آن بوده نه اصطلاحی .

2. انبیاء (۲۱) آیه ۷۳ .

3. قصص (۲۸) آیه ۴۱ .

تعریف امامت

دانشمندان اسلامی، برای «امامت» تعریف های مختلفی کرده اند که برخی از آن تعریف ها مبتنی بر شناخت عمیق و اساسی از امامت است و بعضی دیگر هم، نشان این است که این عنصر با اهمیت را بسیار سطحی، تلقی کرده اند. در ذیل به هر يك از این تعریف ها اشاره ای می کنیم :

1) علامه قوشچی در تعریف امامت می فرماید :

امامت، مسئولیت عمومی سرپرستی و فرمانروایی در امور دین و دنیا است که به جانشینی از پیامبر انجام می گیرد.» (۱)

در این تعریف، امامت به مفهوم سیاسی خلافت پیامبر صلی الله علیه و آله و به معنای سرپرستی امور دینی و دنیایی امت، منظور گردیده است .

2) عبدالجبار معتزلی امامت را چنین تعریف نموده است :

«امامت، ولایت تصرف در امور است به نحوی که دستی بالاتر از آن

نیست.» (۲)

3) علامه حلی گفته است :

«امام، انسانی است که بالاصاله، عهده دار مسئولیت های عمومی در امور دین

و دنیا، در عالم تکلیف و مسئولیت انسان است.» (۳)

4) شیخ مفید در کتاب «اوائل المقالات» امام را چنین تعریف می کند :

«امامان، جانشینان پیامبرند در تبلیغ احکام و برپاداشتن حدود الهی و پاسداری از

دین خداوند و تربیت کردن بشر.» (۴)

در این تعریف، عنصر هدایت و رهبری معنوی و تربیت استعدادهای بشری در

راه ارتقا و رشد و تعالی انسانی، در کنار عنصر سیاسی و مدیریت امت اسلامی

آمده است، و امامت به مفهوم «نبوت منهای دریافت وحی» تلقی شده است. (۵)

1. قوشچی، شرح تجرید، ص ۴۷۲ .

2. عبدالجبار معتزلی، شرح الاصول الخمسه، ص ۷۵۰ و مارتین، اندیشه های

کلامی شیخ مفید، ترجمه احمد آرام، ص ۱۴۲ .

3. علامه حلی، الالفین، ص ۱۲ .

4. شیخ مفید، اوائل المقالات، ص ۳۵ و مارتین، همان ، ص ۱۴۱ .

5. جمعی از نویسندگان، معارف اسلامی ، ج ۲، ص ۱۹۱ و ۱۹۲ .

ضرورت انتصاب امام

وجود امام پس از رحلت پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله برای جانشینی

آن حضرت و رهبری جامعه، امری لازم و ضروری است و مورد تأیید شیعه

وسنی است؛ زیرا هیچ جامعه و ملتی بدون مدیر و رهبر نمی تواند بقای خود را

تضمین کند؛ ولی بحث در این است که چه کسی باید جانشین پیغمبر شود و دارای چه شرایط و خصوصیتی باشد، و چه کسی او را بدین مقام منصوب کند .

اهل سنت معتقدند هر مسلمانی را که مردم به عنوان خلیفه انتخاب کنند، حاکم مسلمانان و واجب الاتباع است و در نتیجه، خلافت او را در ردیف حکومت های بشری به شمار می آورند؛ با این تفاوت که از او می خواهند به عدالت و قسط حکومت کند .

اما به عقیده شیعه، امام، عهده دار منصب الهی است و باید مانند پیغمبر از طرف خدا تعیین شود؛ یعنی همان گونه که پیغمبر از جانب خدا به رسالت مبعوث می شود و مردم در انتصاب او هیچ نقشی ندارند، امام هم که جانشین پیغمبر است، باید از جانب پروردگار منصوب شود، زیرا امام نه تنها باید در کلیه سجایای اخلاقی و فضایل و کمالات از قاطبه مردم برتر باشد، بلکه باید واجد مقام رفیع عصمت هم باشد. و از آن جا که تشخیص این امور از حیثه فهم مردم خارج است، لذا تنها خدای بزرگ که عالم به مکنونات است می تواند چنین افرادی را به مردم معرفی کند .

طبق این اعتقاد اگر همه عالم هم جمع شوند و به کسی رأی دهند، او جانشین پیغمبر و امام معصوم نیست، بلکه تنها فردی عهده دار این مقام خواهد بود که خداوند او را برگزیده باشد. از این رو شیعه معتقد است که علی علیه السلام و یازده فرزندش، امام مسلمانان و جانشین پیغمبر اسلام هستند؛ خواه خانه نشین

باشند و مردم با آنان بیعت نکنند و دیگران را به خلافت برگزینند، و خواه عهده دار مقام خلافت باشند و مردم با آنان بیعت کنند. پس اختلاف شیعه با اهل سنت در این مورد، مبنایی و ریشه ای است.

شرایط و ویژگی های امام

یکی از بحث های مهم و اساسی در خصوص امامت، شرایط و ویژگی های امام است، اهل تسنن، در این مورد، سه شرط علم و عدالت و بیعت را کافی می دانند، و در واقع امام را تا حد يك سیاستمدار معمولی، تنزل داده اند، ولی شیعه که عصمت و انتصاب الهی از جانب پیامبر صلی الله علیه و آله را هم در امامت شرط می داند، در واقع تصویر عمیق و همه جانبه ای از امامت به دست داده است؛ چرا که — غیر از دریافت وحی — آن را استمرار شئون و مسئولیت های پیامبران می داند .

در این جا ما به برخی از ویژگی های امام از دیدگاه شیعه اشاره می کنیم :

(1) امام علم

از دیدگاه عقل و شرع، امامت بدون علم، نه امکان پذیر است و نه قابل قبول و نه شایسته جامعه اسلامی. در جایی که قرآن و احادیث، احراز مسئولیت های اجتماعی و هر نوع ارتقا را مشروط به علم می داند و بر برخورداری از علم

تأکید می کند و جاهل و جاهل را مورد نکوهش قرار می دهد، چگونه می توان در لزوم عالم و عالم تر بودن امام، تردید به خود راه داد و امامت بدون علم را قابل قبول دانست . این مطلب در آیات زیادی مورد تأکید قرار گرفته است. (۱)

اصولاً امام، اولو الامر و واجب الاطاعة است؛ الزام مردم به پیروی از امام فاقد علم و نیز الزام اعلم بر اطاعت از عالم اغرای به جهل (قریب دادن دیگران در جهت پیروی از رفتار جاهلانه) محسوب می شود و در احادیث فراوانی نیز تأکید بر شرط علم در قبول مسئولیت های اجتماعی دیده می شود. (۲)

(2) عصمت

یکی از شرایط اساسی امامت، «عصمت» است؛ بدین معنا که امام باید در ابلاغ احکام خدا و تفسیر و تبیین شریعت، از هر گونه خطای عمدی و سهوی به دور باشد. دلیل عقلی این ویژگی، بسیار روشن است، زیرا امام، حافظ و نگهبان دین خداست و اگر به هر صورت، مرتکب اشتباهی شود، در شریعت، کجی و ناراستی می افتد و در نتیجه، فلسفه دین مورد تردید جدی قرار می گیرد. از این رو است که از دیدگاه شیعه، عصمت به عنوان شرط ضروری امامت است .

در تفسیر معنای عصمت، سخن بسیار است و در روایات هم در تفسیر آن مطالبی آمده است که به دو روایت در این باب اشاره می کنیم :

(1) شخصی از حضرت زین العابدین امام سجاد علیه السلام پرسید: معنای

معصوم چیست؟ حضرت فرمود :

«الْمَعْصُومُ هُوَ مُعْتَصِمٌ بِحَبْلِ اللَّهِ وَحَبْلِ اللَّهِ هُوَ الْقُرْآنُ لَا يَفْتَرِقَانِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ؛

معصوم کسی است که به ریسمان محکم خدا چنگ زند، و ریسمان خدا همان

قرآن است که این دو (قرآن و معصوم) از یکدیگر جدا نمی شوند تا روز

قیامت.» (۳)

(2) هشام بن حکم از امام صادق علیه السلام نقل کرده که آن حضرت فرمود :

«الْمَعْصُومُ هُوَ الْمَمْتَعُ بِاللَّهِ مِنْ جَمِيعِ مَحَارِمِ اللَّهِ، فَقَدْ قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: وَمَنْ

يَعْتَصِمَ بِاللَّهِ فَقَدْ هُدِيَ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ؛

معصوم کسی است که با کمک و یاری خداوند سبحان از همه محرمات الهی

بپرهیزد، زیرا که خدا فرموده: هر کس به ریسمان خدا چنگ بزند بی گمان به

راه راست هدایت یافته است.» (۴)

اینک آیات و روایاتی که دلالت بر عصمت انبیا و امام دارد به طور فشرده

بررسی می کنیم .

الف - آیه ابتلاء:

یکی از آیاتی که دلالت بر وجود عصمت امام دارد، این آیه است: وَإِذْ ابْتَلَى

إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا

يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ؛ (۵) پروردگار ابراهیم، او را به کاری چند بیازمود

و ابراهیم آن کارها را به تمامی به انجام رسانید. آن گاه خدا به او فرمود: من تو

را پیشوای مردم گردانیدم. ابراهیم گفت: فرزندانم را هم؟ فرمود: پیمان من، ستمکاران را در بر نگیرد .

ذیل آیه شریفه که حضرت ابراهیم می گوید: خدایا! از ذریه نسل من چطور؟ جواب می دهد: «امامت، عهد من است و از طرف من است، به ستمگران از آنان نمی رسد». به طور کلی نفی نکرد، و به طور کلی هم آری نگفت، بلکه؛ ستمگران آن ها را کنار گذاشت. پس غیر ستمگران باقی می مانند که از نسل ابراهیم علیه السلام باشند. حال می گوییم: ظالم کیست؟ ظالم از نظر قرآن کسی است که به نفس خود یا به غیر خود ظلم کند. گرچه در عرف ما ظالم به کسی گفته می شود که به حقوق دیگران تجاوز کند، اما از دیدگاه قرآن ظالم کسی است که به حقوق دیگران و یا به نفس خود تجاوز نماید. پس گناه کار ولو يك لحظه از عمرش را گناه نماید صلاحیت مقام رفیع امامت را ندارد .

مرحوم علامه طباطبائی (ره) در تفسیر شریف «المیزان» می فرماید: در خصوص سؤالی که ابراهیم درباره فرزندانش از خدا کرد و پاسخی که شنید باید گفت: فرزندان حضرت ابراهیم به حصر عقلی از نظر خوب و بد بودن به چهار طایفه تقسیم می شوند :

یکی این که فرض کنیم که در بین نسل ابراهیم افرادی بودند که از اول تا آخر عمر همیشه ظالم بودند. دیگر این که فرض کنیم در اول عمر، ظالم بودند، در

آخر عمر، خوب شدند. سوم آن که در اول عمر، خوب بودند بعداً ظالم شدند.
چهارم این که هیچ وقت ظالم نبودند .

ایشان ادامه می دهد: محال است که ابراهیم علیه السّلام امامت را — با آن همه
بزرگی که در نظرش داشت و پس از مقام نبوت این منصب و شأن به او داده
شده بود — برای بچه هایی خواسته باشد که از اول تا آخر عمر گناه کار باشند.
همچنین محال است برای طایفه سوم این منصب را خواسته باشد؛ یعنی افرادی
که اول عمر خوب بودند و آخر عمر، بدکار شدند .

پس ابراهیم این منصب را برای فرزندان خوب خود تقاضا کرد و خوب ها دو
قسمند: يك دسته آن هایی که اول بد بودند و آخر خوب شدند. و دسته دوّم کسانی
که همیشه یعنی از اول تا آخر خوب بوده اند؛ و حضرت ابراهیم علیه السّلام
برای این دو دسته تقاضای امامت کرده است. ولی می بینیم قرآن کریم می
فرماید: ای ابراهیم! لا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ؛ آنها که سابقه ظلم دارند عهد من به
آنها نمی رسد مسلماً این مقام بزرگ برای آن که بالفعل ظالم است — خواه
همیشه ظالم بوده است، و یا آن که قبلاً نبوده و اکنون ظالم است — مورد تقاضا
نیست، و همچنین، قرآن امامت را برای کسی که قبلاً ظالم بوده و بعداً خوب شده
است، نفی می کند .

تنها يك صورت باقی می ماند و آن این که: حضرت ابراهیم این مقام را برای
کسانی تقاضا کرده است که در هیچ لحظه از عمرشان از آنان ظلم، صادر نشده

باشد؛ نه ظلم به نفس خودش که گناه باشد و نه به دیگری. و منحصرأ این گونه از افراد، پیغمبر صلی الله علیه و آله و نیز دوازده امامی اند که ما آنها را جانشین پیامبر می دانیم. دیگران که مدت ها مشرک بوده و بت می پرستیدند صلاحیت امامت و رهبری امت اسلامی را نداشته اند چرا که بی تردید، هیچ ظلمی بدتر از شرک نیست: **إِنَّ الشَّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ.** (۶)

ب - آیه تطهیر:

از آیاتی که صریحاً دلالت بر عصمت و پاکیزگی پیغمبر و ائمه علیه السلام دارد این آیه است: **إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً؛** (۷) خداوند چنین اراده کرده است که از شما اهل بیت، رجز و پلیدی را زایل کند، و پاک و منزّهتان بدارد .
این معنا به خوبی دلالت دارد که اهل بیت - که امامان هستند - به اراده حق تعالی از همه پلیدی ها و گناهان پاک هستند .

ج - روایات:

علامه مجلسی در «بحار الانوار» بابی گشوده است به نام «باب لزوم عصمتهم وعصمة الامام عليه السلام» که ما در این بحث برخی از روایت ها را از آن جا نقل می کنیم :

1- «عليُّ والأئمةُ منٌ وُلدِهِ، فَاتَّهَمَ خَيْرُهُ اللهُ عَزَّوَجَلَّ وَصَفَوْتَهُ وَهُمْ مَعْصُومُونَ؛

علی و سایر پیشوایان از اولاد او، برگزیدگان و خوبان خداوند و آنان

معصومند.» (۸)

2- «كَاتِبَا عَلِي عَلَيْهِ السَّلَامَ لَمْ يَكْتَبَا عَلَيْهِ ذَنْبًا؛

دو فرشته ثبت اعمال علی علیه السلام برای وی گناهی ننوشتند.» (۹)

3- «الْإِمَامُ مِمَّا لَا يَكُونُ إِلَّا مَعْصُومًا... ؛

امام از خانواده ما نیست مگر آن که معصوم است.» (۱۰)

4- «الْأَنْبِيَاءُ وَأَوْصِيَاءُ هُمْ لَا ذُنُوبَ لَهُمْ لِأَنَّهُمْ مَعْصُومُونَ مُطَهَّرُونَ؛

برای پیامبران و اوصیای آنان گناهی نیست زیرا آنان پاک و معصومند.» (۱۱)

5- «عَشْرَ خِصَالٍ مِنْ صِفَاتِ الْإِمَامِ: الْعِصْمَةُ، وَالنُّصُوصُ، وَأَنْ يَكُونَ أَعْلَمُ

النَّاسِ وَأَتْقَاهُمْ لِلَّهِ، وَأَعْلَمُ بِكِتَابِ اللَّهِ وَأَنْ يَكُونَ صَاحِبَ الْوَصِيَّةِ الظَّاهِرَةِ، وَيَكُونُ لَهُ

المعجزة والدليل... . ؛

«ده خصلت، از ویژگی های امام است: معصوم بودن، تعیین شدن وی (توسط

پیامبر و یا امامان قبلی)، آگاه ترین و نیز باتقواترین مردم، در راه خدا بودن،

داناترین مردم به کتاب خداوند، دارای وصیتی ظاهر و آشکار، دارای معجزه

و برهان روشن... .» (۱۲)

6- «والامام المُستحق لِيَامَمَةَ لَهُ عَلامات، فَمَنها: أَن يَعَلَم أَنَّهُ مَعْصوم مِن الدُّنوب كُلِّها صَغِيرها وَكَبِيرها، لا يَزَلُ فِي الفَتيا وَلا يَخْطِئُ فِي الجواب وَلا يَسهُو وَلا يَنسِي وَلا يَلهُو بِشيءٍ مِنَ الدُّنيا؛

«امامی که شایسته امامت است برای وی علامت هایی است: یکی این که بداند از گناهان — چه کوچک و چه بزرگ — معصوم است، دیگر این که در فتوا لغزش نداشته باشد و در جواب به خطا نرود و سهو و فراموشی به وی دست ندهد و این که به چیزی از امور دنیا خود را سرگرم نسازد.» (۱۳)

7- «إِنَّمَا الطاعة لله تعالى و لرسوله و لولاة الأمر، و إِنَّمَا أمرَ بطاعة أولى الأمر لأنهم معصومون مُطَهَّرُونَ لا يأمرون بمَعْصِيته؛

«اطاعت، تنها از آن خداوند، پیامبر و اولی الامر است؛ و به اطاعت اولی الامر از آن رو دستور داده شده است که آنان معصوم و از گناه مبرا هستند و هرگز به معصیت خدا فرمان نمی دهند.» (۱۴)

۳) انتصابی بودن

بی شك هر قدر شرایط امام، ساده تر باشد، امکان شناخت کسی که واجد آن شرایط است، سهل تر خواهد بود و به عکس، هرگاه شرایط صلاحیت امام، پیچیده باشد ناگزیر راه شناخت عادی آن، دشوارتر خواهد بود. جای تردید نیست که عصمت، از اموری است که امکان شناخت آن از طرق عادی برای انسان امکان پذیر نیست و همچنین، اعلم و افضل از دیگران بودن، مسئله است که از

عهده انسان های عادی بر نمی آید؛ از این روست که انتصابی بودن آن از جانب خدا و یا امام قبلی که معصوم است، ضروری می نماید.

یکی از متکلمان اسلامی با استفاده از شیوه منطقی، برای انتصابی بودن امام، چنین استدلال کرده است :

«إِنَّ فِي نَصْبِ الْإِمَامِ اسْتِجْلَابُ مَنَافِعٍ لَا تُحْصَى وَاسْتِدْفَاعُ مَضَارٍّ لَا يَخْفَى وَكُلُّ مَا كَانَ كَذَلِكَ فَهُوَ وَاجِبٌ»

نصب امام از طرف خداوند و توسط پیامبران صلی الله علیه و آله ، موجب منافع و مصالح بسیار و دفع زیان های فراوان می باشد. و هر کاری که چنین باشد، واجب است و ترک چنین امر لازمی از جانب خداوند متعال، خلاف حکمت و رحمت و لطف است.» (۱۵)

یادآوری این نکته لازم است که عمده ترین دلیل انتصابی بودن امام معصوم، احادیثی است که از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وارد شده که حضرت، شخص امام را تعیین کرده است. با وجود چنین روایاتی، دیگر جایی برای بحث عقلی در مورد اثبات انتصابی بودن امام، باقی نخواهد ماند. (۱۶)

از آن چه که گذشت، مشخص شد که در مسئله امامت، فقط عدالت و بیعت کافی نیست بلکه اعلم بودن و نیز عصمت و انتصاب الهی هم لازم است .

اینک در تکمیل این بحث، ترجمه حدیث جامع و مشروحی را که از امام رضا

علیه السلام درباره شرایط و اوصاف امام نقل شده است می آوریم :

«مردم ناآگاهند و با آرای خویش فریب خوردند. همانا خداوند عزوجلّ پیغمبرش را قبض روح نکرد، مگر آن که دین را بر وی کامل گردانید... و علی علیه السلام را به عنوان محور و امام در میان آنان به پای داشت، و هرگز آنچه امت محتاج بود فرو نگذاشت مگر این که آن را برای آنان روشن کرد، پس هر که گمان کند خداوند دین خود را ناقص گذاشته، بی گمان کتاب خدا را انکار کرده (۱۷) و هرکس که کتاب خدا را انکار کند، به آن کافر شده است.

آیا مردم، خود قدر امامت و جایگاه امام را در میان خود می توانند بفهمند تا بتوانند خود، امام خویش را انتخاب کنند؟ همانا امامت قدرش والاتر و شأنش بزرگتر و جایگاهش رفیع تر و کرانه هایش گسترده تر، و ژرفایش عمیق تر از آن است که مردم با عقلشان به آن برسند و یا با نظریاتشان به آن دست یابند و یا با اختیار خود امامی را انتخاب کنند . . .

همانا امامت، حق علی و اولاد او تا روز قیامت است، زیرا که پس از محمد صلی الله علیه و آله ، پیامبری نخواهد آمد... همانا امامت، مقام و منزلت انبیا و میراث اوصیا است. امامت، خلافت خدا در روی زمین و خلافت رسول خدا صلی الله علیه و آله بر مردم و مقام امیر المؤمنین و میراث حسن و حسین علیه السلام است. امامت، زمام دین، نظام مسلمین، صلاح و عزت مؤمنین است.

امامت، اساس اسلام رشد یابنده و پایه بلند آن است. با امام است که نماز و زکات

وروزه وحج و جهاد تمامیت می یابد و مالیات ها و صدقات فراوان می گردد
و حدود و احکام خدا اجرا می گردد و مرزها و نواحی محفوظ می ماند .

امام است که حلال خدا را حلال و حرام خدا را حرام، و حدود خدا را اقامه و دین
خدا را پاسداری می کند و مردم را با حکمت و اندرزهای نیکو و دلیل های رسا به
راه پروردگار فرا می خواند. امام، چون خورشید تابنده ای است که با نور
خویش عالم را درخشان می کند . . .

امام، امین خدا در بین خلقش، و حجّت او در میان بندگانش، و خلیفه او در
سرزمین هایش است و مردم را به دین خدا دعوت، و از حریم او حراست می
کند. امام، کسی است که از گناهان پاک است و از عیوب مبرا، به علم مخصوص
است و به حلم موسوم. رشته اتصال دین، عزّت مسلمین، مایه خشم منافقین
و نابودی کافران است .

امام، در روزگار خویش یگانه است و هیچ کس به پایه او نمی رسد و هیچ عالمی
با او برابر نیست. جانشینی برای وی یافت نمی شود و نظیر و مانندی برای وی
نیست. تمام فضایل و نیکی ها را داراست، بدون آن که آنها را طلب یا کسب
کرده باشد؛ بلکه از جانب خداوند کریم به او عطا شده است. پس کدامین شخص
است که به حد شناسایی امام رسد و یا بتواند او را انتخاب کند . . .

در امر امامت، اختیار کجاست، و عقل ها کجایند و نمونه امام کجا یافت می شود؟
آیا گمان می کنید که امامت در غیر خانواده پیامبر خدا یافت می شود؟! به خدا

سوگند به خودشان دروغ گفتند و باطل ها بر آنان چیره شده است.... اینان از انتخاب خدا و رسول خدا و اهل بیت او روی گردانده و به انتخاب و اختیار خود روی آورده اند و حال آن که قرآن آنان را ندا می دهد و می فرماید: وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخَيْرَةُ سُبْحَانَ اللَّهِ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ؛ (۱۸)

پروردگار تو آن چه را بخواهد بیافریند و برگزیند، برای آنان اختیار و گزینشی نیست. منزله است خدا و برتر است از آن چه شرک و رزند. و نیز می فرماید: وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخَيْرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ؛ (۱۹) هیچ زن و مرد مؤمنی را نرسد هنگامی که خدا و رسولش حکم به امری کردند، برای آنان اختیاری در کارشان باشد .)

پس آنان چگونه می توانند خود، امام خویش را برگزینند و حال آن که امام، عالمی است که چیزی بر وی پوشیده نیست. پاسداری است که از انجام وظایف خود کوتاهی نمی کند. معدن قداست و پاکی و ریاضت و پارسایی و علم و عبادت است. به دعوت پیامبر خدا و نسل پاک بتول و یژگی یافته، در نسبش سخنی نیست و در حسبش هیچ برابری نیست، خاستگاهش از قریش، تبار و شجره اش از هاشم، عترتش از پیامبر. . . و اعمالش مورد رضای خداوند است. در امامت کاردان و قوی، به سیاست آگاه، واجب الاطاعة، قائم به امر خداوند عزوجل، نصیحت کننده بندگان خدا و حافظ دین اوست .

وآن گاه که خداوند عزوجل، بنده ای را بر انجام کارهای سایر خلق انتخاب می کند،

سینه اش را فراخ و چشمه های حکمت را از قلبش جاری می کند و به وی علم و آگاهی الهام می دارد تا در جواب و انماند و از راه درست و صواب به راه حیرت و سرگردانی کشیده نشود، پس وی در این هنگام، معصوم و مورد تأیید و حمایت الهی و محفوظ از لغزش و خطا است. بدین گونه خداوند به وی مقامی ممتاز بخشیده تا حجتی باشد بر بندگان و شاهدهی بر مخلوقات. و این فضل خداست، به هر که خواهد عطا نماید، والله ذو الفضل العظیم .

پس آیا آنان می توانستند به چنین امامی دست یابند و آن را برگزینند، و یا آن کسی را که برگزیده اند، دارای این صفات و خصوصیات است تا از او پیروی و اطاعت نمایند؟» (۲۰)

1. برای نمونه ر . ك: زمر (۳۹) آیه ۹؛ مجادله (۵۸) آیه ۱۱؛ نساء (۴) آیه ۸۳؛

نحل (۱۶) آیه ۴۸ و بقره (۲) آیه ۲۴۷ .

2. برای نمونه ر . ك: علاء الدین هندی، كنز العمال، ج ۶، ص ۱۹؛ بیهقی،

السنن الكبرى، ج ۱۰، ص ۱۱؛ نهج البلاغه، خطبه ۱۷۳، به نقل از: جمعی از

نویسندگان معارف اسلامی، ج ۲، ص ۲۰۴ - ۲۰۵ .

3. بحار الانوار، ج ۲۵، ص ۱۹۴ .

4. همان .
5. بقره (۲) آیه ۱۲۴ .
6. لقمان (۳۱) آیه ۱۳ .
7. احزاب (۳۳) آیه ۳۳ .
8. بحار الانوار، ج ۲۵، ص ۱۹۳، حدیث ۲ .
9. همان، ص ۱۹۳، حدیث ۳ .
10. همان، ص ۱۹۴، حدیث ۵ و ۶ .
11. همان، ص ۱۹۹، حدیث ۸ .
12. همان، ج ۲۵، ص ۱۴۰، حدیث ۱۲ .
13. همان، ص ۱۶۴، حدیث ۳۲ .
14. همان، ص ۲۰۰، حدیث ۱۸ .
15. فیاض لاهیجی، گوهر مراد، به نقل از امام فخر رازی .
16. معارف اسلامی، جمعی از نویسندگان، ص ص ۲۰۷ و ۲۰۸ .
17. اشاره به آیه: الْيَوْمَ اكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا .
18. قصص (۲۸) آیه ۶۸ .
19. احزاب (۳۳) آیه ۳۶ .

20 اصول کافی، ج ۱، ص ۲۰۰؛ ابن شیعہ حرائی، تحف العقول، ص ۴۳۸،

با اندک تفاوتی در برخی عبارات ها. این حدیث در عیون اخبار الرضا، کمال الدین، معانی الاخبار، غیبت نعمانی، احتجاج طبرسی و بحار الأنوار آمده است .

پیامبری و امامت

پیغمبران بزرگ الهی همچون ابراهیم، موسی، عیسی و پیامبر اسلام (صلوات الله علیهم اجمعین) علاوه بر مقام نبوت و رسالت عهده‌دار مقام امامت نیز بوده‌اند. که در ذیل، برای هر یک از این سه مقام، توضیحی داده می‌شود :

مقام نبوت

دریافت وحی و ابلاغ آن به دیگران، در حیطة مقام نبوت است و نبی کسی است که وحی بر او نازل می‌شود و آنچه دریافت می‌دارد، به دیگران ابلاغ می‌کند، اما فرشته وحی را نمی‌بیند .

مقام رسالت

تبلیغ و نشر احکام خداوند و تربیت نفوس از طریق تعلیم، در حیطة مقام رسالت است و رسول کسی است که به او وحی می‌شود و فرشته وحی را می‌بیند که از ناحیه پروردگارش رسالت می‌آورد، و در عین حال نبی هم هست. (۱)

مقام امامت

رهبری و پیشوایی و سیاست خلق، در حوزه امامت است و امام کسی است که با تشکیل حکومت الهی و به دست آوردن قدرت لازم، سعی می‌کند احکام الهی را جاری کند. در واقع وظیفه امام، اجرای دستورات خداست، در حالی که وظیفه رسول، ابلاغ دستورات خدا می‌باشد؛ به عبارت دیگر، رسول، ارائه طریق می‌کند راه را نشان می‌دهد ولی بشر علاوه بر راهنمایی به رهبری نیاز دارد، یعنی نیازمند است به فرد یا افرادی که قوا و نیروهای وی را بسیج کنند، حرکت دهند و سامان بخشند، که این کار از منصبهای امامت است و امام است که عهده‌دار این مقام است .

پیغمبران بزرگ، هر سه مقام فوق را دارا بودند؛ یعنی هم نبی بودند، هم فرمانهای الهی را تبلیغ می‌کردند، هم رسول بودند، و هم از طریق ایجاد حکومت الهی، دستورات خداوند را به مرحله اجرا درمی‌آوردند و از طریق باطنی، نفوس خلق را تربیت می‌کردند و نیروهای بالقوه را به فعلیت می‌رساندند، از این رو در قرآن کریم، از پیامبران تعبیر به «امام» هم شده است: وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا؛ (۲) آنان را پیشوایان خلق قرار دادیم تا مردم را به امر ما هدایت کنند . پیامبر اسلام به خاطر جهانشمولی و جاودانگی دین اسلام، دارای هر سه مقام به صورت کاملتر بودند؛ یعنی حضرت در آن واحد چند کار و پست را از طرف خدا اداره می‌کردند، از طرفی مقام نبوت و رسالت را داشت: وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَىٰكُمْ عَنْهُ فَأَنْتَهُوا؛ (۳) آنچه پیامبر برایتان آورده بگیرید و آنچه نهی

کرده رها کنید. در این منصب، پیغمبر صلی الله علیه و آله فقط واسطه ابلاغ است؛ مثلاً می‌گوید: نماز بخوانید، روزه بگیرید، حج به جا آورید، زکات بدهید و... این نوع ابلاغ، چون و چرا ندارد و در آن جای مشورت نیست و کم و زیاد هم نمی‌شود.

و از طرف دیگر، همان رهبری و پیشوایی و ریاست عامه را عهده‌دار بود، قرآن به صراحت پیغمبر اسلام را رئیس جامعه و مدیر اجتماع و سائنس مسلمین معرفی می‌کند و آیه *أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ* (۴) ناظر به همین مقام و شأن آن بزرگوار است. خداوند در این مقام به پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله این حق را داده که هر طوری صلاح دید دستور دهد و مردم هم باید مطیع باشند، و از همین روست که مشورت می‌کند چنانچه در جنگهای بدر و احد با اصحاب مشورت می‌کرد، اما در احکام تبلیغی که وحی است؛ مثل حکم نماز، روزه، حج و... (اطیعوا الله) جای مشورت نیست. و این یکی از تفاوت‌های مقام امامت با مقام نبوت و رسالت است.

فرق دیگر این است که پیامبر با شأن امامت می‌تواند در مخاصمات و اختلافات بین مردم حکم کند چون خداوند این مقام را به پیغمبران دارای شأن امامت و اگذار کرده است که طبق موازین دینی بین متخاصمین حکم کند و نتیجه قضاوت را هم اجراء نماید. همه اینها از لوازم امامت و رهبری است.

و فرقی سومی که امامت با نبوت و رسالت دارد این است که نبوت و رسالت پایان پذیر است و لذا پیغمبر اسلام، آخرین پیامبر است، اما امامت، دائمی و ابدی است و تا روز قیامت پایان ندارد، و از این رو پیغمبر اسلام در غدیر خم با فرمان الهی: **يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ... (۵)** مقام امامت خود را برای پس از خود به علی بن ابی طالب تفویض نمود و از علی علیه السلام به امام حسن و سپس امام حسین علیه السلام و... تفویض شده و امروز حضرت مهدی (عج) این مقام را تا روز قیامت دارند از همین روست که معتقدیم مقام امامت، همیشه پابرجاست و زمین، هیچ گاه خالی از حجت خدا نیست؛ اما نبوت و رسالت پس از رحلت پیامبر اسلام، خاتمه یافت .

از مجموع این بحث، تفاوت بین سه مقام، بخوبی روشن شد و نیز معلوم شد که پیغمبر اسلام دارای هر سه مقام بوده است و اگر دشمنان می گویند که شیعیان، علی را بالاتر از پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله می دانند، کذب محض و افتراء است .

1 . در روایات اسلامی بین نبی و رسول، اختلاف نظر است، طبق بعضی روایات، «نبی» در خواب پیام می گیرد «ولی رسول» به او وحی می شود و فرشته وحی را می بیند. (اصول کافی، ج ۱، ص ۱۷۶)

در بعضی روایات فرق بین رسول و نبی را طور دیگر بیان کرده است که به يك حدیث اشاره می‌کنیم: در بصائر الدرجات از زراره روایت کرده که گفت: از امام صادق علیه السلام فرق میان «رسول»، «نبی» و «محدث» را پرسیدم، فرمود: رسول کسی است که فرشته را می‌بیند که از ناحیه پروردگارش رسالت می‌آورد و می‌گوید: پروردگارت به تو چنین و چنان دستور داده، و رسول در عین حال نبی هم هست .

اما «نبی» فرشته‌ای را که بر او نازل می‌شود نمی‌بیند بلکه فرشته، پیام الهی را به قلبش می‌اندازد و نبی در حال گرفتن پیام، حالتی چون بی‌هوشی به خود می‌گیرد و مطلب را در خواب می‌بیند، عرضه‌داشتم: پس از کجا می‌فهمد این را که می‌بیند از ناحیه خدا و حق است؟ فرمود: خدای تعالی برایش مشخص می‌کند، به طوری که یقین می‌کند آن چه می‌بیند حق است، ولی فرشته را به عیان نمی‌بیند .

و اما «محدث» کسی است که صدایی را می‌شنود ولی شاهدهی را یعنی صاحب صدا را نمی‌بیند. «ر.ك: اصول کافی، ج ۱، ص ۱۳۵ و ابن فروخ، بصائر الدرجات، ص ۳۷۱، حدیث ۱۲ .»

۲. انبیاء (۲۱) آیه ۷۳ .

۳. حشر (۵۹) آیه ۷ .

۴. نساء (۴) آیه ۵۹ .

5 مائده (5) آیه 67 .

شؤون امامت

امامت در نظر ما شیعیان اهمیت فوق العاده ای دارد، به طوری که آن را یکی از اصول مهم اعتقادی خود می دانیم. اما اهل تسنن اگر چه امامت را قبول دارند اما نه به آن شکلی که شیعه پذیرفته است؛ لذا از نظر آنها امامت جزء فروع دین است نه اصول دین. حال برای آن که مسأله بخوبی روشن شود، ابعاد و جنبه های مهم امامت را باز می گوئیم :

(1) رهبری

یکی از شؤون امامت، ریاست عامه است؛ یعنی پس از پیغمبر، یکی از کارهای مهمی که بلا تکلیف می ماند، رهبری اجتماع است، زیرا اجتماع زعیم و پیشوا لازم دارد، که این اصل را شیعه و سنی هر دو قبول دارند اما شیعه می گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله در زمان حیاتش، مردم را از بلا تکلیفی بیرون آورد و رهبر پس از خود را تعیین کرد و به فرمان خدا از طریق وحی فرمود: «زمام امور مسلمین بعد از من با علی است.» ولی اهل تسنن می گویند: پیامبر، کسی را تعیین نکرد و وظیفه خود مسلمانان بوده که رهبر خود را پس از پیغمبر تعیین کنند .

اگر مسأله امامت در همین حد بود؛ یعنی فقط در رهبری سیاسی مسلمین، محدود می شد ما هم که شیعه بودیم آن را مثل نماز و روزه و... جزء فروع دین قرار می دادیم، اما گستره این موضوع، بسیار فراتر از این مرزهاست؛ یعنی، شیعه تنها به این معنی اکتفا نمی کند که علی علیه السلام هم مثل سایر اصحاب پیغمبر است، منتها الیق و اتقی و اصلح و افضل بوده و پیغمبر هم او را تعیین کرده است، نه، شیعه در این حد متوقف نیست بلکه برای امامت شئون دیگری هم قائل است که اهل تسنن در مورد هیچ کس، قائل نیستند؛ نه آن که قائل باشند و از علی علیه السلام نفی کنند بلکه در خصوص احدی نه ابوبکر نه عمر و نه شخص دیگری اعتقاد ندارند. آن شئون، یکی «مرجعیت دینی» است و دیگری «ولایت معنوی» که در ذیل به شرح آن می پردازیم .

(2) مرجعیت دینی

گفتیم که یکی از شئون پیغمبر، ابلاغ وحی بود، مردم متن اسلام را از پیغمبر می پرسیدند، آنچه در قرآن نبود از پیغمبر سؤال می کردند، اما مسأله این است که آیا همه احکام و دستورات و معارف اسلامی همان است که در قرآن آمده و پیغمبر به مردم گفته است؟ یا نه، پیغمبر آنچه گفته مقداری از دستورات اسلام بوده و زمان، اجازه نداده همه احکام را به عموم مردم برساند؟ قهراً چنین بوده است، و لذا پیامبر خدا صلی الله علیه و آله تمام آنچه را که زمان، اجازه گفتن آنها را نداد به علی علیه السلام که وصی او بود، آموخت و او را به عنوان يك

عالم ممتاز و سرآمد همه صحابه که حتی در گفته و عمل، خطا و اشتباه ندارد به مردم معرفی کرد و فرمود :

«مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ...» ؛

مردم! هر کس را من مولای او هستم علی مولای اوست. هر چه را که درباره اسلام می خواهید از من بپرسید بعد از من از علی سؤال کنید .».

لذا لحظه آخر عمر مبارکش سر بر گوش علی گذاشت و هزار باب علم به او آموخت که از هر بابش هزار باب دیگر علم گشوده شد. بر همین اساس بود که علی علیه السلام تا آخرین لحظه عمر می فرمود :

«سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقُدُونِي،

تا من هستم از من احکام خدا را سؤال کنید .».

در حقیقت امام پس از پیامبر، يك کارشناس و اسلام شناس کامل، از جانب خداست، البته به او وحی نمی شود. و پس از او هم امامان دیگر تا امام زمان (عج) جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله می باشند، نه این که کارشناسی امام معصوم مثل يك مجتهد و یا بهتر از مجتهد باشد بلکه به معنای این که او تمام علوم اسلام را از پیغمبر گرفته است و بدون هیچ خطا و اشتباهی به مردم ابلاغ کرده است و این مقام از هر امامی به امام بعد منتقل شده است .

شیعه برای امام علی علیه السلام و یازده فرزندش چنین مقامی را قائل است، ولی اهل تسنن برای هیچ کس قائل نیستند بلکه آنها هزاران اشتباه و خطا برای

ابوبکر و عمر و عثمان در کتابهای خودشان نقل کرده اند؛ مثلاً آورده اند که ابوبکر با صراحت گفت: «إِنَّ لِي شَيْطَانًا يَعْزِّبُنِي؛ گاهی شیطانی بر من مسلط می شود و من اشتباهاتی می کنم.» هشام بن عروه از پدرش نقل کرده که ابوبکر بالای منبر گفت: «اقبلوني، فَلَسْتُ بِخَيْرِكُمْ وَعَلِيٌّ فَيْكُمْ؛ مرا رها کنید و خلافت را از من بگیرید، که تا علی در میان شما هست من از شما بهتر نیستم.» (۱) عمر هفتاد بار گفت: «لولا عليٌّ لهلك عمر؛ اگر علی نبود عمر هلاک می شد.» که در بحث قضاوت، به تفصیل اعترافات عمر بن خطاب به خطاهای خود را آورده ایم. وضع عثمان و سایر خلفا در امر خطا و گناه، بسیار روشن تر است و نیازی به بحث ندارد .

عقیده شیعه این است که: اگر چه فقط به پیغمبر وحی می شده و تمام دستورات اسلام به آن بزرگوار گفته شده است اما آیا پیغمبر همه دستورات را به مردم ابلاغ کرد؟ آیا فرصت بیان کلیه احکام را داشت؟ شیعه می گوید: آنچه از احکام اسلام باقی مانده بود و وقت بیان آن نرسیده بود پیامبر به علی علیه السلام آموخت، و علی هم به مردم یاد داد و پس از علی علیه السلام نیز سایر امامان، احکام را برای مردم بیان کرده و می کنند؛ و این است معنای تکمیل دین. و لذا با نصب علی بن ابی طالب در غدیر خم آیه الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا (۲) نازل شد؛ یعنی با نصب علی علیه السلام دین به کمال رسید. از همین روست که در مبانی اصلی و اساسی مذهب شیعه،

پس از نبوت، امامت قرار دارد. اما اهل تسنن معتقدند که پیامبر، همه احکام را به اصحابش گفته است. به خاطر همین اعتقاد، از پاسخ دادن به بسیاری از سؤالاتها، بر اساس ملاکهای شرعی ناتوانند و ناچار پناه به قیاس، استحسان و اجتهاد و آراء شخصی می برند. در حقیقت آنها می گویند: خدا دین را ناقص فرستاده و با آراء و عقاید شخصی ما کامل می شود! (۳)

(3) ولایت معنوی

امامت از نظر شیعه، مرتبه و شأن سومی دارد که اوج مفهوم امامت است و کتابهای شیعه، بسیار متعرض آن شده اند. در هر دوره ای يك انسان کامل که حامل معنویت کلی انسانیت است وجود دارد به قول مولوی: «پس به هر دوری ولیی قائم است» ما معتقدیم هیچ عصر و زمانی از يك انسان کامل خالی نیست و امام، یعنی انسان کامل؛ و به تعبیر دیگر، حجت زمان است: «لَوْ بَقِيَتِ الْاَرْضُ بِغَيْرِ اِمَامٍ لَسَاخَتْ» (۴) هیچ وقت نبوده و نخواهد بود که زمین از حجت خدا و انسان کامل خالی باشد. امام به این معنا یعنی رهبری انسانها و هدایت جامعه به سوی کمال چه از نظر اجتماعی و دنیایی و چه از نظر روحانی و معنوی و سلوک الی الله. امام به این معنا یعنی کسی که بر اعمال و رفتار ما شاهد و ناظر است. ما معتقدیم گر چه امام معصوم الان بر همه مردم حاضر و ناظر است و غافل نیست حتی معتقدیم که امامان از دنیا رفته اند ولی مثل خود پیغمبر ما را حس می کنند و در زیارت اکثر آنها به چنین ولایت و امامتی اقرار و اعتراف می کنیم :

«أشهد أنك تشهدُ مقامي وتسمعُ كلامي وتردُّ سلامي؛

ای امام معصوم، ای حجت خدا! با آن که از دنیا رفته ای اما گواهی می دهم تو الان وجود مرا در این جا حس می کنی و می بینی، اعتراف می کنم که تو سخن مرا می شنوی، من شهادت می دهم سلامی که به تو می گویم به من جواب می دهی.»

این شأن و مقام را هیچ گروهی برای هیچ کس قائل نیست فقط اهل تسنن (غیر از وهابیه) برای پیغمبر قائل هستند نه برای دیگری، اما دیدگاه شیعه این است که این شأن و رهبری فقط درخور حضرت ابراهیم و پیامبر اسلام و امیرالمؤمنین و امامان معصوم بعد از اوست و بس. (۵)

بنابر این امامت سه درجه و مرتبه دارد: رهبری سیاسی و اجتماعی جامعه، مرجعیت دینی و ولایت معنوی. امامان معصوم علیه السلام، این سه شأن را دارا بودند و پیامبر اسلام نیز علاوه بر نبوت و رسالت این سه مرتبه را هم به تمام و کمال داشتند.

1. احر عاملی، اثبات الهداة بالنصوص و المعجزات، ج ۴، ص ۳۹۲.

2. مائده (۵) آیه ۳.

3. روایت عبدالعزیز بن مسلم از امام علی بن موسی الرضا علیه السّلام که ترجمه آن در تعریف امامت گذشت از این موقعیت و مرتبه امامت به خوبی پرده برمی دارد .

4. اصول کافی، ج ۱، ص ۱۷۹، حدیث ۱۰ و نعمانی، کتاب الغیبه نعمانی، ص ۱۳۸، باب هشتم، حدیث ۸ .

5. در حدیث طولانی که ترجمه آن در اول این بخش از عبدالعزیز بن مسلم از علی بن موسی علیه السّلام گذشت به این حقیقت اشاره دارد. در آن حدیث، اوصاف امام علیه السّلام را ادامه می دهد تا می گوید: «...وإنَّ العبد إذا اختاره الله لأمر عبادِهِ شَرَحَ صدره لِذلك، وأودَعَ قلبه بِنايِبِ الحِكمة، وألهمَهُ العِلْمَ الإِهَاماً فلم يَعي بَعْدَهُ بِجوابٍ ولايَحير فيهِ عَن صوابٍ فهو مَعصومٌ مؤيَّدٌ موقَّقٌ مُسدَّدٌ قد أَمِنَ الخَطايا والزَّلل والعِثار، يَخُصُّهُ اللهُ بِذلك لِيكونَ حُجَّتَهُ على عِبادِهِ وشاهِدَهُ على خَلقِهِ وذلك فَضلُ اللهِ يُؤْتِيهِ مَن يَشاءُ والله ذوالفضل العَظيم .»

امامت بالاترين مقام الهی

از آنچه در بحث قبل گذشت روشن شد که امامت، مقام والای الهی است و قیام به آن افضل عبادت‌هاست (۱) و امامت، تنها حکومت بر مردم نیست که به ذهن بعضی عوام خطور می کند، زیرا اگر این گونه بود باید تا دامنه قیامت، امام از طرف پیامبر تعیین می شد و این کار در عصر غیبت — که امام علیه السّلام

حکومت ظاهری ندارد — مشکل ایجاد می کرد و نیز لازم نبود با وحی، علی را حاکم بعد از خود قرار دهد بلکه با صوابدید خودش این کار را می کرد همان گونه که «مصعب» را حاکم مکه کرد و «معاذ» را به یمن فرستاد، اینها امام جامعه نیستند بلکه حاکم از طرف پیغمبرند، پس اگر امامت در حکومت خلاصه شود، دیگر نیازی به وحی نیست و آیه الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا ویا حدیث «مَنْ مَاتَ وَلَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً» لازم نیست، بلکه حاکمی عالم و عادل و با تقوا — ولو غیر اعلم — برای حکومت بر مردم کفایت می کند و قهراً سخن اهل تسنن درست می شود که باید اهل «حلّ و عقد» و خبرگان مردم يك حاکم تعیین کنند، چون حق مردم است و مردم حق انتخاب دارند .

اما از نظر شیعه، امامت معصوم، تعیینی نیست، بلکه تنصیصی است و از طرف خدا به پیغمبر وحی می شود که چه کسی را انتخاب کن: بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ فَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ امامت، منصب و الایبی است که حکومت یکی از شاخه های آن است. البته با وجود پیغمبر، حق حکومت با غیر از پیغمبر نیست و پس از پیغمبر با وجود امام منصوب از جانب خدا، حق حکومت به دیگران نمی رسد و هیچ کس حق معارضه با آن را ندارد چنان که پیامبر فرمود :

«مَنْ نَاصَبَ عَلِيًّا الْخِلَافَةَ بَعْدِي فَهُوَ كَافِرٌ وَقَدْ حَارَبَ اللَّهُ وَرَسُولَهُ، وَمَنْ شَكَّ فِي عَلِيٍّ فَهُوَ كَافِرٌ»؛

کسی که بعد از من با حکومت علی معارضا کند کافر است و با خدا و پیغمبرش جنگیده است و نیز هر کس در امامت علی شک کند، کافر است.» (۲)

بنابراین، حکومت یکی از فروع و شاخه های امامت است نه همه معنای آن، و معنای تمام امامت، همان جانشینی پیامبر در توضیح و تبیین دین و تفسیر قرآن است، زیرا با رفتن پیغمبر، مسأله وحی به کلی قطع شده، اما تبیین احکام و رفع مشکلات دینی و بیان آیات غامض قرآن تا روز قیامت باقی است، در حقیقت امام علیه السلام مکمل احکام اسلام و متمم آن است و اگر در جامعه نباشد احکام خدا ناقص و به دست آراء و اجتهادهای شخصی می افتد همان گونه که مع الأسف در میان اهل سنت چنین است .

مرحله دیگر مقام امامت، ولایت معنوی است، و علاوه بر دانستن احکام اسلام و معارف قرآن، بر اعمال امت، نیز ناظر است. از همین روست که می گوئیم: امام يك انسان کامل و حجت خدا در روی زمین است، و در قرآن کریم از آن تعبیر به «عهد خدا» شده است: لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ شأن امامت، عهد خدایی است نه مردمی، این که گفته شده است: امامت در ردیف نبوت بلکه بالاتر از آن است، به این دلیل است که این شأن و منصب رفیع امامت به حضرت ابراهیم داده شد و در برابر سختیها استقامت ورزید و از امتحانات

مشکل، پیروز درآمد؛ یعنی پس از آن که حضرت ابراهیم به پیامبری منصوب شد خداوند او را به مقام امامت مزین کرد. این مقام، به اندازه ای برای ابراهیم اهمیت داشت که از خدا طلب کرد که این مقام را در فرزندانش قرار دهد، آن گاه به وی خطاب شد که: به ظالمین آنها داده نمی شود. (۳)

بعضی گفته اند که امامت در آیه به معنای نبوت است، این قول درست نیست، زیرا اولاً مربوط به دوره قبل از نبوت نیست، چون صحبت از وحی است پس مربوط به دوران نبوت، آن هم اواخر دوره نبوت است، که آن حضرت از آزمایشهای سخت و طاقت فرسایی همچون مهاجرت به حجاز و ذبح فرزندش اسماعیل، سرفراز بیرون آمد. و دیگر آن که در همین آیه صحبت از ذریّه و فرزندان است: «وَمَنْ ذُرِّيَّتِي» معلوم می شود که حضرت ابراهیم اولاد داشته است و بر اساس شواهد یقینی تاریخ، آن حضرت، آخر عمر شریفش اولاد دار شده است: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي وَهَبَ لِي عَلَى الْكِبَرِ إِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ؛ (۴) حمد خدای را که در سن پیری اسماعیل و اسحاق را به من بخشید .

بنابر این، خداوند به حضرت ابراهیم که رسول و نبی بوده آن هم در آخر عمرش بشارت می دهد که می خواهید به تو يك مقام و منصب دیگری بدهیم: اِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ اِمَامًا اِبْرَاهِيمَ، پیغمبر بوده و رسول هم بوده این مراحل را طی کرده است و آخرین مقام و مرتبه یعنی مقام امامت را خداوند، جداگانه پس از همه آزمایشها به او می دهد .

این مقام را خداوند در بعضی از فرزندان ابراهیم هم قرار داده است آن جا که می فرماید: مِنْ دُرَيْتِي خَدَاوَنَد دَعَايْ اَوْ رَا مُسْتَجَاب مِي كُنَد وَبِه بَعْضِي اَز فرزندانش این مقام را می دهد که از میان فرزندان ابراهیم، پیامبر اسلام صلی الله عليه و آله و ائمه معصومین عليه السلام به این مقام والای الهی رسیده اند .

برای تکمیل بحث به دو حدیث زیر توجه فرمایید :

(1) هشام بن سالم از امام صادق علیه السلام نقل می کند که فرمود :

«قَدْ كَانَ اِبْرَاهِيمَ نَبِيًّا وَكَيْسَ بِامَامٍ حَتَّى قَالَ اللهُ لَهُ اِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ اِمَامًا فَقَالَ: وَمِنْ دُرَيْتِي، قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ : مَنْ عَبَدَ صَنَمًا اَوْ وَتَنًا لَا يَكُونُ اِمَامًا؛ ابراهیم پیامبر بود، پیش از آن که امام باشد، تا آن که خداوند به او فرمود من تو را امام مردم قرار می دهم، او گفت از دودمان من نیز امامانی قرار بده فرمود: پیمان من به ستمکاران نمی رسد، آنها که بتی را پرستش کردند امام نخواهند بود.» (ه)

(2) زید شحام می گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود :

«اِنَّ اللهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى اِتَّخَذَ اِبْرَاهِيمَ عَبْدًا قَبْلَ اَنْ يَتَّخِذَهُ نَبِيًّا وَاِنَّ اللهَ اَتَّخَذَهُ نَبِيًّا قَبْلَ اَنْ يَتَّخِذَهُ رَسُوْلًا، وَاِنَّ اللهَ اَتَّخَذَهُ رَسُوْلًا، قَبْلَ اَنْ يَتَّخِذَهُ خَلِيْلًا، وَاِنَّ اللهَ اَتَّخَذَهُ خَلِيْلًا قَبْلَ اَنْ يَجْعَلَهُ اِمَامًا فَلَمَّا جَمَعَ لَهُ الْاَشْيَاءَ قَالَ: اِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ اِمَامًا قَالَ: فَمِنْ عِظْمِهَا فِي عَيْنِ اِبْرَاهِيمَ، قَالَ وَمِنْ دُرَيْتِي؟ قَالَ: لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ، قَالَ لَا يَكُونُ السَّقِيهَ اِمَامُ النَّقِيِّ؛

همانا خداوند ابراهیم را بنده خود قرار داد پیش از آن که پیامبرش قرار دهد،
و خداوند او را به عنوان پیامبر انتخاب کرد پیش از آن که او را رسول خود
سازد، و او را رسول خدا انتخاب کرد پیش از آن که او را خلیل قرار دهد، و او
را خلیل خود قرار داد پیش از آن که او را امام قرار دهد، هنگامی که همه این
مقامها در او جمع شد فرمود: من تو را امام مردم قرار دادم، مقام امامت به
اندازه ای در نظر ابراهیم بزرگ جلوه کرد که عرض کرد: خداوندا! از دودمان
من نیز امامی انتخاب خواهی کرد؟ خداوند فرمود: پیمان من به ستمکاران آنها
نمی رسد، امام اضافه می کند که آدم سفیه، هرگز امام افراد با تقوا نخواهد
شد.» (۶)

با توجه به مطالبی که گذشت معلوم شد مقام امامت، بالاترین شأن و منصب الهی
است .

1. ثقة الاسلام کلینی در اصول کافی ج ۲، ص ۱۸ از امام باقر علیه السلام

نقل می کند که آن حضرت فرمودند : «بُنِيَ الْإِسْلَامُ عَلَى خَمْسَةِ أَشْيَاءَ : عَلَى
الصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَالْحَجِّ وَالصَّوْمِ وَالْوَلَايَةِ، قَالَ زُرَّارَةُ: فَقُلْتُ: وَأَيُّ شَيْءٍ مِنْ ذَلِكَ
أَفْضَلُ؟ فَقَالَ: الْوَلَايَةُ أَفْضَلُ لِأَنَّهَا مِفْتَاحُهُنَّ، وَالْوَالِيُّ هُوَ الدَّلِيلُ عَلَيْهِنَّ .»

2. ابن مغزالی شافعی، مناقب آل الرسول، ص ۴۵ و ۴۸ .

3. وَإِذَا ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ

دُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ» بقره (۲) آیه ۱۲۴ . »

4. ابراهیم (۱۴) آیه ۳۹ .

5. اصول کافی، ج ۱، ص ۱۷۵، از حدیث ۱ .

6. اصول کافی، ج ۱، ص ۱۷۵ .

پرسش:

در این جا ممکن است سؤالی مطرح شود که: بحث در خصوص امامت حضرت علی علیه السلام چه فایده ای دارد؟ چون زمان آن حضرت گذشته و این مسأله اکنون يك موضوع تاریخی است، مضافاً این که وحدت بین مسلمین ایجاب می کند که این مسأله مسکوت بماند. زیرا در طول تاریخ می بینیم که اختلاف بین امت اسلامی همین مطرح کردن مسأله امامت بعد از پیامبر خداست، و بهتر است برای رفع این مشکل از این بحث صرفنظر شود تا امت اسلامی با وحدت و یگانگی به جنگ دشمنان اسلام بشتابد .

پاسخ:

اولاً: درست است که محور اکثر اختلافات بین مسلمانان، مسأله امامت بوده و به واسطه آن احیاناً بر روی هم شمشیر کشیده اند، اما باید توجه داشت که تلاش در راه وحدت مسلمانان به این معنی نیست که پرونده این بحث بسته شود،

وحدت بین شیعه و سنی امری است و بحث از امامت، امر دیگر... اگر بحثهای ما به دور از مجادله ها و اهانتها و فقط به منظور روشن شدن حقیقت باشد، نه تنها موجب اختلاف نمی شود بلکه افکار را به هم نزدیک می کند و کم کم مسلمانان با عقاید یکدیگر آشنا می شوند و شاید روزی همه در يك جا گرد هم آیند و درباره مسائل اختلافی، به توافق برسند؛ همان گونه که امروزه در ایران، مصر، عربستان و بعضی دیگر از کشورهای اسلامی، کنفرانسهای اعتقادی - سیاسی تشکیل می شود و درباره مسائل مختلف بحث می کنند. اگر بنا باشد که به خاطر وحدت، از گفتن حقایق اسلامی و مذهبی خود صرف نظر کنیم چه بسا ممکن است برخی از آنان که با عقاید شیعه آشنایی ندارند ما را بیگانه از اسلام، معرفی کنند و نیز به غلو، و مقدم داشتن امام بر پیغمبر متهم کنند. که متأسفانه امروزه در دنیا می بینیم بعضی از آخوندهای درباری سعودی به شیعه نسبت کفر و الحاد می د

هند. همه اینها به خاطر این است که ندانسته اند - یا نخواسته اند بدانند -

اعتقاد شیعه درباره امامت چیست .

ثانیاً: همان طور که از بحث قبل روشن شد امامت دارای مراتب و ابعاد مختلفی است که یکی از ابعاد آن، حکومت بر جامعه اسلامی است. آری از این بُعد شاید بتوان گفت که زمان چنین بحثهایی گذشته است، چون دیگر حضرت علی علیه السلام حیات جسمانی ندارند تا بر مردم حکومت کند. اما ابعاد دیگر امامت که

همان «ولایت معنوی» و «مرجعیت دینی» است، هیچ گاه کهنه شدنی نیست.

زیرا ما معتقدیم که ائمه علیه السّلام شاهد ما هستند و جواب ما را می دهند و وسیله استجابیت دعاهاى ما هستند. و نیز معتقدیم امام زمان، انسان کامل و حجت حق است، و با نبود او جهان استقرار ندارد و اعمال ما بر او عرضه می شود.

و نیز مرجع دینی ماست زیرا بر هر مسلمانی لازم است دین را بفهمد و عمل نماید، آیا پس از انقطاع وحی و رحلت پیامبر اسلام غیر از امام منصوب از جانب خدا – که همه احکام الهی از طرف رسول خدا در اختیار او قرار گرفته، و پیامبر در هنگام رحلتش هزار باب علم به او آموخته و از آن هزار باب دیگر علم مفتوح شده است – کسی دیگر می تواند احکام واقعی اسلام را بیان کند؟

هرگز! زیرا آنچه از علی علیه السّلام و پس از او امام حسن و امام حسین . . .

امام باقر و صادق

و دیگر امامان علیهم السّلام و امروز از امام زمان (عج) باقی است اسلام ناب محمدی و اسلام اصیل است که فقط متصل به منبع وحی است نه قیاس و استحسان و . . .

به عبارت دیگر، روح اصلی امامت این است که همه احکام الهی بر پیغمبر خدا نازل شد و هیچ چیزی باقی نماند اما آنچه پیغمبر برای مردم بیان کرد همه اسلام نبود، زیرا مورد حاجت نبود، پس آنچه باقی مانده بود بایستی توسط علی علیه السّلام به مردم گفته شود و اگر باز چیزی باقی می ماند باید توسط امام حسن،

امام حسین، امام سجاد، امام باقر، امام صادق، . . . و امام زمان، بیان می شد، از این رو، می بینیم که بسیاری از احکام اسلامی در زمان امام باقر و امام صادق علیه السلام بیان شده چون وقت آن رسیده بود. و مقدار زیادی هم ممکن است باقی باشد که هنوز جامعه به آن حاجت پیدا نکرده و باید امام زمان تشریف بیاورد و پرده از روی آنها بردارد .

اگر امامت به معنای حکومت تنها بود با غایب بودن امام زمان، قابل پیاده شدن نبود و اساساً امامت لغو بود، اما با توجه به مراتب دیگر امامت، غایب بودن امام زمان هم معنی و مفهوم عالی خودش را که مرجعیت دینی و رهبری و ولایت معنوی امت اسلام است پیدا می کند .

در این جا لازم است جهت تکمیل بحث به حدیث متواتر بین شیعه و سنی اشاره کنیم که پیغمبر فرمود: «إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ التَّقْلِينَ كِتَابَ اللَّهِ وَعِثْرَتِي لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَى الْحَوْضِ» این حدیث به این معنی است که عترت پیامبر، کنار قرآن قرار دارد و پیامبر می فرماید: احکام خدا را از این دو بگیرید؛ یعنی همان طوری که باید بدون دغدغه احکام الهی را از قرآن بگیریم باید از عترت هم بگیریم و مسلماً باید عترت، مصون از خطا و اشتباه باشند تا در کنار قرآن، احکام از آنها گرفته شود. این حدیث اولاً: دلالت بر عصمت عترت دارد، و ثانیاً: همان گونه که قرآن جاودانه است و کهنه شدنی نیست عترت هم همیشگی است و کهنه شدنی نیست.

مسأله امامت از جنبه زعامت و حکومت همان گونه که در زمان حیات پیغمبر
مختص به خود اوست پس از رحلت آن حضرت هم مختص به کسی است که از
نظر صلاحیت همچون خود پیامبر است و دیگر جای انتخاب یا شورا نیست
همان طوری که در عصر حضور پیامبر کسی نمی گفت: پیغمبر فقط پیام آور
است و وحی به او نازل می شود، تکلیف حکومت یا با مردم یا با شورا است که به
پیغمبر رای دهند یا دیگری را حاکم کنند. بلکه همه اتفاق نظر داشتند کسی که با
عالم وحی اتصال دارد حکومت از آن اوست و جای سخن برای دیگران در امر
حکومت نیست. بعد از حضرتش نیز حکومت منحصرأ به کسی می رسد که
وصی خود آن حضرت بوده است، که علی و یازده فرزندش می باشند. با وجود
علی علیه السلام جایی برای انتخاب مردم یا شورا نیست بلکه با وجود کسی که
معصوم از خطا، اشتباه و هر لغزشی است، سراغ دیگری رفتن معنا ندارد. (۱)
و این که پیامبر، علی را نصب کرده به خاطر این است که این مقام جدای از
علی نیست و لذا اگر علی خانه نشین هم باشد او حاکم و قاضی و مرجع دینی
مسلمانان است و ولایت و رهبری معنوی مسلمانان را به عهده دارد .
بنابر این، اختلاف نظر ما با اهل تسنن در اساس امامت است؛ ما امامت را به
نحوی قبول داریم که اصولاً اهل سنت به آن نحو قبول ندارند درست مثل مسأله
نبوت در مقابل منکرین نبوت، ما معتقدیم همان طوری که نبوت از طرف
خداست نه با آراء مردم یا شورا، همین طور امامت به معنای عالی آن هم از

جانب خداست و دیگر جای این نیست که مردم بنشینند و امام را انتخاب کنند. اینک جا دارد آیات و روایاتی که صریحاً یا به طور اشاره دلالت دارد که علی علیه السلام بعد از رسول خداست را به نحو اجمال بررسی نماییم و شرح آن را به کتاب «علی علیه السلام در قرآن و سنت» — که جلدی دیگر از همین مجموعه است — وا می گذاریم .

دلیل اول: آیات قرآنی

آیات کریمه ای که دلالت بر امامت و رهبری علی علیه السلام و امامان معصومین شیعه دارد بسیار است که به چند نمونه آن اشاره می کنیم و تفصیل آن را در کتاب «علی علیه السلام در قرآن و سنت» می آوریم. الف — آیه ولایت: **إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ وَمَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ؛ (۲)** جز این نیست که دوست شما خداست و رسول او و مؤمنانی که نماز می خوانند و در حال رکوع اتفاق می کنند. و هر که با خدا و پیامبر و مؤمنان دوستی کند، بداند که حزب خدا پیروزند. این آیه شریفه، اشاره به قضیه ای دارد که استثناء اتفاق افتاده است؛ همه علما — اعم از شیعه و سنی — در تفاسیر و کتابهای تاریخ و حدیث — آن هم به طور متواتر — آن را آورده اند که ما برای نمونه فقط سخن یکی از آنان را می آوریم: امام ابو اسحاق ثعلبی در تفسیر کبیرش، روایتی را از ابوذر غفاری نقل می کند که گفت: شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله

با این دو گوشم — که اگر دروغ گویم کر شوند — و دیدم با این دو چشمم — که اگر دروغ گویم کور شوند — که می فرمود: «علی رهبر خوبان و قاتل کافران است. هر کس او را یاری دهد، خدایش یاور است و هر کس که از یاریش دست بردارد، خدایش یاری ندهد. هان! من روزی با رسول خدا نماز خواندم، سائلی را در مسجد دیدم که از مردم درخواست کمک می کرد و چیزی به او ندادند. علی در آن وقت به رکوع رفته بود، با انگشت میانه اش به او اشاره کرد و سائل نزدیک آمد، پس انگشتر را از انگشت حضرت بیرون آورد. آن گاه پیامبر صلی الله علیه و آله رو به سوی خدا نمود و عرض کرد: بار خدایا! برادرم موسی از تو درخواست کرد و گفت: پروردگارا! سینه ام را بگشای و امرم را آسان گردان و گره از زبانم برگیر تا سخنم را دریابند، و جانشینی از خاندانم برایم قرار ده و با یاری برادرم هارون، مرا تقویت کن و او را در کارهایم شریک ساز تا هر دو با هم، بسیار تسبیحت گوئیم و همیشه به یاد تو باشیم و همانا تو به ما آگاه و بصیر بوده هستی. آن گاه تو ای خدای من، به او فرمودی که: هان ای موسی! حاجتت برآورده شد. خدایا! من هم بنده و پیام رسان تو هستم، پس سینه ام را بگشای و امرم را آسان گردان و از خاندانم، علی را به عنوان جانشینم تعیین کن و به وسیله او نیرویم ببخش.» سپس ابوذر گفت: به خدا قسم، هنوز سخن حضرت، تمام نشده بود که جبرئیل بر او فرود آمد و این آیه را آورد: **إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ** و... (۳) نزد شیعیان هیچ اختلافی نیست که این آیه در حق علی ابن ابی طالب وارد شده است و ائمه اهل بیت آن را روایت کرده اند و از

اخبار مُسلم است و در بسیاری از کتابهای معتبر نقل شده است؛ مانند: ۱ - بحار الانوار، مجلسی ۲ - اثبات الهداة، حرّ عاملی ۳ - تفسیر المیزان، علامّه طباطبایی ۴ - تفسیر الکاشف، محمد جواد مغنیه ۵ - الغدير، علامه امینی؛ و بسیاری از کتابهای دیگر. همچنین بسیاری از علمای اهل سنت، شأن نزول آیه را درباره حضرت علی بن ابی طالب نقل کرده اند که ما در این جا فقط به برخی از کتابهای آنان، اشاره ای می کنیم: ۱ - تفسیر کشّاف، زمخشری، ج ۱، ص ۶۴۹۲ - تفسیر طبری، ج ۶، ص ۱۶۵۳ - زاد المسیر فی علم التفسیر، ابن جوزی، ج ۲، ص ۳۸۳۴ - تفسیر قرطبی، ج ۶، ص ۲۱۹۵ - تفسیر فخر رازی، ج ۱۲، ص ۲۶۶ - تفسیر ابن کثیر، ج ۲، ص ۷۱۷ - تفسیر نسفی، ج ۱، ص 2898 - شواهد التنزیل، حسکانی حنفی، ج ۱، ص ۱۶۱۹ - الدر المنثور، سیوطی، ج ۱، ص 29310 - اسباب النزول، واحدی، ص ۱۴۸۱۱ - احکام القرآن، جصاص، ج ۴، ص ۱۰۲۱۲ - التسهیل لعلوم التنزیل، کلبی، ج ۱، ص ۱۸۱

اینها فقط برخی از علمای اهل سنت هستند که اسامی آنها نقل شد، امّا تعداد علمای عامه که در نزول این آیه - که همان آیه ولایت است و درباره علی بن ابی طالب وارد شده است - با علمای شیعه، اتفاق نظر دارند، خیلی بیش از آن است که بدان اشاره کردیم. (۴)

ب - آیه تطهیر

إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً؛ خدا چنین اراده کرده است که از شما اهل بیت پلیدی را زایل کند و پاک و منزهتان بدارد و شما را به نوع خاصی تطهیر و پاکیزه کند. (۵)

تطهیری که خدا ذکر می کند تطهیر عرفی و طبی نیست به این معنی که خداوند شما اهل بیت را از میکروبها پاک کرده است، بلی مسلم است که اهل بیت از میکروبها پاکند اما قطعاً مراد از آیه شریفه این نیست بلکه مراد از آیه در درجه اول تطهیر از چیزهایی است که خود قرآن آنها را رجس می داند که مراد از رجس در قرآن پلیدیها، گناهان اعتقادی، گناهان اخلاقی، گناهان عملی است. خداوند اهل بیت را از این رجسها پاک و منزه نموده است که همان عصمت باشد. پس آیه شریفه دلالت بر عصمت اهل بیت دارد .

حال باید گفت: اهل بیت در این آیه چه کسانی هستند؟ طبق روایات دوست و دشمن، موافق و مخالف، مراد از اهل بیت در شأن نزول این آیه، پیامبر و علی و فاطمه و حسنین هستند. در احادیث اهل تسنن است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله ، حضرت علی، فاطمه، حسن و حسین علیه السلام را خواست، عبا روی آنها کشید و گفت: خدایا! اینها اهل بیت منند پلیدی را از آنها دور کن، آن گاه این آیه نازل شد .

روایات زیادی را مفسران و محدثان از طریق اصحاب و نیز از ائمه معصومین
علیه السلام از پیامبر نقل کرده اند؛ به عنوان نمونه به دو حدیث زیر توجه
فرمایید :

(1 صحیح مسلم از «زید بن ارقم» نقل کرده است که وی گفت: پیامبر صلی

الله علیه و آله می فرمود :

«شما را درباره اهل بیت سفارش می کنم که برای خدا، حق آنان را رعایت
کنید. حاضران از زید بن ارقم پرسیدند: اهل بیت پیامبر کیانند؟ آیا همسران آن
حضرتند؟ وی گفت: به خدا سوگند! نه، همسر تا مدتی با شوهر خود زندگی می
کند، اما این پیوند، گسستگی است؛ روزی هم ممکن است، طلاق، بین آنها جدایی
افتند و همسر مرد به خانه پدر یا خانواده اش باز گردد. اهل بیت پیامبر صلی
الله علیه و آله در این آیه «تطهیر» کسانی هستند که نسل پیامبرند و آن گروه از
خاندان وی که صدقه بر آنها حرام است.» (2) (ام سلمه (یکی از همسران پیامبر
صلی الله علیه و آله) می گوید :

«آیه تطهیر در خانه من نازل شد و به دنبال آن، پیامبر صلی الله علیه و آله پیکری
به خانه فاطمه فرستاد تا علی و فاطمه و حسن و حسین را به نزد آن حضرت فرا
خواند آن گاه فرمود: خدایا! اینها اهل بیت من هستند، گفتیم: یا رسول الله! من از
اهل بیت شما نیستم؟ فرمود: تو از نیکان اهل من هستی، ولی اینان اهل بیت من
هستند.» (3) (7)

(ج - آیه اطاعت:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اطِيعُوا اللَّهَ وَاطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ؛ ای مؤمنین!

از خدا اطاعت کنید و از پیامبرش و از صاحبان امر. (۸)

با توجه به این که خداوند به مؤمنین خطاب می کند که بدون چون و چرا از او و پیغمبر و اولوا الامر اطاعت کنند، معلوم می شود اولوا الامر کسانی هستند که مصون از خطا و اشتباهند و در غیر این صورت جا ندارد که خداوند به مؤمنان خطاب کند که از خطاکاران یا گناهکاران تبعیت و اطاعت کنید، و طبق روایات رسیده مراد از «اولوا الامر»، اهل بیت پیغمبرند؛ یعنی حضرت علی و یازده فرزندش که امامان بحق هستند .

در روایت کافی از امام باقر علیه السلام آمده است که فرمود :

«منظور از اولوا الامر فقط ما هستیم و مؤمنین امر شده اند که تا روز قیامت از ما

اطاعت کنند.» (۹)

د - آیه تبلیغ:

يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ

يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ... ؛ ای پیامبر! آنچه از پروردگارت بر تو نازل شده به مردم

ابلاغ کن که اگر این کار را نکنی، رسالتش را تبلیغ نکرده ای و خدا تو را از

شرّ مردم، محفوظ خواهد داشت. (۱۰)

علمای شیعه و بسیاری از علمای اهل تسنن بر این باورند که سوره مائده، آخرین سوره نازل شده از قرآن است خصوصاً آیه: یا ایها الرسول بلغ ما أنزل. . . .
و معتقدند که این آیه در روز ۱۸ ذی حجه پس از تمام شدن اعمال حجة الوداع در «غدیر خم» و قبل از این که پیامبر، امام علی را به عنوان خلیفه خود معرفی کند، نازل شده است. و شأن نزول این آیه را، جانشینی حضرت علی و نصب آن حضرت از سوی رسول خدا، دانسته اند که ما در این جا برخی از علمای اهل سنت را نام می بریم:

- 1- حافظ ابو نعیم در کتاب «نزول القرآن».
- 2- امام واحدی در کتاب «اسباب النزول»، ص ۱۵۰
- 3- امام ابو اسحاق ثعلبی در تفسیر کبیر.
- 4- حاکم حسکانی در کتاب «شواهد التنزیل لقواعد التفسیر»، ج ۱، ص ۱۸۷
- 5- جلال الدین سیوطی در کتاب «الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور» ج ۳، ص ۱۱۷
- 6- فخر رازی در تفسیر کبیر، ج ۱۲، ص ۵۰
- 7- محمد عبده در تفسیر «المنار» ج ۲، ص ۸۶ و ج ۶، ص ۴۶۳
- 8- ابن عساکر شافعی در کتاب «تاریخ دمشق» ج ۲، ص ۸۶
- 9- شوکانی در «فتح القدیر» ج ۲، ص ۶۰
- 10- ابن طلحه شافعی در «مطالب السؤل» ج ۱، ص ۴۴

- 11- ابن صباغ مالکی در «الفصول المهمه» ص ۲۵
- 12- قندوزی حنفی در «ینابیع الموده» ص ۱۲۰
- 13- شهرستانی در «الملل والنحل» ج ۱، ص ۱۶۳
- 14- ابن جریر طبری در «کتاب الولاية».
- 15- ابن سعید سجستانی در «کتاب الولاية».
- 16- بدر الدین حنفی در «عمدة القاری فی شرح النجاری» ج ۸، ص ۵۸۴
- 17- عبدالوهاب نجاری در «تفسیر القرآن».
- 18- الوسی در «روح المعانی» ج ۲، ص ۳۸۴
- 19- حموینی در «فرائد السمطین»، ج ۱، ص ۱۸۵
- 20- علامه سید صدیق حسن خان در «فتح البیان فی مقاصد القرآن» ج ۳، ص ۶۳(۱۱)

و آیات در این باب بسیار است که برای اختصار از نقل آنها خودداری می کنیم.

دلیل دوّم: احادیثی که با سیره رسول خدا آشنا باشد وزندگانی پر بار آن پیشوای اسلام را مطالعه کرده باشد می یابد که آن حضرت از آغاز بعثت تا پایان عمر شریفش مکرراً امیر المؤمنین علی علیه السلام را به عنوان وزیر، وصی وجانشین خود معرفی کرده است. آن حضرت این حقیقت را گاهی صراحتاً و گاهی با کلماتی که حکایت از امامت وجانشینی بلا فصل علی علیه السلام می کند در میان اصحاب و یاران خود و گاهی در بین افراد خصوصی

بیان می کرد. که در این جا به مواردی از آن اشاره می کنیم و تفصیل آن را به کتاب «علی علیه السلام در قرآن و سنت» که جلد دیگری از این مجموعه است ارجاع می دهیم. الف – داستان یوم الانذار: در اوایل بعثت پیامبر اسلام این آیه نازل شد که: وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ؛ خویشاوندان نزدیکت را انذار و اعلام خطر کن. چون هنوز پیغمبر دعوت خود را عمومی نکرده بود (و در آن هنگام هم علی کودکی بود در خانه پیامبر) حضرت به علی فرمود: غذایی ترتیب بده و بنی هاشم و بنی عبدالمطلب را دعوت کن. علی مقداری غذا از گوشت درست کرد و آنها را برای خوردن غذا دعوت نمود، پیغمبر در آن مهمانی اعلام رسالت کرد و فرمود: من از جانب خدا مبعوثم، من مأمورم شما را دعوت کنم و اگر سخن مرا بپذیرید سعادت دنیا و آخرت نصیب شما خواهد شد. ابولهب – که عموی پیغمبر است – تا این جمله را شنید ناراحت شد و گفت: تو ما را دعوت کردی که برای ما این چنین مزخرفی را بگویی؟! جار و جنجال راه انداخت و مجلس را بهم زد. پیغمبر برای بار دوم به علی دستور داد جلسه را تشکیل دهد، خود علی می فرماید: اینها چهل نفر بودند یکی کم یا یکی زیاد، در مرتبه دوم مجدداً پیغمبر آنها را دعوت به اسلام کرد و فرمود: هر کس از شما که اول دعوت مرا بپذیرد وصی، وزیر و جانشین من خواهد بود. در آن مجلس غیر از علی علیه السلام – که از همه کوچکتر بود – کسی جواب مثبت نداد و چندین بار پیغمبر این موضوع را تکرار کرد و هر بار، فقط علی بلند شد. در آخر،

پیغمبر فرمود: یا علی! تو وصی، وزیر و خلیفه من خواهی بود. (۱۲) ب —

حدیث غدیر: یکی دیگر از روایات نبوی که دلالت بر امامت حضرت علی علیه السلام دارد حدیث غدیر است. این حدیث در حد تواتر است و به قدری راویان و محدثان، آن را نقل کرده اند که جای شك و تردید در صدور آن از پیغمبر باقی نمی ماند، خصوصاً این که روایت از طریق اهل تسنن آمده است. ما در بخش «علی علیه السلام و حدیث غدیر» درباره آن حدیث، بحث خواهیم کرد و در این جا نیز به مناسبت اشاره گذرایی به آن می کنیم: وقتی پیغمبر اکرم از «حجة الوداع» برمی گشت در غدیر خم، آیه یا ایها الرسول بلغ ما أنزلَ إلیکَ من ربِّکَ نازل شد. پیغمبر مردم را جمع کرد و نماز ظهر را خواند و سپس برخاست و فرمود: «ألسنُ أولى بکم من أنفسکم»، (۱۳) قالوا: بلی «آیا من از خود شما بر شما اولویت ندارم؟ گفتند: بلی، بعد فرمود: «مَن کُنتَ مَولاهُ فِهَذَا عَلِيٌّ مَولاهُ» معلوم است که حضرت می خواهد همان اولویت خودش بر نفوس را برای علی تصویب کند، و هنوز مردم متفرق نشده بودند که جبرئیل امین نازل شد و آیه الیوم أكملتُ لکم دینکم و أتممتُ علیکم نعمتی و رضیتُ لکم الإسلامَ دیناً را آورد. دکتر سید محمد تیجانی، دانشمند کنجاو و حقیقت جوی تونس، که پس از بررسیهای فراوان، اخیراً مذهب شیعه را انتخاب کرده است، در کتاب گرانسنگ و ماندنی «لاکون مع الصادقین» می گوید: من یاد دارم گفتگویم را با یکی از علمای «زیتونه» در کشورمان (تونس) که وقتی روایت «غدیر» را برای او نقل کردم

وبه آن درباره خلافت حضرت علی علیه السلام استدلال نمودم. او به صحت روایت، اقرار کرد و افزود که من نیز تفسیری بر قرآن نوشته ام و در آن، حدیث غدیر را این گونه تصحیح کرده ام: «شیعیان استدلال می کنند که این حدیث، خلافت حضرت علی - کرم الله وجهه - را می رساند و اهل سنت و جماعت، این استدلال را باطل می دانند، زیرا چنین مطلبی با خلافت حضرت ابوبکر صدیق و حضرت عمر فاروق و حضرت عثمان ذوالنورین، منافات دارد. پس ناچار باید واژه «مولی» را در حدیث به معنای «دوست و یاری دهنده» بدانیم، همچنان که در قرآن نیز بدین معنی وارد شده است و خلفای راشدین و صحابه گرامی - رضی الله عنهم - این چنین معنی کرده اند و تابعین و علمای اسلام نیز از آنها استفاده کرده اند. پس هیچ ارزشی برای تأویل رافضیان نسبت به این حدیث نیست، زیرا آنها خلافت سایر خلفا را نمی پذیرند و در اصحاب پیامبر تردید دارند و این کافی است که ادعاهایشان را رد و تکذیب نماید.» من از او پرسیدم: جناب شیخ! آیا این رویداد در غدیر خم اتفاق افتاده است یا نه؟ پاسخ داد: اگر چنین حادثه ای رخ نداده بود که علما و راویان حدیث، آن را نقل نمی کردند. گفتم: پس آیا سزاوار است که پیامبر، اصحاب خود را در آن گرمای سوزان آفتاب نگه دارد و خطبه ای طولانی ایراد کند که به آنها بفهماند، علی دوست و یاورشان است؟! آیا شما چنین تأویلی را می پذیرید؟ پاسخ داد: برخی از اصحاب، از علی گله داشتند و بعضی نسبت به او دشمنی می ورزیدند، پس

پیامبر خواست که دشمنیهایشان را بر طرف سازد لذا به آنها گفت که علی دوست و یاورشان است تا آنها او را دوست بدارند و دست از دشمنی اش بردارند. گفتم: چنین مطلبی نیاز به متوقف کردن آنها و نماز خواندن با آنان و خطبه خواندن نداشت، آن هم با این لحن که: آیا من به شما اولی تر و سزاوارتر از خودتان نیستم؟ و اگر مطلب به همان نحوی است که شما می گویند، کافی بود به هر کس که نسبت به علی گله ای داشت بگوید که علی، دوست و یاور شماست و مطلب، تمام می شد و هیچ ضرورتی نداشت که بیش از صد هزار نفر را — که در میان آنان پیرمردان و زنان نیز وجود داشتند، در آن آفتاب سوزان، مدتی زندانی کند! انسان خردمند، هرگز چنین تأویلی را نمی پذیرد. او گفت: و هرگز هیچ خردمندی باور نمی کند که صد هزار نفر از اصحاب، آنچه را که تو و شیعیان فهمیده اید، نفهمیده باشند. گفتم: اولاً غیر از عده قلیلی از آنان، بقیه در مدینه منوره سکونت نداشتند، ثانیاً آنها خوب، مطلب را فهمیدند، همان گونه که من و شیعیان فهمیدیم و لذا علما روایت کرده اند که ابوبکر و عمر به علی، تبریک می گفتند و عرضه می داشتند: آفرین بر تو ای فرزند ابوطالب که همانا تو سرور و مولای هر مؤمنی شدی. گفت: پس چرا پس از وفات پیامبر با او بیعت نکردند؟ آیا می خواستند از دستور پیامبر، تخلف و نافرمانی کنند؟ من از این سخن، استغفار می کنم! گفتم: برخی از علمای اهل سنت در کتابهایشان، گواهی می دهند که بعضی از اصحاب، حتی در زمان حیات پیامبر و در حضور

آن حضرت، اوامرش را اجرا نکرده و تخلف می کردند، پس هیچ تعجبی نیست که پس از وفات آن حضرت، اوامرش را مطاع ندانسته و تخلف نمایند. و اگر بسیاری از آنان در فرماندهی «اسامة بن زید» تردید می کردند و طعنه می زدند زیرا سنش کم بود، چگونه امارت و فرماندهی علی بن ابی طالب را با کم بودن سنش و آن هم مادام العمر و برای خلافت مطلقه بپذیرند؟ حال آن که خود جنابعالی گواهی می دهید که برخی از آنان نسبت به علی، دشمنی می ورزیدند و آن حضرت را دوست نمی داشتند. با اضطراب پاسخ داد: اگر حضرت علی — کرم الله وجهه — مطمئن بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله او را جانشین و خلیفه خود قرار داده، هرگز دست از حقش بر نمی داشت، حال آن که او قهرمانی بود که از هیچ کس، هراس و خوفی نداشت و تمام اصحاب، او را احترام می کردند و از او می ترسیدند. گفتیم: آقای من! این موضوع دیگری است که نمی خواهم وارد آن شوم زیرا تو روایتهای صحیح و معتبر پیامبر را نمی پذیری و در پی تأویل و تحریف معانی آنها هستی، به این منظور که شخصیت گذشتگان را لکه دار نکنی، پس چگونه تو را نسبت به سکوت امام علی و احتجاج او در مورد حق غصب شده اش در خلافت، قانع سازم؟ آن مرد تبسمی کرد و گفت: من به خدا قسم از کسانی هستم که سیدنا علی — کرم الله وجهه — را بر دیگران ترجیح می دهم و اگر قدرت در دست من بود، هیچ يك از اصحاب را بر او مقدم نمی داشتم، زیرا او در شهر علم است و او شیر خداست، ولی مشیت

پروردگار اقتضا نمود که افرادی را مقدم بدارد و گروهی را مؤخر و هیچ کس را حق سؤال و اعتراض به ذات احدیت نیست! من هم تبسمی کردم و گفتم: این نیز بحث دیگری است که ما را به «قضا و قدر» می کشاند و قبلاً درباره آن بحث کردیم و هر يك بر نظر خود باقی ماندیم. و من تعجب می کنم — آقای من — از این که هرگاه با یکی از علمای اهل سنت، بحث کردم و او را با دلیل و برهان، مغلوب ساختم، او به سرعت از موضوع اصلی فرار کرده و بحث دیگری را پیش می گیرد که هیچ ربطی به بحث مورد نظرمان ندارد! گفت: پس مطمئن باش که من هم به نظر خودم باقی هستم و هرگز نظر دیگری را نمی پذیرم! او خداحافظی کردم و گذشتم، ولی مدتی به این فکر فرو رفتم که چرا يك نفر از علمای اهل سنت را نمی یابم که راه را تا آخر با من طی کند و مردانه، حق را پذیرا باشد؛ مثلاً برخی که در بحث، ناتوان می مانند، ناگهان می گویند: آنها امتی بودند که گذشتند و خود گرفتار اعمال خودشان هستند و شما هم گرفتار اعمال خودتان، پس شما را با آنها چه کار؟ و برخی دیگر می گویند: ما چه کار داریم که فتنه های کهنه را زنده کنیم، همین بس که اهل سنت و شیعیان همه معتقد به يك خدا و يك پیامبر هستیم. و برخی می گویند: برادر! از صحبت کردن درباره اصحاب، تقوا داشته باش و از خدا بترس! آیا با چنین حرفهایی، باز هم جایی برای بحث علمی و یافتن راه صحیح و بازگشت به حقی که پس از آن جز گمراهی نیست، می ماند؟ اینها کجایند که روش قرآن را برای استدلال کردن

دنبال کنند، که می فرماید: قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ واین در حالی است که هر جا اسمی از شیعه می آید، و هر وقت با آنها استدلال و احتجاج می شود، از هر تهمت و ناسزایی نسبت به شیعیان، طرفی نمی بندند و ابایی ندارند! (۱۴) ج — حدیث منزلت: یکی دیگر از احادیثی که متواتراً آمده است، حدیث منزلت است که پیغمبر اکرم در ده مورد خطاب به حضرت علی فرمود: «أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي؛ نسبت تو به من همان نسبتی است که هارون به موسی داشت منهای نبوت.» (۱۵) پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در این حدیث تمام شؤونی که برای خود می دانسته است — به استثنای نبوت — برای علی می داند. (۱۶) د — حدیث ثقلین: یکی دیگر از احادیثی که از پیغمبر اسلام رسیده حدیث: «إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَعِثْرَتِي وَإِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّىٰ يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ» (۱۷) است. این حدیث بین فریقین متواتر است و حجة الاسلام والمسلمین آقای حاج شیخ قوام و شنوه ای به دستور آیه الله العظمی بروجردی (ره) رساله ای در این باب نوشته است تحت عنوان «حدیث الثقلین» و مصادر بسیاری برای آن از کتابهای اهل سنت آورده است. در این حدیث پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «کتاب و عترت از هم جدا نمی شوند»، مقصود این نیست که اینها از هم قهر نمی کنند و با هم اختلاف پیدا نمی کنند بلکه مقصود این است که تمسک به اینها از یکدیگر تفکیک ناپذیر است. هر کس همچون عمر بگوید «حسبنا کتاب الله» یا مثل اخباریون

معتقد باشد که: «حسبنا ما روی لنا من العترة» اسلام را نفهمیده است، چون چنین چیزی هرگز میسر نیست. پس همان طوری که تمسک به قرآن تا روز قیامت واجب است، تمسک به عترت نیز تا روز قیامت واجب است. (۱۸)

دلیل سوّم: افضل بودن علی علیه السّلام امامی که می خواهد حاکم بر جامعه اسلامی شود و از طرفی مرجع دینی باشد تا مردم مسائل اسلامی خود را از آن یاد بگیرند باید افضل الناس باشد، چرا که قبیح است تقدم مفضول بر افضل، هم عقل به این واقعیت حکم می کند، و هم قرآن می فرماید: أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُبْعَثَ أَمَّنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ؛ آیا آن که هدایت به حق شده سزاوار است پیروی شود یا آن که راه هدایت را نمی داند و خود محتاج هدایتگر است، پس چگونه حکم می کنید. (۱۹) پس تقدم افضل، از ضروریات است، و بدون تردید و به اعتراف دوست و دشمن، علی علیه السّلام بعد از پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله افضل امت و اصحاب بوده است، و کافی است برای اثبات این حقیقت به آیه مباحثه توجه کنید: وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ که علی علیه السّلام در این داستان، نفس پیامبر معرفی شده است، زیرا به اتفاق مفسرین و راویان حدیث، منظور از «انفسنا» علی است که پیامبر او را در روز مباحثه با خود برد تا با نصاری نجران به نفرین بنشینند و در کنار آن دو، فاطمه بود: أَرْوَجْنَا وَأَرْوَجَكُمْ و حسن و حسین ابناءنا و ابناءكم که نصاری نجران ترسیدند و از مباحثه اعلام انصراف نمودند و به جزیه تن دادند، و همان طوری که پیامبر

افضل الناس است علی هم که جان پیغمبر است افضل الناس است. وافضالیت علی علیه السّلام از همه مردم از همان ابتدای بعثت معلوم است، چنانچه در نهج البلاغه آمده است که حضرت می فرماید: «با پیغمبر در کوه حرا بودم (علی کودک بوده است) وقتی که وحی بر ایشان نازل شد صدای ناله شیطان را شنیدم، آن حضرت به من فرمود: (یا علی) إِنَّكَ تَسْمَعُ مَا أَسْمَعُ وَتَرَى مَا أَرَى وَلَكِنَّكَ لَسْتَ بِنَبِيٍّ؛ تو می شنوی آنچه من می شنوم و تو می بینی آنچه من می بینم و لکن تو پیغمبر نیستی.» (۲۰) مسلماً این فضیلت، مختص به علی است، زیرا اگر در همان جا کنار علی علیه السّلام فرد دیگری هم بود آن صدا را نمی شنید، چون آن شنیدن، صدایی نبوده که در فضا پخش شود که بگوییم هر کس گوش می داشت می شنید بلکه سمع و حسّ و بینش دیگری می خواهد که ما از آن بی خبریم. همان گونه که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى جَعَلَ لِأَخِي عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ فُضَائِلَ لَا يُحْصِي عِدَدَهَا غَيْرَهُ . . .»؛ «خداوند برای برادرم علی فضایی قرار داده که قابل شمارش نیست...» (۲۱) و باز می فرماید: «لَوْ أَنَّ الرِّيَاضَ أَقْلَامٌ، وَالبَحْرَ مِدَادًا، وَالجَنُّ حُسَابًا، وَالْإِنْسُ كُتَّابًا مَا أَحْصَوْا فُضَائِلَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ؛ «اگر باغها قلم شود و دریاها مرکب و جن حسابگر و بشر نویسنده شوند نمی توانند فضایل علی را احصا کنند.» (۲۲) دلیل چهارم: اعلم بودن علی علیه السّلام

یکی از شرایط امام و حاکم مسلمین و کسی که می خواهد رهبری معنوی و مرجعیت دینی جامعه را عهده دار شود این است که باید داناترین و عالمترین

خلق باشد و مقدم داشتن غیر اعلم بر اعلم هم عقلاً قبیح است و هم نقلاً جایز نیست، دلایل بسیاری داریم که علی علیه السّلام اعلم ناس بوده است، زیرا روایاتی که در اعلمیت علی آمده و روایاتی که فرمود: موقع رحلت رسول خدا حضرت به گوشم هزار باب علم آموخت که از هر بابی هزار باب گشوده شد. (۲۳) علاوه بر این روایات، علی علیه السّلام دارای فکر و اندیشه سرشار بود و بر یاد گرفتن، حرص می ورزید و از طرفی همیشه همراه پیامبر بود و او هم معلم کامل و مربی علی الاطلاق بود و خود دانای بما کان و ما یكون بود. قهراً به علی آموخت و علی هم فراگرفت، از این رو، همه اصحاب و بزرگان دین به علی مراجعه می کردند و از او می آموختند لذا ابن عباس گفت: «علم من نسبت به علی مثل قطره ای است در مقابل دریا.» (۲۴)

دلیل پنجم: زاهد بودن علی علیه السّلام وقتی معتقد شدیم که «امام» حاکم مسلمین، و حافظ و نگهبان شریعت و مرجع مردم برای شناساندن اسلام است باید چنین شخصی زهد از دنیا و میل به آخرت داشته باشد، زیرا افراد زاهد و کسانی که بی میل به دنیا هستند هرگز طمع به جاه و مقام، آنها را به انحراف نمی کشاند. البته زهد به معنای صحیح آن، نه به معنای ترك دنیا و گوشه نشینی و دوری از جامعه، و لذا علی علیه السّلام چه در زمانی که با پیامبر خدا بود، و چه زمان خانه نشینی اش، و چه دوران زمامداریش، در تمام حالات، زهد و بی توجهی آن حضرت به دنیا مشهود است، در سخنان، در کردار، در زندگی

فردی واجتماعی، در عزل و نصبها، در پیامهایش به سران و امرای فرماندارانش در همه جا زهد حضرت، واضح و آشکار است، علی علیه السلام همان گونه که بعد از رسول خدا، امام مسلمین است، بعد از آن بزرگوار نیز زاهدترین مردم هست، او به تعبیر خودش دنیا را سه طلاقه کرده است. (۲۵) و آن را کمتر از استخوان خوکی که در دست شخص جذامی باشد می دانست. (۲۶) و نیز آن را چون برگی بر دهان ملخی می پندارد. (۲۷) علی علیه السلام گفتار و کردارش یکی بود، او اهل عمل و شعار هر دو بود تا هم خود چنین باشد هم دیگران را ارشاد کند. او به گفتن اکتفا نمی کرد بلکه عملاً هم زهد خود را نشان داد لذا ساده ترین نوع پوشاک و خوراک را برای خود انتخاب می کرد، کفش او از لیف خرما آن هم گاهی وصله دار بود، بعضی اوقات لباس وصله دار به تن می کرد، او کمتر از غذای گوشتی استفاده می کرد و به مردم هم توجیه می فرمود: «لَا تَجْعَلُوا بُطُونَكُمْ مَقَابِرَ الْحَيَّوَانِ؛ شکمهایتان را گورستان حیوانات قرار ندهید.» (۲۸) علی با آن که می توانست بهترین زندگی و بهترین ساختمان وحشم و خدم را دارا باشد اما وقتی از دنیا می رود آجری روی هم نگذاشته و مالی ذخیره نکرده بود، باغ و ملکی به نامش نبود، به فرموده امام صادق علیه السلام: علی وقتی از دنیا رفت به هیچ کس مدیون نبود تا خدا را بدون ملامت و مذمت بلکه محمود و پسندیده ملاقات کرد.» (۲۹) آیا کسی که می خواهد امام مسلمین باشد نباید چنین باشد؟ مسلماً آری، بنابر این علی علیه السلام این شرط امامت را

هم دارا بود که سایر خلفا نداشتند. (۳۰) دلیل ششم: انسان کامل بودن علی علیه

السّلام

امام به معنای عام کلمه، بایستی دارای مجموعه کمالات و صفات پسندیده باشد و از تمام عیبها و نقصها، چه جسمی چه اخلاقی و چه روحی، منزّه و پاک باشد باید در سیرت و صورت، نمونه ای از همه صفات خوب باشد، امام باید مظهر همه کمالات پسندیده باشد تا جای هیچ ابهامی برای اطاعت کنندگانش نباشد، و می بینیم علی علیه السّلام چنین بود، علی در صورت و سیرت بعد از رسول خدا بی همتا بود، ولذا پیامبر به او خطاب کرد و فرمود :

«النَّاسُ مِنْ شَجَرٍ شَتَّى وَأَنَا وَأَنْتَ مِنْ شَجَرَةٍ وَاحِدَةٍ.» (۳۱)

و آیه تطهیر پاکیزگی و طهارت و مشتمل بر همه صفات کمال و میرا بودن از همه صفات ناپسند را برای پیامبر و علی و فاطمه و حسنین، تضمین نموده است .
دلیل هفتم: عصمت علی علیه السّلام از توضیحات قبل روشن شد که امامت دارای مراتبی است؛ امام، حاکم بر مسلمین است و از همه مهمتر کارشناس دین و مرجع مردم در شناساندن اسلام و حافظ شریعت است و نیز ولایت و رهبری معنوی بر امت دارد. و همان گونه که درباره عصمت پیغمبر کسی تردید ندارد ولذا هر چه بگویند آن را درست می دانیم برای امام نیز قائل به همین مطلب خواهیم بود، و در صحت آن شکی به خود راه نمی دهیم، زیرا خداوند او را برای هدایت جامعه فرستاده است. قطعاً خداوند، يك آدم جایز الخطا یا معصیت

کار را مبعوث نمی کند، زیرا اگر جایز المعصية یا جایز الخطا باشد نقض
غرض می شود و بر ضد نبوت است، و چون امامت متمم نبوت است و در نزد
شیعه یکی از اصول مذهب است، بنابراین این امام باید معصوم از خطا و گناه باشد
تا هر چه می گوید مردم بدون شك و تردید بپذیرند همان گونه که از پیغمبر می
پذیرند و لذا شیعه، قول و عمل و تقریر امام معصوم را حجتی داند. و علاوه بر
این، اگر امام، معصوم نباشد و گاهی گناه، و یا خطا و یا اشتباه کند، بر مردم است
که او را راهنمایی کنند و به راه راست هدایت نمایند و امامت با این معنا
سازگاری ندارد. و لذا علمای امامیه معتقدند که امام باید معصوم باشد. (۳۲) البته
تشخیص این که چه کسی معصوم است به عهده خداست و مردم نمی دانند، از
این رو مسأله تنصیب و نصب امام از طرف خدا مطرح می شود همان طوری
که پیغمبر را باید خدا تعیین کند و کار مردم نیست: **اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ**
رَسُولَهُ. (۳۳) حال ممکن است کسی بپرسد: بحث انتصاب الهی و نیز معصوم
بودن امام چه ربطی به علی بن ابی طالب علیه السلام دارد؟ پاسخ این است که
هیچ کس تردید ندارد کسی که از طرف خدا به امامت منصوب شده است کسی
غیر از علی نیست، زیرا صحبت در این است که آیا پیامبر کسی را نصب کرده
یا نه، ما می گوئیم آری، اما مخالفین می گویند پیغمبر کسی را نصب نکرده
و مسأله را به امت واگذار کرد. پس صحبت در این است، نه این که همه بگویند
پیغمبر کسی را نصب کرد آن گاه ما بگوئیم علی را، آنها بگویند ابوبکر را،
خیر، این مورد دعوا نیست و با بحثی که شد معلوم شد که امام، متمم نبوت

است، و باید معصوم باشد، و معصوم را فقط خدا باید تعیین کند، پس نتیجه می‌گیریم غیر از علی کس دیگری نمی‌تواند منصوب شده باشد چون دیگران کس دیگری را مدعی انتصاب نیستند حتی خلفا خودشان مدعی نشدند که: چون پیغمبر ما را منصوب کرده است، زمام امور را به دست گرفته ایم، هرگز! آنان چنین ادعایی نکرده‌اند، اما علی ادعا داشت که پیغمبر مرا نصب کرد و مردم هم تقریر کردند، و شیعه هم به این معنا معتقد است، و حتی سنی‌ها هم قبول دارند که علی خود را احق به خلافت می‌دانست و مدعی بود که از طرف خدا و پیغمبر به امامت منصوب شده است. و ادله بسیاری هم در این باب آمده است که از مباحث قبل روشن شد. در مورد عصمت هم همین‌طور است؛ یعنی خلفا خودشان مدعی عصمت نیستند بلکه صریحاً معترف به اشتباه و گناه خود هستند، حتی آنان (ابوبکر و عمر و عثمان) سالیان طولانی مشرک بوده‌اند، و چه گناهی بزرگ‌تر از شرک. اتفاقاً اهل سنت هم به عصمت آنها اقرار ندارند، چون آنها امامت را منحصر در حکومت می‌دانند و در مسأله حکومت، عصمت لازم نیست، بلکه فقط عدالت کافی است. و لذا خود اهل سنت نقل کرده‌اند که ابوبکر گفت: «ان لی شیطاناً یعترینی؛ شیطانی هست که گاهی بر من مسلط می‌شود و مرا به غلط می‌اندازد» عمر خطا بسیار داشت و مولا علی علیه السلام دست او را مکرراً گرفت و نجات داد که هفتاد بار گفت: «لولا علیُّ لَهلكَ عمر». پس نه خود خلفا مدعی عصمت‌اند و نه امت آنها چنین اعتقادی درباره آنان دارند. اما ما که امامت را در حد بسیار بالا و نیز در این مقام به عصمت، قائلیم قهراً

غیر از علی علیه السّلام کسی دیگر نمی تواند دارای این شأن باشد و ادله ای که دلالت دارد که امام باید معصوم باشد، بسیار است که به بعضی از آنها اشاره می کنیم.

دلیل هشتم: احتجاجات علی علیه السّلام در تمام مراحل و مناسبت هایی که پیش می آمد برای اثبات حق خود، که امامت بر امت اسلامی و خلافت پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله باشد، ادله و براهین مختلفی می آورد، و شجاعانه از حق خویش دفاع می کرد که در مباحث این کتاب، هر جا برای اثبات امامت و ولایت حضرت، دلایلی ذکر شده احتجاج حضرت را به آن دلایل نیز با ذکر سند عنوان کرده ایم در این جا هم احتجاج حضرت با ابوبکر را برای تکمیل ادله و به عنوان هشتمین دلیل بر امامت ذکر می کنیم. احتجاج امام علیه السّلام با ابوبکر مرحوم طبرسی در کتاب «احتجاج» خود، محاجه امیر المؤمنین علیه السّلام برای اثبات حقانیت خود با ابوبکر را به سند خود از امام صادق علیه السّلام از پدران بزرگوارش نقل کرده که خلاصه آن، چنین است: پس از بیعت مردم با ابوبکر در امر خلافت، او برای این که در برابر علی علیه السّلام بر این کار خود عذری بتراشد آن حضرت را در خلوت ملاقات کرد و گفت: یا ابا الحسن، به خدا سوگند، من نه در این امر میل و رغبتی و حرص و طمعی داشتم و نه خود را به این کار از دیگران برتر می دانستم. و با این سخن می خواست رضایت امام علیه السّلام را بدست آورد. امام علیه السّلام :

پس چه چیز تو را به این کار، واداشت در حالی که نه به آن میلی داری و نه به آن حریصی و نه خود را لایق آن می دانی؟ ابوبکر: حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: «إِنَّ اللَّهَ لَا يَجْمَعُ أُمَّتِي عَلَى ضَلَالٍ؛ خداوند، امت مرا به گمراهی جمع نمی کند.» و دیدم مردم بر خلافت من اجماع کردند و لذا از قول پیامبر تبعیت کردم، و اگر می دانستم کسی تخلف می کند از پذیرفتن خلافت، امتناع می ورزیدم. امام علیه السلام: این که گفتی که پیغمبر فرموده است: «خداوند امت مرا به گمراهی جمع نمی کند» آیا من از امت هستم یا خیر؟ ابوبکر: بلی امام علیه السلام: همچنین افراد دیگری از امت و از اصحاب پیامبر که از خلافت تو امتناع داشتند؛ مثل سلمان، ابوذر، مقداد، سعد بن عباده و جمعی از انصار که با او بودند آیا از امت بودند یا نه؟ ابوبکر: بلی همه آنها از امتند. امام علیه السلام: پس چگونه حدیث پیغمبر صلی الله علیه و آله را دلیل خلافت خود می دانی در حالی که اینها با خلافت تو مخالف بودند؟ ابوبکر: من از مخالفت آنها خبر نداشتم مگر پس از خاتمه کار و ترسیدم اگر کنار بکشم مردم از دین برگردند! امام علیه السلام: باشد، ولی بگو بدانم کسی که متصدی چنین امری می شود باید چه شرایطی داشته باشد؟ ابوبکر: خیرخواهی، وفا، عدم چاپلوسی، نیک سیرتی، آشکار کردن عدالت، علم به کتاب و سنت، داشتن زهد در دنیا و بی رغبتی نسبت به آن، ستاندن حق مظلوم از ظالم، سبقت در اسلام و قرابت با پیغمبر صلی الله علیه و آله. امام علیه السلام تمام آن صفاتی که برای

خلیفه مسلمین از زبان ابوبکر بازگو شد برای خود يك به يك بیان کرد و تقدم خویش را بر ابوبکر با دلیل و برهان به اثبات رسانید، و ابوبکر با طوع و رغبت آنها را پذیرفت و اقرار به حق کرد. آن گاه فرمود: پس چه چیز تو را فریب داد که این مقام را تصاحب کنی در حالی که تو از داشتن شرایط آن محرومی؟! ابوبکر گریست و گفت: راست گفתי ای ابو الحسن، امروز را به من مهلت بده تا در این باره بیندیشم. حضرت فرمود: باشد يك روز فکر کن، ای ابوبکر! ابوبکر از نزد امام علیه السلام بیرون رفت و با کسی صحبت نکرد تا شب فرا رسید، در آن شب رسول خدا صلی الله علیه و آله را در خواب دید و چون به آن حضرت سلام کرد، پیغمبر روی از او گرداند، ابوبکر عرضه داشت: یا رسول الله! آیا دستوری فرموده ای که من انجام نداده ام؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله به او فرمود: من سلام را بر تو رد می کنم، زیرا تو با کسی که خدا و رسولش او را دوست دارند دشمنی کردی، حق را به اهلش برگردان. ابوبکر پرسید: اهل آن کیست؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: آن که تو را عتاب کرد؛ یعنی علی علیه السلام. ابوبکر گفت: باز گردانیدم یا رسول الله. و دیگر آن حضرت را ندید و از خواب بیدار شد. صبح زود به محضر علی علیه السلام آمد و گفت: ای ابا الحسن! دستت را باز کن تا با تو بیعت کنم، و آنچه در خواب دیده بود به امام خبر داد. « امام دستش را گشود و ابوبکر دست خود را به آن کشید و بیعت کرد و گفت: به مسجد خواهم رفت و مردم را از آنچه در خواب دیده ام و از سخنانی که بین من و تو گذشته است آگاه می گردانم و از

این مقام هم کنار ه کشیده وبه تو تسلیم می کنم. امام علیه السّلام فرمود: خیلی خوب. ابوبکر در حالی که رنگش متغیر بود از محضر امام علیه السّلام خارج شد و مرتباً خود را سرزنش می کرد، اما در بین راه با «عمر» مواجه شد، عمر پرسید: تو را چه می شود ای خلیفه مسلمانان؟ ابوبکر ماجرا را برای عمر نقل کرد. عمر گفت: ای ابوبکر و ای خلیفه رسول خدا! تو را به خدا قسم می دهم که گول سحر بنی هاشم را نخوری وبه آنها اطمینان نداشته باشی، این اولین سحر آنها نیست. عمر آن قدر گفت وگفت تا ابوبکر از تصمیم خود برگشت و مجدداً او را به امر خلافت راغب گردانید. (۳۴) ۱. حدیث عبدالعزیز بن مسلم از امام رضا علیه السّلام که ترجمه آن در (تعریف امامت) اول همین بخش آمد این بود که امام فرمود: «فَمَنْ ذَا الَّذِي يَبْلُغُ مَعْرِفَةَ الْإِمَامِ أَوْ يُمَكِّنُهُ اخْتِيَارُهُ، فَمَنْ الْاِخْتِيَارِ مِنْ هَذَا وَأَمِنْ الْعُقُولِ مِنْ هَذَا وَأَيْنَ يُوجَدُ مِثْلَ هَذَا، أَتَطَّوْنُ أَنْ ذَلِكَ يُوجَدُ فِي غَيْرِ آلِ الرَّسُولِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ كَذِبَتْهُمْ وَاللَّهِ أَنْفُسُهُمْ وَمَنْتَهُمُ الْأَبَاطِيلُ» در آخر حدیث پس از بیان بقیه اوصاف امام معصوم می فرماید:

«فَهَلْ يَقْدِرُونَ عَلَى مِثْلِ هَذَا فَيَخْتَارُونَهُ أَوْ يَكُونُ مَخْتَارَهُمْ بِهَذِهِ الصِّفَةِ فَيَقْدِمُونَهُ» ۲.

. مائده (۵) آیه ۵۵ - ۵۶. ۳. ر. ك: طبرسی، مجمع البیان، ج ۳، ص ۲۱۰ ؛ حسکانی، شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۱۷۷، حدیث ۲۳۵ ؛ اربلی، كشف الغمه، ج ۱، ص ۲۲۲ و بحار الانوار، ج ۳۵، ص ۱۹۴. ۴. ر. ك: سید اصغر ناظم زاده قمی، الفصول المائیه، ج ۲ در شرح آیه ولایت، وحیاء

أمير المؤمنين عليه السلام نبذة في حياته و... ٥. احزاب (٣٣) آیه ٣٣. ٦. ابن
 اثیر جزری، جامع الاصول، ج ١٠، ص ١٠٣ و ابن حجر، صواعق المحرقة،
 ص ١٤٨. ٧. حاکم نیشابوری، مستدرک، ج ٢، ص ٤١٦ و ج ٣، ص ١٤٦
 و ١٥٩ و ١٧٢؛ ابن اثیر، اسد الغابة، ج ٢، ص ١٢ و ٢٠ و ج ٣، ص ٤١٣؛
 ابن طلحه شافعی، مناقب آل الرسول، ص ٨؛ ابن کثیر، تفسیر ابو الفداء، ج ٣،
 ص ٤٨٣؛ ابن حجر عسقلانی، فتح الباری بشرح صحیح بخاری، ج ٣، ص
 ٤٢٢؛ سیوطی الدر المنثور، ج ٥، ص ١٩٨. ٨. نساء (٤) آیه ٥٩. ٩.
 اصول کافی، ج ١، ص ٢٧٢؛ سید هاشم بحرانی، تفسیر برهان، ج ١، ص
 ٣٨١ و حویزی، نور الثقلین، ج ١، ص ٤٩٩. ١٠. مائده (٥) آیه ٦٧. ١١.
 برای اطلاع بیشتر درباره شأن نزول این آیه شریفه «یا ایها الرسول بلغ ما انزل
 الیک» . . . ر . ک: ناظم زاده قمی، الفصول المائده، ج ١٢، ٢. این داستان در
 بیشتر تفاسیر شیعه و سنی و کتاب های تاریخ اسلامی آمده است. ١٣. این جمله
 اشاره است به آیه ٦ سوره احزاب: «النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم». پیغمبر
 چون از جانب خداست بر جان و مال و بر همه چیز مردم از خود آنان اولویت
 دارد، هر کس اختیار مال و جان خود را دارد اما پیغمبر در همین اختیارداری ها
 از خود صاحب آن، اختیاردارتر است، البته پیامبر به میل شخصی عمل نمی
 کند بلکه مصالح جامعه اسلامی را در نظر می گیرد چون او امام و رهبر جامعه
 اسلامی است. ١٤. سید محمد تیجانی، لأکون مع الصادقین، ص ٦٠٠، ٧٥» ٢١

. شرح ابن ابي الحديد، ج ١٣، ص ٢١٠؛ قندوزى حنفى، ينابيع المودة، ص ٢٥٤؛ ترمذى، سنن الترمذى، ج ٥، ص ٥٩٦، حديث ٣٧٢٤ و ١٥٠٠٠٠١٦ .
برای توضیح بیشتر ر . ك: ناظم زاده قمى، الفصول المائه، ج ٢، فصل «على عليه السلام وحديث منزلت» ١٧. ٢٣ . احمد حنبل، مسند، ج ٢، ص ١٧ و ابن مغازلى شافعى، مناقب آل الرسول ، ص ٢٣٥، حديث ٢٨١، ١٨ . برای توضیح بیشتر ر . ك: ناظم زاده قمى، الفصول المائه، ج ٢، فصل «على عليه السلام وحديث ثقلين» و حياة أمير المؤمنين ١٩٠٠٠٠١٩ . يونس (١٠) آيه ٣٥، ٢٠ . نهج البلاغه، خطبه ١٩٢، ٢١ . خوارزمى، كفاية الطالب، ص ٢ و صدوق، امالى، مجلس ٢٨، حديث ٩، ٢٢ . جوينى خراسانى، فرائد السمطين، ج ١، ص ١٦؛ خوارزمى، كفاية الطالب ص ٢؛ اربلى، كشف الغمة، باب المناقب، ج ١، ص ١٤٨ و بحار الأنوار، ج ٣٨، ص ١٩٧، ٢٣ . ر . ك: ابن عساكر، تاريخ دمشق، ترجمه امام على عليه السلام ، ج ٢، ص ٤٨٤ ؛ اصول كافي، ج ١، ص ٢٩٧ ؛ شيخ مفيد، الارشاد فصل اول از باب ٢؛ صدوق، خصال، ج ٢، ص ٦٤٤ و بحار الأنوار، ج ٤٠، ص ١٢٧. ٢٤ . ر . ك: امينى ، الغدير، ج ٢، ص ٤٥ و ج ٣، ص ٩٩ و بحار الأنوار، ج ٤٠، ص ١٤٧، ٢٥ . « يا دنيا، يا دنيا، إليك عني أبى تعرضت أم إلى تشوقت، لا حان حينك، هيهات غرى غيرى لا حاجة لي بك، قد طلقك ثلاثاً لا رجعة فيها .» . . . نهج البلاغه، كلمات قصار ٧٧، ٢٦ .
«والله لدنياكم هذه أهون في عيني من عراق خنزير في يد مجذوم.» همان، كلمات

قصار ۲۷، ۲۳۵ . «وإنّ دنیاکم عندي لأهونُ من ورقةٍ في فم جرادةٍ تقضمُها...»

«همان، خطبه ۲۸، ۲۲۴ . خوارزمی، مناقب، ص ۲ و جویی، فرائد

السمطين، ج ۱۶، ۲۹ . شهيد ثانی، كشف الریبه ، ص ۸۹ . ۳۰ . برای اطلاع

بیشتر از زهد امام علی علیه السلام ر . ك: ناظم زاده قمی، الفصول المائه، ج

۳ و علی علیه السلام آینه عرفان. ۳۱ . حاکم نیشابوری، مستدرک، ج ۴، ص

۲۴۰ . او می گوید این حدیث، صحیح است. ۳۲ . علامه حلی كشف المراد، ص

۲۸۶، مقصد ۵، مسأله . 2.33 انعام (۶) آیه ۱۲۴ . ۳۴ . ر . ك: طبرسی،

احتجاج، ج ۱، ص ۱۵۷ - ۱۸۵ .

چکیده بحث

از مجموع این بحث دانستیم که امامت و ولایت مطلقه، یعنی حکومت و رهبری سیاسی جامعه، و مرجعیت دینی و کارشناسی، به تمام معنای آن، و پیشوایی جامعه در امور معنوی و رساندن جامعه اسلامی به کمال مطلوب، پس از رسول خدا بر قامت زیبایی علی علیه السلام برانزده است و بس. باید دنیای اسلام، تأسف و غصه بخورد که ربع قرن، علی را از صحنه سیاسی بلکه از صحنه دینی به معنای کامل آن خارج کردند و نگذاشتند راهی که رسول خدا نشان داده بود ادامه دهد، و اسلام راستین را جامعه عمل بپوشاند .

بیست و پنج سال دست علی از حکومت و رهبری سیاسی جامعه کوتاه شد و مردم از آن مخزن علم و فقاہت و آن اقیانوس تقوا و فضیلت محروم شدند و آن بزرگ مرد روزگار، نتوانست با هوش سرشار و عقل بارور و فکر رشیدش در آن مدت به جامعه اسلامی حیات بخشد، از این رو پس از رسول خدا انحراف ها نمودار گشت و بدعت ها و فتنه ها زیاد شد، و مخصوصاً در زمان عثمان به اوج خود رسید تا بالاخره مردم قیام کردند و به خانه عثمان ریختند و او را به قتل رساندند و دست بیعت به سوی علی دراز کردند .

اگر چه علی علیه السلام حاضر نبود حکومت را بپذیرد، زیرا می دانست یارانی که او را کمک می کنند بسیار اندکند، مردم عوض شده اند، اوضاع با زمان پیغمبر فرق کرده است، لذا فرمود :

مرا رها کنید بروید دنبال دیگری، که ما حوادث بسیار تیره ای در پیش داریم و کاری در پیش است که چندین چهره دارد. . . همانا کران تا کران را ابر فتنه پوشانده است و راه راست، ناآشنا گردیده است .»

و در پایان می فرماید :

واعلموا اّنی انّ اّجبئکم رکیتُ بکمّ ما اعلمُ. . . ؛

و بدانید اگر من دعوت شما را بپذیرم طبق آن چه خود می دانم رفتار خواهم نمود نه آن طوری که شما دلتان می خواهد و از گذشتگان برای شما مانده

است...» (۱)

باید توجه داشت بر اساس اعتقاد شیعه، چه مردم بیعت کنند چه نکنند علی علیه السلام امام منصوب از جانب خدا است، هر چند مردم با او بیعت نکنند، و اگر امیرالمؤمنین علیه السلام این جمله را به آنان فرمود برای این بود که اتمام حجت کرده باشد که چنان چه با او بیعت کنند بدانند که علی طبق نظر خود در کنار قرآن و سنت عمل می کند، فردا به او اعتراض نکنند و یا نقض عهد نکنند نه آن که اگر آنها بیعت نمی کردند علی علیه السلام امام نبود، بلکه علی امام است چه بیعت کنند چه نکنند، زیرا امامت علی علیه السلام «عهد الله» است .

اما همان گونه که حضرت پیش بینی می کرد و فرمود: حوادث بسیاری در پیش داریم و ... و با آن که از آنها پیمان گرفت که به رأی خود عمل کند، اما به محض آن که حکومت را در دست گرفت و راه اسلام و عدالت اجتماعی را پیاده کرد، مخالفت ها و اعتراض ها شروع شد و کم کم سر به مخالفت نهادند و طلحه و زبیر در مکه به عایشه ملحق شدند و طولی نکشید که جنگ جمل پیا شد، و پس از آن معاویه — عامل به جا مانده از سابقین — از شام شورش کرد و جنگ صفین را به راه انداخت، و سپس خوارج شورش کردند و آتش جنگ نهروان را فروختند و در مدت پنج سال حکومت ظاهری حضرت، سه جنگ مهم داخلی که ده ها هزار کشته به جای گذاشت پیا نمودند. تمام این آشوب ها و فتنه ها ناشی از این بود که منحرفان و بدعت گزاران، تحمل حکومت عدل علی را نداشتند .

. 1 نهج البلاغه، خطبه ۹۲ .

بخش دوم

عدالت علی علیه السلام

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود :

ابوبکر می گوید: شب هجرت در حالی که از مکه به سوی مدینه خارج شده بودیم، پیغمبر خدا به من فرمود: "ای ابی بکر! دست من و دست علی در عدل، برابر است." (۱)

«ابن اثیر، اسد الغابه فی معرفة الصحابه، ج ۴، ص ۲۵ ؛

و شیخ مفید، الأمالی ، مجلس ۳۵، حدیث ۳ »

نگاهی گذرا به تاریخ بشر، نشان می دهد که آدمیان از همان روزهای نخستین خلقت، يك سلسله از فضیلت ها را در جنبه های فردی و اجتماعی به عنوان اصول خدشه ناپذیر پذیرفته اند؛ برخی از این اصول، همچون خوراک و پوشاک و چیزهایی از این قبیل، مربوط به جنبه مادی انسان و بعضی دیگر مثل عاطفه، محبت، هموع دوستی و ... مربوط به جنبه معنوی اوست. در این میان، اصول و ارزش هایی هم وجود دارد که گستره وسیعی را شامل می شود و همه جنبه های مادی و معنوی را در بر می گیرد .

«عدالت و مساوات» از ارزش‌هایی است که کلیه کردارهای فردی و اجتماعی و مادی و معنوی انسان را می‌پوشاند و هر کس با هر آیین و مسلکی در آرزوی آن است؛ رفتار پدر و مادر با فرزندان، روابط فامیلی و دوستی، سلوک معلم با شاگردان، برخورد کارگزاران و حاکمان با مردم و . . . باید رنگ عدالت داشته باشد. اما از میان این رفتارهای عادلانه، عدالت اجتماعی، از همه ضروری‌تر است و بسان آب حیات است که اگر در جامعه‌ای جاری شود، استعدادهای فراوانی شکوفا می‌شود و طراوت و شادابی را به همراه می‌آورد .

ولی اگر مسئولان يك حکومت، به هر دلیل از آن سرباز زنند، دیری نمی‌پاید که توفان ظلم، ریشه‌های حیات را در آن جامعه می‌خشکاند .

اجرای عدالت اجتماعی، به دست کارگزاران و حاکمان يك ملت است، از این رو همه جوامع انسانی در جست‌وجوی پیشوایانی عدل‌گستر بوده‌اند تا به رهبری آنان امور ملت را به سامان رسانند. اندیشمندان و فرزندگان نیز از روزگاران پیشین در بحث‌های علمی خود – که امروزه جزء مباحث سیاسی محسوب می‌شود – شرایطی را برای حاکم تعیین کرده‌اند که یکی از اساسی‌ترین آنها «عدالت» است .

در اسلام پس از پیامبر صلی الله علیه و آله پیشوایی ظهور کرد که عدالت و مساوات در همه کردارهای فردی و اجتماعی‌اش، جلوه‌ای آشکار داشت تا جایی که شهید همین عدالت خود شد. از آن روزگار به بعد گوهر پر ارج

عدالت با نام علی، همراه است و هر جا علی هست، عدالت هم آن جاست، زیرا که عدالت با ذات علی درآمیخته است. وی عاشق عدالت بود و برای برقراری آن از هیچ کوششی دریغ نکرد و حتی حکومت را هم برای اجرای عدالت و رفع ظلم، برگزید نه برای حکومت .

آن بزرگمرد با تأسی به قرآن کریم و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله الگویی تمام عیار از سلوک عدالت گسترانه را معرفی کرد و ضرب المثل عدالت شد. ما در این بحث، در چهار فصل مستقل ذیل، به بررسی عدالت آن پیشوای بزرگ می پردازیم :

1) عدالت و مساوات علی علیه السلام ؛

2) عدالت در تقسیم بیت المال؛

3) عدالت در اجرای قانون؛

4) عدالت در رعایت حقوق مردم .

1. یا ابابکر کفی و کفّ علی فی العدل سواء .

عدالت و مساوات علی علیه السلام

اولین تأثیر تعلیمات مقدس اسلام بر اندیشه ها و تفکرات پیروانش بود، این دین نه

تنها تعلیمات جدیدی در زمینه جهان و انسان و اجتماع آورد بلکه طرز تفکر

و نحوه اندیشیدن ها را هم عوض کرد. اهمیت این قسمت کمتر از اهمیت قسمت اول نیست .

هر معلمی معلومات تازه ای به شاگردان خود می دهد و هر مکتبی اطلاعات جدیدی در اختیار پیروان خود می گذارد، اما تنها برخی از معلمان و برخی از مکتب هاست که منطق جدیدی به شاگردان و پیروان خود می دهند و طرز تفکر آنان را تغییر داده نحوه اندیشیدنشان را دگرگون می سازند؛ توضیح آن که: چگونه است که منطق ها عوض می شود؟ طرز تفکر و نحوه اندیشیدن ها دگرگون می گردد؟

انسان چه در مسائل علمی و چه در مسائل اجتماعی از آن جهت که يك موجود متفکر است استدلال می کند و در استدلال های خود، خواه ناخواه بر برخی اصول و مبادی تکیه می نماید و با تکیه به همان اصول و مبادی است که استنتاج می نماید و قضاوت می کند .

تفاوت منطق ها و طرز تفکرها در همان اصول و مبادی اولی در این است که چه نوع اصول و مبادی نقطه اتکا و پایه استدلال و استنتاج قرار گرفته باشد، این جاست که تفکرات و استنتاج ها متفاوت می گردد. در مسائل علمی تقریباً طرز تفکرها در هر زمانی میان آشنایان با روح علمی زمان، یکسان است، اگر اختلافی هست میان تفکرات عصرها مختلف است ولی در مسائل اجتماعی حتی مردمان همزمان نیز همسان و همشکل نیستند .

بشر در برخورد با مسائل اجتماعی و اخلاقی خواه ناخواه به نوعی ارزیابی می پردازد و در ارزیابی خود برای آن مسائل، درجات و مراتب؛ یعنی ارزش های مختلف قائل می شود و بر اساس همین درجه بندی ها و طبقه بندی هاست که نوع اصول و مبادی که به کار می برد با آنچه دیگری ارزیابی می کند، متفاوت می شود و در نتیجه طرز تفکرها مختلف می گردد؛ مثلاً عفاف برای زن، يك مسأله اجتماعی است، آیا همه مردم در ارزیابی خود درباره این موضوع يك نوع فکر می کنند؟ البته نه .

اسلام که طرز تفکرها را عوض کرد به این معناست که ارزش ها را بالا و پایین آورد، ارزش هایی که در حد صفر بود، مانند تقوا در درجه اعلی قرار داد و بهای فراوانی برای آنها تعیین کرد و ارزش های رایج از قبیل اصالت دادن به نژاد و قبیله و غیر آن را پایین آورد و تا سر حد صفر رساند .

عدالت یکی از مسائلی است که به وسیله اسلام حیات و زندگی را از سر گرفت و ارزش فوق العاده یافت. در قرآن کریم به قسط و عدل، بسیار تأکید شده است و در تعالیم نظری و عملی ائمه معصومین علیه السّلام نیز سفارش های فراوانی درباره اجرای عدالت به چشم می خورد. خصوصاً در سخنان و نیز کردارهای پیشوای اول و امام متقین علی علیه السّلام این اصل اساسی موج می زند. عدالت در نزد آن بزرگوار، بسیار اهمیت داشت به طوری که حتی از بسیاری از

اصول و ارزش ها هم آن را برتر می دانست، چنان که فرد با هوش و نکته

سنجی از او سؤال کرد که :

«أَيُّهَا أَفْضَلُ، الْعَدْلُ أَوْ الْجُودُ؟»

آیا عدالت شریف تر و بالاتر است یا بخشندگی .»

مورد سؤال، دو خصیصه انسانی است، بشر همواره از ستم گریزان بوده است و همیشه احسان و نیکی به دیگری را که بدون چشمداشت مادی انجام می داده مورد تحسین و ستایش قرار داده است .

پاسخ این پرسش، با يك دید ساده و بسیط خیلی آسان به نظر می رسد: جود و بخشندگی از عدالت بالاتر است، زیرا عدالت، رعایت حقوق دیگران و تجاوز نکردن به حدود و حقوق آنهاست، اما جود این است که آدمی با دست خود، حقوق مسلم خود را نثار غیر می کند، آن که عدالت می کند به حقوق دیگران تجاوز نمی کند و یا حافظ حقوق دیگران است ولی آن که بخشش می کند و فداکاری می نماید، حق مسلم خود را به دیگری تفویض می کند، پس جود و بخشش بالاتر است .

واقعاً هم اگر تنها با معیارهای اخلاقی و فردی بسنجیم مطلب همین طور است؛ یعنی، جود بیش از عدالت، معرف و نشانه کمال نفس و تعالی روح انسان است، ولی علی علیه السلام که با دید عمیق خود کل جامعه را در نظر می گیرد به

عکس این نظر، جواب می دهد و می فرماید به دو دلیل عدل از جود بالاتر است :

1- «الْعَدْلُ يَضَعُ الْأُمُورَ مَوَاضِعَهَا وَالْجُودُ يُخْرِجُهَا مِنْ جِهَتِهَا؛

عدل، کارها را در مجرای خود قرار می دهد اما جود، کارها را از مجرای طبیعی خود، خارج می کند.»

زیرا مفهوم عدالت این است که استحقاق های طبیعی و واقعی در نظر گرفته شود و به هر کس مطابق آنچه به حسب کار و استعداد، لیاقت دارد داده شود، در این صورت اجتماع، حکم ماشینی را پیدا می کند که هر جزء آن در جای خودش قرار گرفته است، اما جود و بخشش، درست است که از نظر شخص جود کننده، که ما يملك مشروع خود را به دیگری می بخشد، فوق العاده ارزش است اما باید توجه داشت که يك جريان غير طبيعي است؛ یعنی، مانند بدنی است که عضوی از آن بدن بیمار است و سایر اعضا موقتاً برای این که آن عضو را نجات دهند، فعالیت خویش را متوجه اصلاح وضع او می کنند. از نظر اجتماعی چه بهتر که اجتماع چنین اعضای بیماری را نداشته باشد تا توجه اعضای اجتماع به جای این که به طرف اصلاح و کمک به يك عضو خاص معطوف شود، به سوی تکامل عمومی اجتماع، معطوف گردد .

2- «الْعَدْلُ سَائِسٌ عَامٌّ وَالْجُودُ عَارِضٌ خَاصٌّ؛

عدالت، قانونی همگانی است ولی سخاوت جنبه خصوصی دارد.»

آن گاه امام علیه السلام نتیجه می گیرد که :

«فَالْعَدْلُ أَشْرَفُهُمَا وَأَفْضَلُهُمَا؛

پس عدالت، شریف تر و بالاتر است.» (۱)

از نظر علی علیه السلام آن اصلی که می تواند تعادل اجتماع را حفظ کند و همه را راضی نگه دارد، به پیکر اجتماع، سلامت و به روح آن، آرامش بدهد، عدالت است. ظلم و جور و تبعیض، قادر نیست حتی روح خود ستمگر و روح آن کسی را که به نفع او ستمگری می شود، راضی و آرام نگه دارد تا چه رسد به ستمدیدگان و پایمال شدگان .

عثمان در دوره خلافتش، قسمتی از اموال عمومی مسلمین را، تیول خویشاوندان و نزدیکانش قرار داده بود، بعد از عثمان که امام علی علیه السلام زمام امور را به دست گرفت از آن حضرت خواستند که عطف به ما سبق نکند و کاری به گذشته نداشته باشد و کوشش خود را محدود کند به حوادثی که از این به بعد در زمان خلافت خودش پیش می آید، اما او جواب می داد که :

«الْحَقُّ الْقَدِيمُ لَا يُبْطَلُهُ شَيْءٌ؛

حق کهن به هیچ وجه باطل نمی شود.»

و فرمود :

وَاللَّهِ لَوْ وَجَدْتُهُ قَدْ تَزَوَّجَ بِهِ النِّسَاءَ وَمَلَكَ بِهِ الْإِمَاءَ لَرَدَدْتُهُ فَإِنَّ فِي الْعَدْلِ سَعَةً وَمَنْ ضَاقَ عَلَيْهِ الْعَدْلُ فَالْجورُ عَلَيْهِ أَضيقُ؛

به خدا سوگند! اگر آنچه از عطایای عثمان، و آن چه را که بیهوده از بیت المال مسلمین به این و آن بخشیده بیابم، به صاحبش باز می گردانم، گر چه زنانی را به کابین بسته و یا کنیزانی را با آن خریده باشند، زیرا عدالت گشایش می آورد و آن کس که عدالت بر او گران آید، تحمل ظلم و ستم بر او گرانتر خواهد بود. (۲)»

آری، اساس تعالیم گفتاری و رفتاری امام امیرالمؤمنین علیه السلام دعوت به اقامه عدل و اجرای عدالت است. (۳) آن بزرگوار به حدی به این اصل پای بند بود که در سخنان معصومین علیهم السلام حتی معیار تشیع و ولایت و نشانه اهل ولایت بودن، اقامه عدل و کوشش برای اجرای عدالت است. در این باره حدیثی بسیار مهم و گران بار از حضرت امام محمد باقر علیه السلام رسیده است که شیخ ابوالحسن علی بن ابراهیم قمی (از عالمان و مفسران سده سوم و چهارم) در تفسیر خویش در شرح و بیان آیه ۲۴ از سوره «انفال» نقل کرده است :

«عن أبي جعفر عليه السلام في قوله تعالى: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ يَقول: ولَايَة عَلِيّ بن أَبِي طالب عليه السلام فَإِنَّ اتّباعكم إِيّاه وولايته، أجمعُ لأمركم وأبقي للعدل فيكم؛

از امام محمد باقر علیه السلام در معنا و مقصود این آیه ،، ای مؤمنان! چون خدا و پیامبر، شما را به آیینی فرا خوانند که سرچشمه زندگی است، بپذیرید،، روایت کرده اند که امام باقر فرمود: مقصود، ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام

است، زیرا که پیروی شما از علی علیه السّلام و قبول ولایت و امامت او، شما را هر چه بیشتر متشکل می سازد و اجرای عدالت را در میان شما هر چه بیشتر تضمین می کند.»

اکنون می نگرید که «ما يُحْيِيكُمْ» (عامل پدید آورنده حیات قرآنی) در بیان معصوم به ولایت امام علی علیه السّلام تفسیر شده است و برای این ولایت و قبول آن و اعتقاد داشتن به آن و پیروی از آن، دو نشانه و دو ویژگی ذکر شده است: ۱ - تشکل ۲ - اجرای عدالت و تداوم آن. (۴)

علی علیه السّلام مصداق آیه های عدل قرآنی علی علیه السّلام چون تشنگان به دنبال چشمه زلال عدالت روان بود. او مظهر عدالت بود و ذرات وجودش با عدالت به هم آمیخته بود و از کوچک ترین ظلم و ستمی گریزان بود. او تنها به شعار اکتفا نمی کرد بلکه عملاً با ظلم و ستم در ستیز بود و برای به پا داشتن عدالت حتی از عزیزترین بستگانش گذشت نمی کرد، زیرا که خدایش به او فرمان داده بود: إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ (۵) پس چگونه از فرمان پروردگارش سر پیچد و یا قدمی عقب نشیند یا ذره ای چشم پوشد نه، هرگز در مکتب و قاموس علی حتی برای تثبیت پایه های حکومت نوپایش نیز این گونه نبود که کوتاهی به خود راه دهد و چون سیاستمداران دنیاپرست مصلحت اندیشی کند و به انحراف رود و یا از ستم و خطایی چشم پوشی نماید حاشا و کلا! حتی محبت و عطف پدران اش مانع از اجرای عدالت نگردید و عملاً ثابت کرد که

مصدق روشن: یا ایُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا کُونُوا قَوَّامِینَ بِالْقِسْطِ (٦) است، زیرا او نگهدار عدالت شد، او به پا دارنده عدل و داد شد، او عادل لقب گرفت تا جایی که کشته راه عدالت شد. با تأمل در زندگانی سراسر عدل علی علیه السّلام، درمی یابیم که او واقعاً مصداق بارز همه آیه های عدل قرآنی است. عدالت علی علیه السّلام از نظر پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله

رسول خدا مکرراً عدالت علی علیه السّلام را به اصحاب گوشزد می کرد تا آیندگان بر شدت علی علیه السّلام در اجرای عدالت خرده نگیرند؛ که در ذیل به سه نمونه از فرمایشات پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله اشاره می کنیم: (1) ابن شهر آشوب از تاریخ طبری به سند خودش از ابن مردویه روایت کرده

است: وقتی که علی علیه السّلام از یمن باز می گشت یکی از اصحاب را در میان سربازان، جانشین خود قرار داد و با سرعت خود را به پیغمبر رساند، مردی که جانشین حضرت بود جامه های غنیمتی را بین سربازان تقسیم کرد و هر کدامشان لباس نو به تن کردند، هنگامی که آنها نزدیک مکه رسیدند، علی علیه السّلام برگشت تا به همراه آنان خدمت رسول خدا برسد، همین که چشمش به لباس ها افتاد به آن مرد اعتراض کرد که چرا چنین کردی؟ او در جواب گفت: می خواستم با تجمل وارد مکه شوم!

علی علیه السّلام فرمود: «آیا پیش از آن که به رسول خدا برسی؟!» سپس دستور داد لباس ها را از تن خارج کردند و به غنایم بازگرداندند، اما افراد لشکر

وقتی نزد پیغمبر رسیدند از علی علیه السلام شکایت نمودند، رسول خدا ایستاد

ضمن سخنانی فرمود:

«إيها الناس لا تشكوا علياً فوالله إله لخشين في ذات الله؛

«ای مردم! از علی شکایت نکنید به خدا سوگند! او در راه خدا سخت و خشن

است.» (۷)

(2) ابو هریره نقل می کند: روزی خدمت پیامبر رسیدم، دیدم مقداری خرما

مقابل آن حضرت است سلام کردم، جوابم را داد و يك مشت از خرماها را به

من داد، آنها را شمردم 73 عدد بود، سپس نزد علی رفتم سلام کردم جوابم داد

و يك مشت خرما به من داد، دیدم ۷۳ عدد است. پس از آن به محضر رسول

خدا برگشتم و گفتم: امروز، مشت خرمایی که به من دادید به مقداری بود که

علی به من داد تعجب کردم. پیغمبر خدا لبخندی زد و فرمود:

«يا ابا هريره! اما علمت ان يدي ويد علي بن ابي طالب في العدل سواء؛ ای ابا

هریره! مگر نمی دانی دست من و دست علی در عدالت برابر است.» (۸)

(3) حبشی پسر جناده گفت: نزد ابی بکر نشسته بودم مردی وارد شد و گفت: ای

خلیفه رسول خدا! همانا پیامبر اکرم به من وعده سه مشت خرما داده است به

من بده.

ابی بکر گفت: علی را به نزد من بخوانید.

وقتی امام علیه السلام آمد ابوبکر گفت: یا ابا الحسن! این مرد چنین ادعایی دارد
یا علی! تو سه مشت خرما به او بده، حضرت سه مشت خرما به او داد.
ابوبکر گفت: خرماها را بشمارید، وقتی خرماها را شمردند دیدند هر مشت از
آن شصت عدد بوده است نه کمتر و نه بیشتر. ابی بکر گفت: در شب هجرت در
حالی که از مکه به سوی مدینه خارج شده بودیم پیغمبر صلی الله علیه و آله به
من فرمود:

«ای ابی بکر! دست من و دست علی در عدل مساوی است.» (۹)

علی (ع) از نظر بزرگان و دانشمندان علی علیه السلام در اجرای عدل به قدری
کوشا و سخت گیر بود که حتی غیر مسلمانان هم به دادگستریش اعتراف کردند،
ما در این فراز از بحث، برخی از نظریات آنان را می آوریم: شبلی شمیل مادی
می گوید: «علی علیه السلام پیشوای همه بشر است، شرق و غرب در گذشته
و حال نظیر او را ندیده است.» (۱۰) ابن اثیر می نویسد: «ما از ترسیم زهد
و عدل علی علیه السلام ناتوانیم.» (۱۱) ابن عبدالبر مالکی می نویسد: مالی نزد
علی نمی آوردند مگر آن که بی درنگ آن را تقسیم می کرد و چیزی از آن را
در بیت المال نمی گذاشت مگر آن که در آن روز، مستحق را نمی یافت و می
فرمود: «یا دُنْیَا غُرْبِي غَيْرِي؛ ای دنیا! دیگری را فریب ده» و هیچ چیزی
برای خود از بیت المال بر نمی داشت و دور و نزدیک در نزد او یکسان بود
و کسی را به امارت شهرها نمی گمارد مگر آن که از اهل دین و امانت باشد

وهنگامی که گزارشی از خیانت عمّالش و کارگزارانش می رسید به او نامه می نوشت: قَدْ جَاءتْكُمْ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ (۱۲) فَأَوْفُوا الْكَيْلَ وَالْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ (۱۳) وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَلَا تَعْتُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ (۱۴) بَقِيَّتَ اللَّهِ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ وَمَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِحَفِيظٍ (۱۵) (و دنباله نامه می نوشت: وقتی نامه ام به تو رسید آنچه در بیت المال است حفظ کن تا کسی را بفرستم که آن را تسلیم او نمایی، سپس به آسمان نگاه می کرد و می گفت: «اللَّهُمَّ إِنَّكَ تَعْلَمُ أَنِّي لَمْ أَمْرَهُمْ بِظُلْمٍ خَلَقَكَ وَلَا يَتْرَكَ حَقَّكَ؛ خدایا تو می دانی که من آنها را به ستم کردن به بندگانت و ترك کردن حق تو، فرمان ندادم.» (۱۶) ابن ابی الحدید معتزلی از «مدائنی» نقل می کند که «فضیل بن جعد» گفت: مؤثرترین عاملی که مردم را از اطراف علی علیه السلام پراکنده نمود عدالت او در تقسیم اموال بود، زیرا او اشراف را بر دیگران برتری نمی داد و نه عربی را بر عجمی، و او چون پادشاهان با رؤسا و سران قبایل ساخت و ساز نمی کرد و احدی را از بیت المال به سوی خود جلب نمی نمود ولی معاویه به خلاف او بود، از این رو مردم علی را ترك کردند و سراغ معاویه رفتند. (۱۷) سید قطب می گوید: بار دیگر علی آمد تا نظریه اسلام را در حکومت، در دل رهبران و مردم عالم جا دهد و به آن لباس عمل بپوشانند... او آمد تا نان جویی که آردش به دست همسرش تهیه می شد بخورد و بر کیسه آن نان خشك مهر بزند و بگوید: «من دوست ندارم از غذایی که نام چگونه تهیه شده بخورم» و چه بسا شمشیر و اسلحه میدان

نبردش را می فروخت تا با پول آن لباس و غذا تهیه کند و در قصرهای مجلل وبا شکوه هرگز سکونت نکرد. (۱۸) جرج جرداق مسیحی در کتاب «الامام علی صوت العدالة الانسانية» می نویسد: آیا فرمانروا و حاکمی را دیده اید که بگویند من باید به گرسنگی بسازم چون در ناحیه دور دست مرزهای کشورم گرسنگانی وجود دارند؟ آیا امیری را سراغ دارید که دورترین افراد سرحد کشورش را مد نظر داشته باشد؟ واگر نمی تواند همه آنها را سیر کند خود نیز گرسنه بماند و حتی از فرزندان و اصحاب خود بخواهد که آنها هم گرسنه بمانند و غذای سیر نخورند، آیا سلطانی را می شناسید که به نفس خود زنهار بدهد که مبادا نان سیر بخورد چون در کشورش گرسنگانی هستند؟ آیا حکمرانی را سراغ دارید که از پوشیدن لباس نرم خودداری کند، زیرا که در گوشه و کنار کشور کسانی هستند که لباس «زبر» به تن دارند؟ و بیم داشته باشد از این که در همی پس انداز کند چون در بین مردم، تهیدستان یا حاجتمندان وجود دارند؟ و برادر خود عقیل را محاکمه می کند که چرا او دیناری از مال ملت بیشتر تقاضا کرده است؟ او شخصیتی بود که فرمانداران و حاکمان منصوب از جانب خود را محاکمه می کرد که مبادا نانی به عنوان رشوه از ثروتمندی خورده یا بخواهند بخورند و با تهدید به یکی از والیان نامه می نویسد که من سوگند صادقانه یاد می کنم که اگر به مال توده ملت، خیانت بکنی اگر اندک هم باشد بر تو سخت خواهم گرفت تا تو را بیچاره کند و از مال بی بهره و از مقام و منصب محروم کند. چقدر این گفته

شرافت دارد که می فرماید: آیا من قانع باشم که مرا امیرالمؤمنین بنامند و با آنها در نامالیمات روزگار ورنج بسیار سهمیم و شریک نباشم؟ کمترین چیز دنیا حتی کفش کهنه او بهتر است از فرماندهی بر مردم. اگر حقی را اقامه نکند یا باطلی را از بین نبرد و سوگند یاد کند که اگر هفت اقلیم و آنچه در زیر این افلاک هست را به او بدهند که از دهان مور ضعیفی پوست جوی را بگیرد و حق او را از آن سلب کند، نخواهد کرد. در جواب يك تن از رشوه دهندگان می گوید:

شبانۀ در زده اقسام شیرینی ها در طبق گذاشته برایم آورده به خیال آن که جایی را مجدداً بگیرد (اشعث بن قیس بوده است) (به اومی فرماید: من به تو ستاره «سُها» را نشان می دهم تو به من «ماه» را ارائه می دهی، آیا من که از يك تار مویی یا کرکی که از گُرّه شتری افتاده باشد امتناع دارم چسان شتر و بار آن را ببلعم و در گلویم گذارم؟ بگذارید اکتفا کنم به این نمک و این چند قرص نان که من به تقوای خدا امید خلاصی برای خود دارم. من و شیعیانم باید با شکم گرسنه خدا را دیدار کنیم. سپس این مرد مسیحی ادامه می دهد: آیا هیچ شخصیت عظیم و بزرگواری را دیده اید که جز بر حق نباشد اگر چه تمام خلق علیه او شورش کنند و يك صدا شوند؟ و دشمن او جز بر باطل نباشد اگر چه چون کوه و دشت پهناور باشند؟ چون عدالت او جزء سرشت و ذات اوست نه از عقیده اکتسابی است که بعداً راه و روش مذهبی او شده باشد و نه آن که عدالت برای آن پیش گرفته باشد تا به هدف و مقصد برسد، نه، نه اینها نبود بلکه عدالت در آسمان

روح او، در سرشت اخلاقی او و ادبی او، عنصری از عناصر ذات او بود که با سایر عناصر دیگرش اتحاد یافته و تشکیل روح بزرگی داده بود و در زمین جسم او و طبیعت او به نحوی بود که هرگز نمی توانست از آن جدا شود و گویی که این عدالت ماده ای است که بنیان جسمانی علی با آن ترکیب یافته و در خون او مخلوط شده و با روح او چون روح او شده است. (۱۹)

شرط علی علیه السلام در قبول حکومتچرا امام علی علیه السلام که عاشق و فدایی اجرای عدالت است پس از قتل عثمان موقعی که مردم به او روی آوردند تا با او بیعت کنند حضرت زیر بار آن نمی رفت و می فرمود: «سراغ دیگری بروید.» آیا علی خود را صالح بر حکومت نمی دید؟ قطعاً چرا، او خود را امام منصوب از جانب خدا می دانست، ده ها و صدها بار به مردم گوشزد کرده بود و پس از تسلط بر اوضاع هم بیان کرد و به مردم گفت که حق غصب شد؛ پس چرا علی علیه السلام در ابتدای امر از پذیرفتن حکومت و بیعت مردم با او سر باز می زند؟ پاسخ این است که: حکومت از دیدگاه علی علیه السلام هدف و مقصد نیست، بلکه وسیله ای است که بتوان در پوشش آن اقامه حق و ابطال باطل کرد، حدود الهی اجرا شود، عدالت بر جامعه گسترانده شود، همه مردم زیر پرچم حکومت الهی به حقوق حقه خود برسند، فکرهای خفته بیدار شود، انحرافات و کجی ها جمع شود. در نظر علی حکومت وقتی ارزش پیدا می کند که بتواند در سایه آن، جامعه را به سوی کمال الهی و مسیر احکام خدایی

سوق دهد و آنچه تحریف شده و یا بدعت گذاشته شده برچیده شود و لذا به ابن عباس فرمود: «حکومت من بر شما از این کفش وصله دار بی ارزش تر است مگر آن که حقی را احیا کنم و یا باطلی را از بین ببرم». (۲۰) حال با این بینش و این دیدگاه ببینیم آیا علی در آن لحظه ای که عثمان را کشته بودند و انقلابیون با عجله سراغ حضرتش آمده بودند اگر بیعت مردم را بدون قید و شرط می پذیرفت به هدف خود زیر سایه حکومت می رسید؟ علی کسی نیست که طالب حکومت ظاهری دنیا باشد تا به محض این که به او اقبال شد بدون تعمق و تأمل آن را بپذیرد بلکه دارای شرایطی است که باید آن شرایط به کار گرفته شود تا بتواند در سایه حکومت به هدف خود که ادامه راه پیغمبر اسلام است، برسد.

اگر يك قدم به عقب بگذاریم و به یازده سال قبل برگردیم باز همین موقعیت برای حضرتش پیش آمد اما برای يك شرط که عبدالرحمان خواست بر علی علیه السلام تحمیل کند، حضرتش از پذیرفتن حکومت سرباز زد تا زیر بار آن شرط نرود. قضیه از این قرار بود که: بعد از مرگ عمر، شورای شش نفره تشکیل شد که یکی از اعضای شورا، علی علیه السلام بود. در این شورا سه نفر به نفع سه نفر کنار رفتند: زبیر به نفع علی علیه السلام کنار رفت، طلحه به نفع عثمان و سعد ابن ابی وقاص به نفع عبدالرحمان بن عوف. سه نفر باقی ماندند. در این جا عبدالرحمان گفت: من خودم داوطلب حکومت نیستم، زیرا خود می دانست امر حکومت بین علی علیه السلام و عثمان دور می زند. اینک دو نفر باقی ماندند: علی علیه السلام و عثمان، کلید کار هم به دست عبدالرحمان است،

هر کس را که او انتخاب کند خلیفه است. به سراغ امیرالمؤمنین علیه السلام آمد و گفت: من حاضریم با تو بیعت کنم به شرط این که به کتاب خدا، سنت رسول و سیره شیخین عمل کنی. حضرت فرمود: من حاضریم حکومت را بپذیریم ولی به کتاب خدا و سنت رسول عمل می‌کنم. علی علیه السلام سیره شیخین را کنار گذاشت. عبدالرحمان به سراغ عثمان رفت و همان شرط را مطرح کرد، عثمان گفت: بله من حاضریم به کتاب خدا، سنت رسول و سیره شیخین عمل کنم. اتفاقاً عثمان نه به کتاب خدا درست عمل کرد نه به سنت رسول و نه به سیره دو خلیفه، همه را زیر پا گذاشت و به رأی خود عمل کرد. چرا علی علیه السلام حکومت را با عمل به سیره شیخین نپذیرفت؟ زیرا اگر امیرالمؤمنین علیه السلام آن شرط را قبول می‌کرد انحرافات را هم که در دوره شیخین پیدا شده بود امضا کرده بود و دیگر نمی‌توانست با آنها مبارزه کند و حال آن که علی با آنها سخت مخالف بود. پس اگر می‌گفت من به سیره شیخین عمل می‌کنم و این شرط را هم قبول دارم مجبور بود همه را تثبیت کند و حال آن که چنین اعتقادی نداشت و دروغ هم نمی‌خواست بگوید. که امروز بگوید عمل می‌کنم و فردا عمل نکند. این بود که حکومت را با این شرط، به کلی قبول نکرد. حال وقتی که علی علیه السلام بعد از عمر حاضر نیست به مردم بگوید که من به سیره شیخین — که انحرافات آنها خیلی کمتر بود — عمل می‌کنم، طبیعی است که بعد از عثمان که اوضاع به کلی دگرگون شده بود و امتیازات طبقاتی سراسر وجود جامعه را فرا

گرفته بود، هرگز نمی گفت، زیرا عثمان، قریش و همه صحابه را به امتیازها عادت داده و دنیا را به دامنشان ریخته بود، خاندان خود از بنی امیه را بر بلاد اسلامی حکومت بخشیده بود گویی مردم زر خرید آنهایند. بیت المال مسلمین را به ناحق به نزدیکان و دار و دسته خود بخشیده بود. در تاریخ آمده است در يك نوبت صد هزار دینار در فتح آفریقا و به روایتی تمام خمس آفریقا را به مروان بخشید! شتران صدقه را به «حرث بن حکم بن عاص» داد! تمامی صدقات «قضاة» که سیصد هزار بود يك جا به حکم بن ابی العاص، که والی صدقات بود، اهدا کرد! علی علیه السّلام همه این نابرابری ها را می دید و چاره ای جز تذکر و گوشزد نداشت. آن بزرگوار می دید تمام ناصالحان بر مسند فرمانروایی تکیه زده اند و اگر بیعت ستمدیدگان و انقلابیونی که عثمان را از پای در آورده اند بپذیرد آن مارهای خفته ای که دست پرورده عثمانند، در برابر عدالت علی علیه السّلام شورش خواهند نمود و نمی گذارند حق گرفته شود و اسلام محمدی پیاده شود، لذا می خواست بر مردمی که حاضر شده بودند بیعت کنند اتمام حجت نماید و همه آنها را برای یاری خود بسیج کند تا فردا که عدالتش گسترده شد و مخالفین سر بر آوردند بیعت کنندگان ساکت ننشینند و علی را تنها نگذارند و لذا در يك سخن کوتاه آینده تاريك و چند چهره را به آنان گوشزد کرد و فرمود: «دَعُونِي وَالتَّمِسُوا غَيْرِي، فَإِنَّا مُسْتَقْبِلُونَ أَمْرًا لَهُ وَجُوهٌ وَأَلْوَانٌ لَا تَقُومُ لَهُ الْقُلُوبُ وَلَا تَنْبُتُ عَلَيْهِ الْعُقُولُ...»؛ مرا و گذارید و به دنبال دیگری بروید، زیرا به استقبال چیزی می رویم که چهره های مختلف و جهات گوناگون دارد...

«(۲۱) امام می داند که اصلاحات انقلابی حضرتش با مخالفت ها روبه رو می شود و ناگناین وقاسطین ومارقین به وجود خواهد آمد لذا می فرمود: «دل ها بر این امر و حکومت من استوار و عقل ها ثابت نمی ماند، چرا که ابر تیره فساد چهره افق حقیقت را فرا گرفته و راه مستقیم حق ناشناخته مانده است» اما وقتی مردم خیلی فشار آوردند که با حضرتش بیعت کنند و راهی جز بیعت با علی نمی دیدند اتمام حجت کرد و فرمود: «وَأَعْلَمُوا إِنِّي أَنْجِيكُمْ رِكْبَتُكُمْ مَا أَعْلَمُ...»؛ آگاه باشید اگر دعوت شما را اجابت کنم طبق آنچه خود می دانم با شما رفتار خواهم کرد، به آنچه از عثمان به یادگار مانده و بر خلاف سنت حق است پشت پا می زنم و به اعتراض این و آن و سرزنش ها گوش نمی کنم. اما اگر مرا رها کنید من هم مثل یکی از شماها هستم و شاید نسبت به امیر و رئیس که برمی گزینید از شماها شنواتر و مطیع تر خواهم بود و در این حال من وزیر و مشاورتان باشم بهتر است از این که امیر و رهبرتان گردم.» (۲۲) اما مردم دست برنداشتند و گفتند: از تو جدا نمی شویم تا با تو بیعت کنیم؟ امام فرمود: حال که ناچارم در قبول حکومت پس باید این بیعت در مسجد و در ملاء عام و با رضا و رغبت مسلمین باشد. لذا برخاست و به مسجد آمد و مسلمانان پشت به پشت یکدیگر ایستاده و هجوم می آوردند تا با او بیعت کنند و بیعت با او بر اساس عمل به کتاب خدا و سنت رسول و رأی خود آن حضرت بود. علی علیه السلام از همان روز اول، برنامه های خود را آغاز کرد و عدالت اجتماعی را، که برقراری حق در همه زمینه ها بود برپا نمود، از این رو، آتش کینه ها نسبت به امام علیه

السلام زبانه کشید و نایره جنگ و فتنه و سرکشی و طغیان بر ضد حکومتش شعله ور شد و حوادث تلخ ناکثین سپس قاسطین و در آخر، مارقین پیش آمد و بالاخره به شهادت مولای متقیان امیر مؤمنان انجامید.

عدالت در گفتار و نامه های امام علی علیه السلام سخنان و نامه ها و کلمات کوتاه امام علی علیه السلام مملو از اصرار به عدالت و دوری از ظلم و ستم است. که در این فراز از بحث، برخی از آنها را به عنوان نمونه می آوریم: ۱ - أحرز دینک و امانتک بانصافک من نفسك و العمل بالعدل في رعيتك؛ خودت را در حفظ دین و امانت، به انصاف و ادراک کن و درباره رعیت و زیردستانت به عدل و انصاف عمل نما. «(۲۳) - العدل حياة؛ عدل، باعث زندگی است.» «(۲۴) ۳ - دولة العادل من الواجبات؛ برپایی دولت عدل از واجبات است.» «(۲۵) ۴ - العدل نظام الامر؛ عدالت، سبب پیوند و نظام حکومت است.» «(۲۶) ۵ - من عدل نفذ حكمه؛ هر کس که عادل باشد، حکمش نفوذ پیدا می کند.» «(۲۷) ۶ - ملاك السياسة العدل؛ معیار و ملاک سیاست، عدل است.» «(۲۸) ۷ - ان افضل قرّة عين الولاية، استقامة العدل في البلاد و ظهور مودة الرعية؛ بهترین چیزی که حکمرانان را خشنود می دارد، برپا داشتن عدل و دادگری در شهرها و آشکار ساختن دوستی با رعیت است.» «(۲۹) ۸ - العدل قوام الرعية و جمال الولاية؛ عدل، پایداری رعیت و زیبایی فرمانروایان است.» «(۳۰) ۹ - جمال السياسة، العدل في الامر؛ زیبایی سیاست، عدل در حکومت است.» «(۳۱) ۱۰ - بالسيرة العادلة يقهر المناوي؛ به

سیره و کردار عدل، دشمنان شکست می خورند.» (۳۲) ۱۱ — إَجْعَلِ الدِّينَ كَهَفِّكَ
وَالْعَدْلَ سَيْفَكَ تَنْجُ مِنْ كُلِّ سَوْءٍ وَتُظْهِرُ كُلَّ عَدُوٍّ؛ دین را پناه گاه خود و عدل را
شمشیر خود قرار ده تا از هر بدی نجات یابی و بر هر دشمنی پیروز
شوی.» (۳۳) ۱۲ — الْعَدْلُ اسَاسٌ بِه قِوَامُ الْعَالَمِ؛ عدل، پایه ای است که هستی بر
آن استوار است.» (۳۴) ۱۳ — بِالْعَدْلِ تَتَضَاعَفُ الْبَرَكَاتُ؛ به وسیله عدل، برکت ها
زیاد می شود.» (۳۵) ۱۴ — مَنْ عَدَلَ فِي الْبِلَادِ نَشَرَ اللَّهُ عَلَيْهِ الرَّحْمَةَ؛ (۳۶) هر
کسی عدالت را بگستراند، خداوند بر او رحمت می فرستد.» (۳۷) ۱۵ — مِنْ
عِلَامَاتِ النَّبْلِ، الْعَمَلُ بِسُنَّةِ الْعَدْلِ؛ از نشانه های بزرگواری، عمل کردن به روش
عدالت است.» (۳۸) ۱۶ — «أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّ الْوَالِيَّ إِذَا اخْتَلَفَ هَوَاهُ مَنَعَهُ ذَلِكَ كَثِيرًا
مِنَ الْعَدْلِ فَلْيَكُنْ أَمْرُ النَّاسِ عِنْدَكَ فِي الْحَقِّ سَوَاءً فَإِنَّهُ لَيْسَ فِي الْجُورِ عَوَضٌ مِنْ
الْعَدْلِ؛ (علی — علیه السلام — طی نامه ای به اسود بن قُطَیبه سردار سپاه حلوان
فرمود:) هرگاه میل و خواست حکمران، یکسان نباشد، این روش او را از
دادگری باز می دارد، پس باید کار مردم در نزد تو یکسان باشد، زیرا ستم،
نتیجه و سود عدل و داد را نمی دهد.» (۳۹) ۱۷ — «وَلَا يَتَّقَنَّ عَلَيْكَ شَيْءٌ خَفَقَتْ
بِهِ الْمَوْوَنَةُ عَنْهُمْ، فَإِنَّهُ دُخْرٌ يَعُودُونَ بِه عَلَيْكَ فِي عِمَارَةِ بِلَادِكَ وَتَزْيِينِ وَلَايَتِكَ مَعَ
إِسْتِجْلَابِكَ حُسْنِ ثَنَائِهِمْ وَتَبَجُّحِكَ بِاسْتِيفَاةِ الْعَدْلِ فِيهِمْ...؛ باید سبک ساختن
سنگینی بار ایشان بر تو گران نیاید، زیرا تخفیفی که به آنها داده ای اندوخته ای
است که با آبادی شهرها و آرایش دادن حکومتت به تو باز می گردانند با جلب
خوش بینی و ستایش آنها به خود و خرسند بودن تو از برقرار کردن عدل و داد در

بين آنان.»(۴۰)۱۸ – «ولیکن أحبُّ الأمور إليك أوسطها في الحقِّ وأعمّها في العدل، وکاری که باید بیش از هر چیز دوست داشته باشی، میانه روی در حق است و همگانی کردن در برابر عدالت.»(۴۱) ۱. نهج البلاغه، کلمات قصار ۴۳۷. ۲. همان، خطبه ۱۵. ۳. شهید مطهری، سیری در نهج البلاغه، شهید مطهری، ص ۱۰۸ – ۱۱۴، با اندکی تلخیص. ۴. محمد رضا حکیمی، گزیده ای از: الحیاة، ص ۱۰۲. ۵. نحل (۱۶) آیه ۹۰. ۶. نساء (۴) آیه ۱۳۵. ۷. ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۲، ص ۱۱۰. ۸. عبدالرحمان سیوطی، اللآلی المصنوعة في الأحاديث الموضوعة، ص ۵۴. ۹. ابن مغزلی، مناقب، ص ۱۲۹، حدیث ۱۷۰؛ جوینی، فرائد السمطين، ج 1، ص ۵۰، حدیث ۱۵؛ خطیب بغدادی، تاریخ بغداد، ج ۵، ص ۲۷؛ خوارزمی، مناقب، ص ۲۳۵، ۱۰. جرج جرداق، الامام علی صوت العدالة الانسانية، ج ۱، ص ۷. ۱۱. اسد الغابة فی معرفة الصحابه، ج ۴، ص ۲۵. ۱۲. یونس (۱۰) آیه ۵۷. ۱۳. انعام (۶) ۱۵۲. ۱۴. شعراء (26) آیه ۱۸۳، ۱۵. هود (۱۱) آیه ۱۶، ۱۶. الاستیعاب در حاشیه الاصابة، ج ۳، ص ۴۸، ۱۷. شرح ابن ابی الحديد، ج ۲، ص ۱۸، ۱۹۷. سید قطب، العدالة الاجتماعية فی الاسلام، ص 95.19 به نقل از: خلیل کمره ای، سرچشمه حیات، ص ۲۹۰ با اندکی تصرف. ۲۰. نهج البلاغه، خطبه ۳۳: «قال عبدالله بن عباس (رضی الله عنه): دخلت علی امیر المؤمنین علیه السلام بذی قار وهو یخصف نعله، فقال لی: ما قيمة هذا

النعل؟ فقلت: لا قيمة لها! فقال عليه السلام: والله لهي أحب إلي من إمرتكم إلا أن أقيم حقاً أو أدفع باطلاً». ۲۱. نهج البلاغه، خطبه ۹۲، ۲۲. همان. ۲۳. غرر الحكم، ج ۱، ص 265، حدیث ۳۳، ۲۴. همان، ج ۱، ص ۲۰، حدیث ۳۰۷، ۲۵. همان، ج ۱، ص ۳۶۰، حدیث ۱۰، ۲۶. همان، ج ۱، ص ۴۰، حدیث ۸۲۴، ۲۷. همان، ج ۲، ص ۱۵۹، حدیث ۲۰۳، ۲۸. همان، ج ۲، ص ۲۷۸، حدیث ۲، ۲۹. نهج البلاغه، نامه ۵۳، ۳۰. غرر الحكم، ج ۱، ص ۱۰۲، حدیث ۱۹۷۵، ۳۱. همان، ج ۱، ص ۳۳۵، حدیث ۷۶، ۳۲. بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۳۵۹، ۳۳. غرر الحكم، ج ۱، ص 139، حدیث ۲۰۷، ۳۴. بحار الانوار، ج ۷۸، ص ۸۳، ۳۵. غرر الحكم، ج ۱، ص ۲۹۱، حدیث 33.36 بحار الانوار، ج ۷۸، ص ۸۳، ۳۷. همان، ج ۲، ص ۲۰۴، حدیث ۹۸۳، ۳۸. همان، ج 2، ص ۲۵۴، حدیث ۱۰۷، ۳۹. نهج البلاغه، نامه ۵۹، ۴۰. همان، نامه ۵۳، ۴۱. همان.

عدالت در رفتارهای امام علیه السلام آنچه را که علی علیه السلام در مورد عدالت می گفت، خود با تمام وجود به آن عمل می کرد، رفتار عادلانه او ناشی از بینش وسیعی بود که آن بزرگوار از ضرورت اجرای عدالت داشت و در تمام جنبه های فردی و اجتماعی، خصوصاً در روزگار زمامداریش، به آن پایبند بود. اگر کسی پست و مقامی نداشت و حاکم و فرمانروایی هم نبود و دیگران را به عدالت سفارش می کرد، سخنانش تأثیر چندانی نداشت، اما اگر شخصی،

فرمانروای قلمرو وسیعی بود و اموال و نفوس مردم در دستش بود و آن گاه سرسختانه به عدالت رفتار کرد، بسیار ستودنی و قابل تمجید است. علی آن یگانه مردی است که نه فقط در گفتار بلکه در رفتار فردی و اجتماعی اش، عدالت موج می زند. او از همان روزهای نخست که قدرت اجرایی حکومت را به دست گرفت، مردم را به دادگستری دولت خود نوید داد و برنامه های اصلاحی خود را آغاز کرد. استانداران، فرماندهان، و همه کارمندان عالی رتبه ای که عثمان بر شهرها و مناطق به ناحق گماشته بود برکنار کرد و به جای آنان کسانی که امتحان فضیلت و پاک دامن‌ی داده بودند به کار گمارد و تمام آنها را با دستور العمل های اسلامی و با شعار تقوا، راستی، پاک دلی، مهربانی، صداقت و درستی اعزام می کرد. آری، امام علی علیه السلام در طول پنج سال حکومتش، به گونه ای رفتار کرد که نمونه کامل یک فرمانروای جامعه انسانی برای همیشه تاریخ شد. و به حق می توان گفت که اگر حکومت علی علیه السلام نمی بود عدالت اجتماعی در جامعه پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله معنا و مفهوم پیدا نمی کرد و به جز مسموعاتی باقی نمی ماند. ما در این جا فقط چند نمونه از کردارهای عادلانه آن امام بزرگوار را می آوریم ۱ (مصادره اموال به یغما رفته) ابن ابی الحدید از ابن عباس نقل می کند: روز دومی که مردم با امام بیعت کرده بودند به مسجد آمد و فرمود: «وَاللّٰهُ لَوْ وَجَدْتُهُ قَدْ تَزَوَّجَ بِهٖ النِّسَاءَ، وَمَلَّكَ بِهٖ الْاِمَاءَ، لَرَدَدْتُهُ، فَاِنَّ فِي الْعَدْلِ سَعَةً وَمَنْ ضَاقَ عَلَيْهِ الْعَدْلُ فَالْجُورُ عَلَيْهِ اَضِيقٌ» به

خدا سوگند! آنچه از عطایای عثمان و آنچه از بیت المال مسلمین به این و آن
بخشیده به صاحبش (بیت المال) برمی گردانم اگر چه با آن اموال، کابین
ومهریه زنان و یا با آن کنیزان خریده باشند. زیرا عدالت گشایش می آورد
وکسی که عدالت بر وی گران آید تحمل ظلم و ستم بر او گران بارتر خواهد
بود.» (۱) این سخنان تند ولی صریح و آشکار درباره باز گرداندن اموال کسانی
بود که عثمان به جمعی از بستگان و اصحابش بدون این که خدمتی به اسلام
و مسلمین کرده باشند بخشیده بود. (۲) آری علی علیه السلام از همان روزی که
به مقام حکومت رسید عملاً دست به کار شد و عدالت اجتماعی را به اجرا
درآورد. (۲) سهم مساوی علی علیه السلام و بنده اش ابی رافع نقل می کند که طلحه
وزبیر نزد امیرالمؤمنین آمدند و گفتند: عمر از بیت المال به ما سهم بیشتری می
داد. امام فرمود: رسول خدا چقدر می داد؟ آنها ساکت شدند، امام فرمود: مگر
نه رسول خدا اموال را به طور مساوی بین مسلمین تقسیم می کرد؟ گفتند: چنین
بود. امام فرمود: روش پیامبر نزد شما درست تر است یا راه عمر؟ گفتند: البته
روش رسول خدا، اما ما سابقه بیشتری در اسلام داریم و زحمت بیشتری متحمل
شده ایم و نیز از بستگان رسول خدا هستیم؟ امام فرمود: سابقه شما به اسلام
بیشتر است یا سابقه من؟ گفتند: سابقه شما. فرمود قرابت و بستگی شما به رسول
خدا بیشتر است یا من؟ گفتند: شما. فرمود: زحمت من در راه اسلام بیشتر است
یا شما؟ گفتند: زحمت شما. سپس فرمود: به خدا سوگند! بین من و این اجیرم

امتیازی نیست. وبا دست مبارك اشاره به اجیر کرد. (۳(۳) خاموش کردن چراغ بیت المالکشی حنفی و دیگران روایت کرده اند که: شبی امیرالمؤمنین علیه السلام بر بیت المال داخل شد تا تقسیم آنها را در دفتر حساب بنویسد. در این هنگام طلحه وزبیر وارد شدند. علی علیه السلام چراغی که مقابلش بود خاموش کرد و فرمود چراغ دیگری را از خانه اش بیاورند. آنها سؤال کردند میان دو چراغ، چه فرقی است؟ فرمودند: روغن این چراغ از بیت المال است، در روشنی آن نشستن و با شما در غیر بیت المال سخن گفتن، درست نیست. (۴)

(4) درد دل علی علیه السلام با مالک اشتر

روزی امام علیه السلام در نزد مالک اشتر از فرار مردم به سوی معاویه شکایت کرد. مالک اشتر گفت: یا امیرالمؤمنین! ما به همراهی مردم کوفه با اهل بصره قتال کردیم و نظرهایمان یکی بود. بعد اختلاف پیدا شد و دشمنی یافتند و نیت ها سست شد و عدالت کم شد، شما هم میان آنها به عدل و انصاف عمل می کنی و طبقات شریف را بر وضع امتیازی نمی دهی؛ لذا طایفه ای که با تو هستند به تنگ آمده و از حقی که فراگیر شده خسته و دلتنگ شده اند و از عدالتی که در آن واقع شده اند افسرده گردیده اند و ساخت و ساز معاویه و احسان های او متوجه به اهل غنا و شرف است. از این جهت نفوس مردم، مشتاق دنیا شده است. کم هستند کسانی که طالب دنیا نباشند و بیشترشان از حق گریزانند و خریدار باطلند و دنیا را بر آخرت ترجیح می دهند، اینک اگر شما صلاح بدانید مقداری سرکیسه

را باز کنید، گردنشان به سوی تو خم خواهد شد و نسبت به شما صمیمیت نشان می دهند و دوستی آنان بر شما خالص می گردد. خداوند کار ساز تو باشد یا امیرالمؤمنین! و دشمنانت را خوار، نقشه آنان را سست و امورشان را پریشان و از هم بپاشد. خدا به آنچه عمل می کنند آگاه است .

علی علیه السلام ضمن حمد و ستایش خدا و درود بر پیامبرش فرمود: اما این که از طرز عمل و روش ما درباره عدالت گفتی، خداوند متعال می فرماید: مَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ أَسَاءَ فَعَلَيْهَا وَمَا رَبُّكَ بِظَلَّامٍ لِّلْعَبِيدِ (۵) من از این که کوتاهی کرده باشم در آنچه ذکر کردی بیشتر خائفم، و اما آنچه گفتی که حق بر آنها سنگین است بدین جهت از ما جدا می شوند، خداوند عالم است که فرار آنها از جور و ستم نیست نه آن که از ما جدا شده اند و به عدلی پناه برده اند، بلکه آنها فقط در طلب دنیایی بوده اند که زوال پذیر است و به زودی از آن جدا خواهند شد و روز قیامت سؤال خواهند شد که آیا به دنبال دنیا رفتند یا برای خدا کار کردند؟

و اما آنچه ذکر کردی که ما اموالی را به آنها ببخشیم و با مردانی ساخت و ساز کنیم تا دل هایشان را صید نماییم، ما نمی توانیم بیشتر از حقی که دارند به آنها ببخشیم و خدای سبحان می فرماید: كَمْ مِنْ فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللَّهِ (۶) خداوند، محمد را تنها برانگیخت بعد از آن که تنها بود، زیاد کرد پیروان او را، پس از آن که ذلیل بودند عزت بخشید و اگر خداوند خواسته باشد که این امر به

ما واگذار شود مشکلات آن را برای ما آسان خواهد کرد و اندوه را از ما می زداید .

ای مالک! من نظریات تو را تا جایی که رضای خدا در آن باشد می پذیرم و تو امین ترین مردم نزد منی و بیش من از صمیمی ترین و معتمدترین و موثق ترین مردم هستی. (۷)

توبیخ خزانه دار بیت المال (5)

در روایتی آمده است که یکی از دختران امیرالمؤمنین علیه السلام از ابو رافع خزانه دار بیت المال (۸) گردن بند قیمتی، که از غنایم بصره و در بیت المال بود، به عنوان عاریه مضمونه گرفت تا در عید قربان به آن زینت کند و پس از سه روز بازگرداند،

امیرالمؤمنین علیه السلام گردن بند را به گردن دخترش دید و شناخت، از او پرسید : از کجا این گلوبند به تو رسیده است؟

دختر گفت: از ابی رافع گرفتم تا در عید قربان به آن زینت نمایم !

امیرالمؤمنین علیه السلام به ابو رافع فرمود: آیا به مسلمانان خیانت می کنی؟

گفت: پناه به خدا می برم که به مسلمانان خیانت کنم. حضرت فرمود: پس

چگونه گردن بندی که در بیت المال مسلمین بوده بدون اجازه من و رضایت

مسلمانان به دخترم عاریه دادی؟

گفت: ای امیرالمؤمنین! او دختر تو بود و از من خواست که برای زینت خود، آن را به وی عاریه دهم و من هم به عنوان عاریه مضمونه که آن را به من بازگرداند به وی عاریه دادم، وانگهی من با مال خودم آن را ضمانت می‌کنم و بر من است که آن را سالم به جایش برگردانم .

حضرت فرمود: همین امروز آن را برگردان، و مبادا این کار تکرار شود که مورد عقوبت من قرار خواهی گرفت و دخترم را بیش از این مؤاخذه می‌کنم. اگر او گردن بند را به غیر عاریه مضمونه گرفته بود می‌دیدى که اولین زن هاشمیه بود که دست او را به خاطر سرقت قطع می‌کردم. (۹)

راوی می‌گوید: این خبر به دختر علی علیه السلام رسید، آمد خدمت پدر و عرض کرد: یا امیرالمؤمنین! من دختر و پاره تن تو هستم، چه کسی سزاوارتر از من است که از این گردن بند استفاده کند؟

حضرت به وی فرمود: ای دختر علی بن ابی طالب! خود را از حق دور مکن. آیا همه زنان مهاجرین در این عید با مثل این گردن بند، خود را می‌توانند بیاریند و زینت دهند؟! !

ابی رافع می‌گوید: من گردن بند را از وی گرفتم و به بیت المال باز

گرداندم. (۱۰)

6) علی علیه السلام و مرد یهودی

«علی علیه السلام در ماجرای قضایی همراه مرد یهودی به نزد شریح قاضی رفت، آن حضرت به یهودی فرمود: این زره، برای من است نه آن را فروخته ام و نه به کسی هدیه کرده ام. یهودی گفت: زره از آن من است و در دست من است، شریح از امیرالمؤمنین پرسید: آیا شاهد (بینه) داری؟ حضرت فرمود: این قنبر و فرزندم حسین هر دو شهادت می دهند که این زره مال من است .

شریح گفت: شهادت فرزند برای پدرش پذیرفته نیست و شهادت بنده نیز برای مولایش مورد قبول نیست، زیرا اینها هر دو، طرف تو را می گیرند .

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «وای به حال تو ای شریح! از چند جهت خطا کردی : يك جهت این که من امام و پیشوای تو هستم و تو با اطاعت من متدین به دین خدا هستی و می دانی که من سخن باطل و بیهوده نمی گویم و تو ادعای مرا باطل می دانی و قول مرا رد کردی آن گاه از من بیّنه خواستی، يك بنده و یکی از سروران جوانان بهشت مطابق نظر من گواهی دادند ولی تو شهادت آن دو را نیز نپذیرفتی، بعد هم ادعا می کنی که اینان در این قضیه به نفع من شهادت می دهند.» آن گاه فرمود: «من عقوبت تو را در این می بینم که سه روز در میان یهودیان به قضاوت بگذرانی، او را بیرون ببرید .»

شریح را به قبا (محل یهودی نشین) بردند و سه روز در بین یهودیان قضاوت کرد آن گاه به مدینه بازگشت.» (۱۱)

مرد یهودی که شاهد این قضایا بود و این ماجرا را شنید گفت: این امیرالمؤمنین است که مرا به نزد قاضی آورده وقاضی هم علیه وی حکم کرده، او مسلمان شد. سپس گفت: بلی این زره، زره شماس است که در جنگ صفین از شتر خاکستری رنگ شما به زمین افتاد و من آن را برداشتم. (۱۲)

7) علی علیه السلام و مرد سارق

مرحوم کلینی در کافی از «حارث بن حذیره» نقل می کند که گفت: در مدینه عبور می کردم به مرد حبشی که در حال کشیدن آب بود و دستش قطع شده بود برخورد کردم، از او پرسیدم چه کسی انگشتان دستت را بریده است؟ مرد حبشی گفت: دستم را بهترین مردم (علی بن ابی طالب) قطع کرده است، چون با جمعی که مشغول سرقت بودیم دستگیر شدیم و ما را نزد علی ابن ابی طالب بردند، پس اقرار به سرقت کردیم. امام به ما فرمود: می دانید که سرقت حرام است؟ گفتیم: بلی می دانیم. آن وقت حضرت دستور داد حد خدا را بر ما جاری کنند و انگشتانمان را قطع کردند و کف دست را باقی گذاشتند. بعد دستور داد ما را در خانه ای بازداشت نمودند. با روغن و عسل ما را پذیرایی کردند تا جراحات های دستان بهبودی یافت. بعد دستور داد ما را از حبس بیرون آوردند و بهترین لباس را به ما پوشانیدند و به ما فرمود: اگر توبه کنید و اصلاح شوید برای شما بهتر است و خداوند دست های شما را در بهشت به شما ملحق می کند و اگر توبه نکردید و اصلاح نشوید در آتش جهنم به شما ملحق خواهد کرد. (۱۳)

آری، اگر چه عدالت تلخ است اما اگر کسی خدا را در نظر بگیرد عدالت بر او گوار است اگر چه به زیان او باشد .

(8) سفارش علی علیه السلام در مورد ابن ملجم

پس از آن که اشقی الاشقیاء، ابن ملجم مرادی، مأموریتی را که در جلسه سری خوارج به عهده گرفته بود انجام داد و نه تنها عالم بشریت بلکه ملکوتیان و ساکنان قرب الهی را در مرگ پیشوای آزادگان و الگوی فضایل و تقوا و حاکم به عدالت و رأفت، مولای متقیان سوگوار و مصیبت زده کرد، شاید بعضی فکر می کردند در لحظاتی که حضرت چشم باز می کند و پرواز روح ملکوتیش به عالم بالا نزدیک می شود درباره مجازات قاتلش سخن بگوید.

اما علی که مرد خدا و مرد حق است و تا روز قیامت سرمشق است، درباره قاتل ناپاکش چنین گفت:

«با این مردی که در بند شماسست مدارا کنید و از همان شیری که من می نوشم به او بنوشانید. اگر جان به در بردم خود می دانم با او چه کنم و اگر از شمشیر او به عالم دیگر رفتم و خواستید قصاص کنید او را با يك ضربت بکشید، مبادا او را مُتله کنید. (۱۴) (که از رسول خدا شنیدم از مثله بپرهیزید ولو نسبت به سگ گزنده».

لحظه ای بعد اضافه کرد:

«ای فرزندان عبدالمطلب! از تعدی به جان و مال مردم دوری کنید، نبینم شما پس از مرگ من به نام این که امیرالمؤمنین را کشته اند دست به خون مردم بیالایید و کسانی را به نام محرک و معاون جرم به قتل برسانید.» (۱۵)

در کجای تاریخ شما سراغ دارید که خلیفه یا پادشاه یا امیری کشته شود و دم مرگ درباره قاتل خود چنین سفارش کرده باشد؟ آیا الفاظ می تواند این همه روح بلند و بزرگ و با عظمت را بیان کند؟ هرگز! زیرا همان گونه که علی تنها بود کارهای او هم منحصر به اوست و لفظی گنجایش آن همه بزرگی را ندارد.

آخرین سخن حضرت علی علیه السلام قبل از لحظاتی که اجل وی فرا رسد، مردم را سفارش می کند که مراقب باشند و بدانند که اجل ناگهان فرا می رسد در حالی که شما از آن فرار می کنید. و وصیت می کند مردم را که به خدا شریک نوزند و سنت و شریعت پیامبر را ضایع نکنند. بعد فرمود: «من دیروز رهبر و همراه شما بودم، امروز مایه عبرت شمایم و فردا از شما جدا خواهم شد.» گفت و گفت تا رسید به آن جایی که مردم را متوجه عدالت گستری خود کرد و فرمود: «غداً تَرَوْنَ أَيْامِي وَيُكْشَفُ لَكُمْ عَنْ سَرَائِرِي وَتَعْرِفُونَنِي بَعْدَ خُلُوفِ مَكَانِي وَقِيَامِ غَيْرِي

مقامی؛ فردا ارزش ایام زندگی مرا به خوبی خواهید دانست و مکنونات خاطر و ناراحتی درونیم برایتان آشکار خواهد شد و پس از آن که جای مرا خالی دیدید و دیگری به جای من نشست کاملاً مرا خواهید شناخت.» (۱۶) ۱. شرح ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۲۷۰ و نهج البلاغه، خطبه ۱۵، ۲. شرح ابن ابی الحدید، ج

۱، ص . 269.3 بحار الانوار، ج ۴۱، ص ۱۱۶ . ۴ . حنفی کشفی ، مناقب
مرتضویه، ص ۳۶۵ ؛ ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۲، ص ۱۱۰
وبحار الانوار، ج ۴۱، ص ۱۱۶،۵ . فصلت (41) آیه ۶،۶ . بقره (۲) آیه
۲۴۹،۷ . ابو اسحاق ثقفی ، الغارات، ج ۱، ص ۷۰ . ۸ . ابو رافع غلام رسول
خدا بود، در ابتدا غلام عباس بود بعداً او را به رسول خدا هدیه کرد. وقتی
شهادت داد که عباس مسلمان شد، حضرت آزادش کرد. وی از شیعیان
ومخلصین حضرت علی علیه السلام بود و او را در عهد خودش خزانه دار بیت
المال کرد، دارای چند اسم است: ابراهیم، اسلم، هریر وثابت. ۹ . از روایت
استفاده می شود که اگر کسی از اموال عمومی و بیت المال دزدی کند مثل
سرقت از اموال شخصی است و باید دستش قطع شود. ۱۰ . شیخ طوسی، تهذیب
الأحكام، ج ۱۰، ص ۱۵۱ ؛ وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۵۲۱ و ابن شهر
آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۲، ص ۱۰۸ . ۱۱ . در نقل «عبقریة الامام»
است که وقتی شریح به نفع یهودی حکم کرد. یهودی برخاست و رفت
وامیرالمؤمنین علیه السلام نگاه می کرد. مرد یهودی چند قدمی نرفته بود که
برگشت وگفت: آگاه باشید من شهادت می دهم که این قانون واحکام پیامبران
خداست، چرا که خلیفه مسلمانان برای حق خودش به نزد قاضی منصوب خود
می رود وقاضی هم علیه او حکم می کند، شاهد باشید من مسلمانم (شهادتین را
گفت) سپس گفت: زره از آن علی علیه السلام است که در صفین از مرکب

خاکستری رنگ شما افتاد و من آن را برداشتم. امام فرمود: حال که مسلمان
شدی زره هم مال تو باشد. آن مرد از بهترین یاران حضرت شد و مشاهده شد که
در میدان جنگ نهروان در رکاب حضرت علی علیه السلام می جنگید. ۱۲ .
ابن شهر آشوب، مناقب، ج ۲، ص ۱۰۵؛ بحار الانوار، ج ۴۱، ص ۵۶، این
داستان در الكامل فی التاریخ، ج ۳، ص ۴۰۱، الغارات، ج ۱، ص ۱۱۴ اخبار
القضاة، ج ۲، ص ۲۰۰ و عبقریة الامام عباس عقاد مصری، ص ۴۹، با کمی
اختلاف نقل شده است. ۱۳ . فروع کافی، ج ۷، ص ۲۶۴، وسائل الشیعه، ج
۱۸، و نیز کلینی در کافی، ج ۷، ص ۲۶۰، نظیر همین قضیه را از محمد بن
مسلم از امام باقر علیه السلام نقل کرده است. ۱۴ . در جاهلیت رسم بوده که
کسی را که می خواستند خیلی مجازات کنند گوش و بینی او را می بریدند،
همچنان که دشمنان اسلام، حمزه را چنین کردند و در اصطلاح عرب به این
کار مُثله می گویند. ۱۵ . حسن صدر مرد نامتناهی، ص ۳۵، ۱۶ . نهج البلاغه،
خطبه ۱۴۹ .

عدالت در تقسیم بیت المال

امام امیرالمؤمنین علیه السلام در چند سال زمامداریش تمام کوشش خود را در
ریشه کن کردن فقر و الغای امتیازهای طبقاتی به کار برد. آن بزرگوار کوشید
تا فقر و تهیدستی، نیاز و حاجتمندی، که خلق و خوی انسانی را می میراند و مردم
را به ذلت و بدبختی سوق می دهد، از بین ببرد و روح مردانگی و آقایی را، که

به مرور زمان بعد از رحلت حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله از بین رفته بود، به حال اول برگرداند. امام به خاطر شناخت کاملی که از برنامه های حیات بخش اسلام داشت و انسان را به حکم قرآن، جانشین خدا روی زمین می دانست، به خوبی آگاه بود که راه نجات انسان ها از ذلت و خواری، لغو امتیازات طبقاتی غلطی است که در جامعه حاکم شده و باید با برنامه های انقلابی، همه آنها از بین برود و فقر و تهیدستی ریشه کن گردد .

در حقیقت امام می خواست همان برنامه مساواتی که در عصر رسول خدا بود به حال خود بازگرداند، لذا قبل از آن که پایه های حکومتش استوار شود سخنی دارد که حکایت از تصمیم قاطع آن حضرت در عدل گستری دارد. آن جا که می فرماید :

«لَوْ قَدْ اسْتَوَتْ قَدَمَايَ مِنْ هَذِهِ الْمَدَاحِضِ لَغَيَّرْتُ أَشْيَاءَ»

اگر دو پایم در این لغزشگاه استوار ماند (از مشکلات بیرون آیم) خیلی چیزها را تغییر می دهم. (۱)

این سخن حاکی از تاسف و نگرانی امام از انحرافات است که در جامعه اسلامی آن روز به وجود آمده بود و در جای دیگر هنگامی که در زمان عثمان، سعید بن عاص، حق مسلم امام را از بیت المال به منظور محاصره اقتصادی آن حضرت دریغ داشت فرمود :

«إِنَّ بَنِي أُمِّيَّةٍ لِيُفَوِّقُونَنِي ثُرَاثَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ تَقْوِيْقًا وَاللَّهُ لَئِن بَقِيْتُ لَهُمْ
لَأَنْقُضَنَّهْم نَقْضَ اللَّحَامِ الْوَدَامِ التُّرْبَةِ؛

بنی امیه از میراث محمد صلی الله علیه و آله جز کمی در اختیار من نمی
گذارند، به خدا سوگند! اگر زنده ماندم همچون شکمبه حیوان که خاک آلوده است
وقصاب آن را دور می ریزد، آنها را از صحنه حکومت بیرون خواهم
ریخت.» (۲)

امام علیه السلام به محض رسیدن به قدرت تمام املاکی که عمر آنها را
مخصوص بیت المال گردانیده بود و سپس عثمان آنها را به نزدیکان خود داده
بود مالکیت شخصی آنها را ملغی کرد و جزء بیت المال قرار داد و فرمود :
«سوگند به خدا! اگر به کابین زنها هم درآمده باشد و کنیزکانی با آن خریده باشند
همه را به بیت المال برمی گردانم، زیرا در عدالت وسعتی است و کسی که
عدالت بر او تتگی کند ستم بر او بیشتر سنگینی می نماید.» (۳)

می توان گفت: بزرگ ترین اقدام انقلابی حضرت در دوران حکومتش این بود
که امتیازات کلیه سران کشور را از آنها گرفت و دستور داد که همه مردم چه
نظامی و چه غیر نظامی، چه عرب و چه غیر عرب همه به طور مساوی از بیت
المال بهره مند شوند؛ البته این انقلاب مالی و اقتصادی بر جمعی از سران گران
آمد. کم کم لب به اعتراض گشودند، در میان آنان طلحه و زبیر و عبدالله بن عمر
و سعید بن عاص و مروان بن حکم و برخی دیگر از بزرگان قریش و غیره بودند

وتا آن جا پیش رفتند که بیعت را شکستند و تحت عنوان خون خواهی عثمان با امام اعلان جنگ دادند و جنگ جمل را به پا کردند در حالی که خود از تحریک کنندگان قتل عثمان بودند .

ولی امام علیه السلام مقابل این حرکت های منفی – که می خواست برنامه های اصلاحی و انقلابی حضرت را تحت تأثیر گذارد – سخت مقاومت کرد و حتی يك قدم هم عقب نشینی نکرد و هنگامی که بعضی از اصحاب ملاحظه کردند که معاویه نسبت به یارانش بخشش بسیار دارد به امام عرض کردند: ای امیر مؤمنان! مردم عموماً علاقه مند به دنیا هستند و برای آن تلاش می کنند اگر از این اموال مقداری بیشتر به اشراف عرب و به قریش و به کسانی که مخالفت و دور شدن آنها را دوست نداری می بخشیدی، وضع بهتر می شد و پراکندگی ایجاد نمی گردید و بهتر می توانستی در میان مردم به عدالت عمل کنی و آن گاه در آخر و پس از استقرار حکومت، بیت المال را به مساوات تقسیم می کردی.

حضرت در پاسخ این سخن فرمود :

«اتأمرني أن أطلبَ النصرَ بالجورِ فيمنَ وليتُ عليه؟ والله ما أطورُ به ما سمرَ سميرٍ وما أمَّ نجمٌ في السماءِ نجماً، لو كانَ المالُ لي لسويتُ بينهم، فكيفَ وإنما المالُ مالُ الله، ألا وإنَّ إعطاءَ المالِ في غيرِ حقِّه تَبذيرٌ وإسرافٌ وهو يرفعُ صاحبه في الدنيا ويضعُه في الآخرةِ ويكرِّمُه في النَّاسِ ويُهينُه عندَ الله... ؛

آیا مرا وادار می کنید که پیروزی خود را با جور و ستم بر کسانی که حکومت آنان را به عهده دارم جویا شوم؟! به خدا سوگند! تا هنگامی که شب ها پشت سر هم می آیند و ستارگان آسمان یکدیگر را دنبال می کنند برای همیشه چنین کاری نخواهم کرد، اگر اموال از آن خودم بود به طور مساوی در میان آنان تقسیم می کردم، چه رسد به این که اموال، برای خداوند و متعلق به بیت المال است. آگاه باشید که بخشیدن مال در غیر جای خود تبذیر و اسراف است و این کار صاحب آن را در دنیا بالا می برد اما در آخرت پایین می آورد. او در میان مردم خوش آوازه می شود اما در پیشگاه خدا خوار می گردد و هرگز کسی مال خود را در غیر جای خود و به غیر اهلش نسپرد مگر این که خداوند وی را از شکرگزاری آنان محروم ساخت و محبتشان را متوجه دیگری نمود، پس اگر روزی پایش بلغزد و به کمک آنان نیازمند گردد بدترین یاران و تلخ ترین دوستان خواهند بود.» (۴)

حضرت در اولین سخنرانی خود به این حقیقت تغییر ناپذیر اشاره کرد و فرمود:
«من خود از بیت المال شما حتی در همی برای شما گزندی ندارم تا مادامی که يك ریشه یا شاخه ای از خرما برای من در مدینه برپاست بنابراین شما خود تصدیق می کنید و باور دارید که من از خود جلوگیری کنم به شما بخشش بی جا نخواهم کرد.»

عقیل برخاست وگفت: تو را به خدا آیا مرا با يك غلام سیاه در مدینه یکسان

قرار می دهی؟

فرمود: «تو بنشین آیا کسی دیگر این جا نبود که سخن بگوید؟ آری تو فزونی بر

او نداری مگر به سابقه خدمات در اسلام یا تقوا.» (ه)

سخت گیری امام در تساوی حقوق و لغو امتیازات، درباره حقوقی بود که بین مجاهدین یا اشخاص به خاطر حاجاتشان داده می شد، زیرا معنا ندارد که در این خصوص سفید را بر سیاه یا عرب را بر عجم امتیازی باشد حتی سوابق در خدمات اسلامی و تقوا و غیره موجب تفضیل در گرفتن بیت المال نیست، بلکه ارزش های معنوی، نزد خداوند پاداش خواهند داشت. بله کسانی که کار بیشتر یا با ارزش تر انجام می دادند قطعاً پول بیشتری از بیت المال علی علیه السلام می گرفتند، زیرا حقشان بوده است .

نمونه هایی از عدالت آن حضرت در تقسیم بیت المال

(1) در روضه کافی از محمد بن جعفر عقبی، مرفوعاً نقل شده که: علی علیه

السلام در یکی از روزها خطبه ای خواند و پس از حمد و ثنای الهی فرمود :

«ای مردم! آدم ابوالبشر و حوا غلام و کنیز نژاییده اند، همه مردم حر و آزادند

لکن خدا بعضی از شما را بر بعضی دیگر نعمت داده که خدمت گزار باشد

و فرمان برد. پس هر کس برای او سوابق رنج و خدمتی در اسلام هست صبر

کند و بر خدا منت نگذارد، بدانید اگر چیزی در بیت المال حاضر باشد ما آن را به طور یکسان و تساوی در بین نژاد سیاه و سرخ پخش می کنیم.»

در آن جمع، مروان به طلحه و زبیر گفت: علی از این سخن غیر از شما را قصد نکرد. راوی می گوید: امام به هر کدام از مردم سه دینار عطا فرمود و به يك تن از شخصیت های انصار سه دینار داد و به غلام سیاه آزاد شده همان انصاری هم سه دینار، مرد انصاری گفت: یا امیرالمؤمنین! این غلامی است که من دیروز او را آزاد کرده ام مرا و او را یکسان قرار می دهی؟ فرمود: من در کتاب خدا نظر کردم برای اولاد اسماعیل برتری بر اولاد اسحاق نیافتم. (۶)

این تقسیم عادلانه اولین حرکت انقلابی حضرت پس از بیعت مردم با او بود و نشان داد که قول علی با عملش یکی است و همه در استفاده از اموال بیت المال مساوی هستند.

(۲) در روضه کافی از ابی مخنف از دی نقل شده که می گوید: جمعی از شیعیان نزد امیرالمؤمنین آمدند و گفتند: یا امیرالمؤمنین! هرگاه این اموال را بیرون بدهی و بین سران، رؤسا و اشراف پخش کنی و آنها را بر ما برتری دهی چه شود؟

وقتی که امر حکومت انتظام یافت سپس به عدالت و تقسیم به مساوات میان رعیت برگرد که افضل شیوه های رعیت پروری است و خدا تو را به آن عادت داده است.

امام در پاسخ آنها فرمود: «ای وای! آیا مرا — که سرپرست مسلمانان هستم — امر می‌کنید که با ستم کردن به اهل اسلام، به پیروزی برسم؟ نه، به خدا سوگند! مادامی که شب نشین‌ها حدیث شب می‌گویند و تا در آسمان ستاره‌ها را می‌بینم چنین نخواهد شد. والله اگر اموال آنان، برای خود من هم بود باز به تساوی میانشان پخش می‌کردم تا چه رسد به آن که فقط اموال خود آنان است و بس.»

راوی می‌گوید: سپس امام سر به زیر انداخت و سکوتی طولانی کرد و به اندیشه فرو رفت.

چرا امام سکوت کرد و در فکر فرو رفت؟ شاید سکوت امام برای این بود که چرا مخلصین او چنین پیشنهادی را داده‌اند و این کاشف از خطری است که دولت آل علی را متزلزل کرده است. شاید فکر کرد که ممکن است با این جوابی که داد این دوستان نزدیک هم سرخورده شوند و از دور حضرتش بروند و علی را تنها بگذارند و شاید هم فکر کرد که آیا اینها از چنین سخنی قانع شدند یا خیر؟ و شاید

خلاصه امام سر برداشت و باز شروع به سخن نمود و فرمود:

«هر کس از شما که مالی دارد او را زنده از فساد، زیرا اعطای آن در غیر حق تبذیر و اسراف است، پس هر کدام از شما مالی دارد باید به وسیله آن به خویشاوندان خود برسد و به آنان هدیه ای بدهد، به طرز نیکو و پسندیده ای با آن

مهمان داری کند، رنج دیدگان، درماندگان، افتادگان، اسیران و در راه ماندگان را از غم برهاند که موفقیت به این خصال بلند، بزرگواری های دنیا و شرف آخرت است.» (۷)

محاسن برقی نظیر همین برخورد را نسبت به جماعتی از قریش، گزارش می دهد. (۸) شیخ صدوق و شیخ مفید این جریان را از ربیعہ و عماره نقل می کنند. (۹)

(3) هارون بن عنتره از پدرش نقل می کند: من در قصر خورنق (بارگاه معروف پادشاهان حیره) بر علی بن ابی طالب علیه السلام فرمانروای کل ممالک اسلامی وارد شدم. فصل زمستان بود. دیدم حضرت لباس مستعملی به خود پیچیده و از سرمای هوا به خود می لرزد. گفتم: یا امیرالمؤمنین! خدا برای تو و خاندان تو هم، چون دیگران، در این مال سهمی قرار داده است، چرا با نفس خود چنین می کنی؟

امام فرمود: «من در بیت المال برای شما زحمتی ندارم و این قطیفه مستعملی هم که دارم از مدینه به همراه خود آورده ام.» (۱۰)

(4) اصبغ بن نباته می گوید: هرگاه مالی برای امام علیه السلام می آوردند معمول آن بود که آن را داخل بیت المال مسلمین می گذاشت، سپس مستحقین را جمع می کرد، دستی در مال می کرد و آنها را از چپ و راست می فشاند می فرمود: ای طلای زرد و ای سیم سفید، غیر مرا گول بزنید. سپس بیرون نمی

آمد تا همه آن چه در بیت المال بود پخش می کرد و به هر صاحب حقی، حق او را می داد. بعد دستور می داد که جاروب شود و آب بپاشند. سپس در آن جا دو رکعت نماز می گذارد و بعد دنیا را سه طلاقه می کرد و بعد از سلام می گفت :
«ای دنیا! خود را به من عرضه مکن، خود را پیش من زینت منما، مرا گول مزن که من تو را سه طلاقه کردم که رجوع در آن نیست.» (۱۱)

(5) محمد بن فضیل از هارون بن عنتره از زاذان نقل می کند که گفت: من با قنبر، غلام علی علیه السلام، رفتم دیدم قنبر می گوید: برخیز یا امیرالمؤمنین! چیزی برای شما پنهان کرده ام.

امام فرمود: چه چیز است؟

گفت: به همراه من برخیز، امام علیه السلام برخاست و او را تا خانه اش برد و در آن جا برخورد کردند به غراره ای (جوال بزرگی) مملو از ظروف طلا و نقره، گفت: یا امیرالمؤمنین! من چون دیدم که تو هر چه هست تقسیم می کنی و چیزی برای خود نمی گذاری اینها را از بیت المال برای شما ذخیره کرده

ام. (۱۲)

علی علیه السلام فرمود: دوست داشتم به جای این اموال، آتش عظیمی به خانه ام داخل می کردی؟ سپس شمشیرش را کشید و آنها را تکه تکه کرد. آن قدر با شمشیر بر طلاها و نقره ها زد که مقداری از آنها نصف و مقداری بیشتر قطعه قطعه شد. بعد فرمود: تقسیم کنید به حصص، آن گاه این شعر را خواند :

هذا جناى و خياره فيه

اذ كل جان يده الى فيه

سپس از جا برخاست و به سوى بيت المال رفت و هر چه در آن جا يافت آن را هم تقسيم کرد، در آخر دید که در محل بيت المال سوزن نخ هاى باقى است.

فرمود: اينها را هم تقسيم کنید .

به امام گفتند: به اينها نيازى نداريم .

فرمود: به خدايى که جانم در دست قدرت اوست به خوب و بدش مؤاخذه مى

شويم. (۱۳)

(6) عاصم بن کليب از پدرش نقل مى کند که: مالى از اصفهان براى امام على

عليه السلام آوردند و اهل کوفه آن روزها اسباع (۱۴) بودند. امام اميرالمؤمنين

عليه السلام همه آن مال را به هفت قسمت کرد. در آن ميان رغيلى (گرده نانى)

ديد آن را هم هفت قسمت کرد و براى هر کس يك پاره از آن رغيلى را گذاشت،

سپس بين سران اسباع، قرعه انداخت که اولى را به کدام طايفه بدهد و دومى را

به کدام طايفه و ... (۱۵)

(7) هلال بن مسلم از جدش نقل می کند: عصر بود، مالی برای بیت المال آوردند، خود شاهد بودم که حضرت علی علیه السلام فرمود: «این مال را تقسیم کنید.» گفتند: عصر است یا امیرالمؤمنین! تا فردا تأخیر بینداز. فرمود: آیا ضمانت می کنید که تا فردا زنده باشم؟ گفتند: چه چیز در اختیار ماست؟ امام فرمود: پس تأخیر نیندازید و تقسیم کنید .

راوی می گوید: شمعی آوردند و آن مال را در روشنایی شمع تقسیم کردند. (۱۶)

(8) شعبی گوید: من داخل رحبه (میدان) کوفه شدم در حالی که من پسرکی بودم. ناگهان امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام را دیدم ایستاده، دو خرمن از طلا و نقره پیش روی او ریخته بود تازیانه ای به دست و مردم را دور می زد. سپس برگشت به سوی آن مال، پس آن را تقسیم کرد میان مردم تا چیزی از آن باقی نماند. آن گاه به خانه خود رفت و هیچ چیز از آنها را (نه کم و نه زیاد) با خود نبرد. من پیش پدرم برگشتم و گفتم: ای پدر! من امروز «بهترین مردم» یا «نادان ترین مردم» را دیده ام! پدر گفت: چه کسی بود ای پسر؟ گفتم: علی بن ابی طالب امیرالمؤمنین را دیدم چنین وچنان کرد. پس قصه را برای او گفتم، پدرم گریست و گفت: ای پسر! بهترین مردم را دیده ای. (۱۷)

(9) روزی امام علیه السلام شمشیرش را به بازار آورد تا بفروشد و با پول آن لباس تهیه کند و می گفت: چه کسی این شمشیر را از من می خرد. به خدا

سوگند! چقدر با همین شمشیر، غبار اندوه را از صورت پیامبر خدا زدودم و اگر

بهای لباسی را داشتم آن را نمی فروختم. (۱۸)

در استیجاب می افزاید: مردی به نزد امام آمد و گفت من این لباس را به طور

سلف به شما می فروشم. این در حالی بود که همه دنیای اسلام به غیر از شام

در اختیار امیرالمؤمنین بود. (۱۹)

(10) عبدالله بن زمه که از شیعیان آن حضرت بوده است می گوید: هنگامی که

علی علیه السلام در مقام خلافت و حکومت بود به نزدش آمدم و درخواست مالی

کردم. عبدالله خیال می کرد که حضرت او را بر دیگران مقدم می دارد و یا بیش

از آن چه حق اوست از بیت المال به وی می دهد. امام علیه السلام در پاسخش

فرمود: «همانا این ثروت نه مال من است و نه از آن تو! غنیمتی است مربوط به

مسلمانان که با شمشیرهایشان به دست آورده اند. اگر تو در نبرد همراهشان

بوده ای سهمی همچون سهم آنان داری، وگرنه دسترنج آنها برای غیر دهان آنان

نخواهد بود.» (۲۰)

1. نهج البلاغه، کلمات قصار ۲۷۲ .

2. همان، خطبه ۷۷ .

3. همان، خطبه ۱۵ .

4. همان، خطبه ۱۲۶ .

5. روضه کافی، ص ۱۵۸؛ وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۷۹ و بحار الانوار،

ج ۴۱، ص ۱۲۱.

6. روضه کافی، ص ۵۷، حدیث ۲۰۶.

7. خلیل کمره ای، سرچشمه حیات، ص ۵۰۷، به نقل از کافی.

8. همان، ص ۵۲۲.

9. همان، ص ۵۳۱.

10. ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۴۴۲؛ ابن جوزی، تذکره

الخواص، ص ۱۰۸ و اربلی، کشف الغمه، ج ۱، ص ۲۳۰.

11. صدوق، امالی، مجلس ۴۷، حدیث ۱۶ و اربلی، کشف الغمه، ج ۱، ص

۲۲۱.

12. عمل قنبر برای این بوده که اشیا و صفایای غنایم اختصاص به امام دارد یا

خمس بوده، لذا خلاقی مرتکب نشده بود ولی امام قبول نفرمود.

13. ابو اسحاق ثقفی، الغارات، ج ۱، ص ۵۵.

14. کوفه گاهی اربع بوده و گاهی اسباع؛ یعنی چهار ماه یک مرتبه یا هفت ماه

یک نوبت برای جهاد در مرزهای آذربایجان و قزوین می رفته اند، بقیه به طور

منتظر خدمت در مرکز می ماندند.

15. ابن عبدالبر، الاستيعاب، ج ۳، ص ۴۹؛ الغارات، ج ۱، ص ۵۱ و

الكامل فی التاريخ، ج ۳، ص ۳۹۹.

16. وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۸۲.

17. همان، ج ۱، ص ۵۳.

18. إربلی، كشف الغمه، ج ۱، ص ۲۲۲ و ابن جوزی، تذكرة الخواص، ص

۱۰۹.

19. ابن عبدالبر، الاستيعاب، ج ۲، ص ۵۰.

20. نهج البلاغه، خطبه ۲۳۲.

عدالت در اجرای قانون

یکی از ویژگی های قانون اسلام این است که همه مردم در برابر آن مساوی اند

و هیچ فرد یا گروهی — جز به تقوا — بر دیگری امتیازی ندارد. در برابر

قوانین آسمانی اسلام، تمام امتیازهای طبقاتی ملغاً گردیده و قانون جزایی و قضایی

و . . . برای همه مساوی است؛ رنگ و نژاد، زبان و لهجه، قدرت و ضعف،

ثروت و فقر، عربیت و عجمیت، سفید و سیاهی هیچ کدام ملاک ارزش و برتری

نیست: وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَىكُمْ (۱) فقط کسی

که تقوای بیشتری دارد از مقام معنوی و کمال روحانی بیشتری برخوردار است .

مساوات واقعی در اسلام به حدی است که بلال حبشی سیاه پوست و فقیر، سلمان ایرانی و بی بضاعت، عمار یاسر و مقداد ضعیف را به حکم انسانیت و مسلمانی با توانگران و زورمندان اشراف و نجبای عرب برابر کرده و به خاطر تقوا و فضیلت بر آنها برتری و سیادت داده بود .

در حدیث آمده است: پیغمبر خدا در حالی که در منی بر شتر خود سوار بود فرمود :

«النَّاسُ فِي الْإِسْلَامِ سَوَاءٌ، النَّاسُ طِفُّ الصَّاعِ لِأَدَمَ وَحَوَاءَ لَا فَضْلَ عَرَبِيٌّ عَلَى عَجَمِيٍّ وَلَا عَجَمِيٌّ عَلَى عَرَبِيٍّ إِلَّا بِتَقْوَى اللَّهِ الْهَلْ بَلَّغْتُ؟ قَالُوا: نَعَمْ، قَالَ اللَّهُمَّ اشْهَدْ؛

مردم در اسلام مساوی اند، تمام افراد مردم هر يك همچون پیمانۀ ای پُر بدون تفاوت از آدم و حوا هستند، هیچ يك از مردمان عرب را بر عجم فضیلتی نیست و هیچ يك از مردمان عجم را بر عرب فضیلتی نیست مگر به تقوا؛ آیا من ابلاغ کردم؟ گفتند: بلی، آن حضرت فرمود: بار پروردگارا شاهد باش.» (۲)

در حدیث دیگری از علی علیه السلام آمده است :

«لَنْ تَقْدَسَ أُمَّةٌ لَا يُؤْخَذُ لِلضَّعِيفِ فِيهَا حَقُّهُ؛

جامعه ای که در آن با صراحت و بدون لکننت، حق ناتوان از زورمند باز گرفته نشود روی پاکیزگی و تقدس نخواهد دید.» (۳)

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در این زمینه تشبیه جالبی دارد: «الناسُ كاسنان المشطِ سواء؛ مردم همانند دانه های شانه برابرند.» (۴) یعنی هیچ کس در برابر قانون الهی بر دیگری، ترجیحی ندارد .

رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله این تساوی در برابر قانون را در اواخر عمر شریفش در ماجرای که بین ایشان و «سواده» اتفاق افتاده بود عینیت بخشید و به همه عالم، دموکراسی اسلامی را عملاً به منصفه ظهور و بروز رساند، شرح آن ماجرا چنین است :

در ایامی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بیمار بود، به بلال فرمود: ای بلال! مردم را خبر کن که در مسجد جمع شوند. چون جمع شدند، حضرت بیرون آمد، عمامه مبارك را بر سر بسته بود و بر کمان خود تکیه کرده بود تا آن که وارد مسجد شد و بر بالای منبر رفت و حمد و ثنای الهی را کرد و فرمود: ای گروه اصحاب! من برای شما چگونه پیغمبری بودم؟ آیا خود به همراه شما جهاد نکردم؟ آیا دندان مرا نشکستید؟ آیا پیشانی مرا خاک آلود نکردید؟ آیا خون بر روی من جاری نکردید؟ آیا از نادانان قوم خود متحمل سختی ها و رنج ها نشدم؟ آیا برای همدردی و ایثار، از شدت گرسنگی، سنگ بر شکم نبستم؟ صحابه گفتند: بلی یا رسول خدا، به تحقیق که برای خدا، صبر کننده بودی و از بدی ها نهی کننده بودی، پس خدا بهترین نیکی را به تو بدهد .

حضرت فرمود: خدا شما را نیز جزای خیر دهد. هان ای مردم! حق تعالی حکم کرده و سوگند یاد نموده است که از ظلم و ستم کاری نگذرد. پس سوگند می دهم شما را به خدا که هر که از ناحیه من ستمی بر او وارد شده برخیزد و قصاص کند که قصاص دنیا نزد من محبوب تر از قصاص عقبی است. پس مردی به نام «سواده بن قیس» از انتهای جمعیت برخاست و عرض کرد: یا رسول الله هنگامی که از طائف باز می گشتید، من به استقبالتان آمدم، شما بر شتر «غضبا» سوار بودید، در آن روز چوب دستی که در دستتان بود بالا بردید که به مرکب بزنید به شکم من خورد. پیامبر به وی فرمود: قصاص کن. سواده گفت: ای رسول خدا! شکم خود را برهنه کنید. حضرت، پیراهن را بالا زد، سواده گفت: اجازه می فرمایید که لبانم را به شکم شما بگذارم و آن را ببوسم؟ پیامبر اجازه دادند، سواده گفت: پناه می برم به بدن مبارک پیغمبر خدا از آتش روز قیامت. آن گاه حضرت فرمود: ای سواده بن قیس! آیا عفو می کنی یا قصاص؟ عرض کرد: یا رسول الله! عفو می کنم. حضرت فرمود: «اللَّهُمَّ اعْفَ عَن سَوَادَةَ بْنِ قَيْسٍ، كَمَا عَفَى عَن نَّبِيِّكَ مُحَمَّدًا؛ بار خدایا از سواده بن قیس بگذر همان گونه که از محمد پیامبرت گذشت

(5)».

از این حوادث و ماجراها که بیانگر، مساوات اسلامی است، در صدر اسلام، فراوان است، يك نمونه دیگر، ماجرای است که در صحیح بخاری و مسلم به نقل از عائشه آمده است که :

زنی از قبیله «مخزوم» دزدی کرده بود، قریش در صدد شدند که نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله شفاعت کنند تا حد سرقت بر او جاری نشود؛ پس از مشاوره با یکدیگر گفتند غیر از اسامه، که مورد علاقه حضرت است، کسی جرأت چنین کاری را ندارد، لذا از اسامه خواستند تا در باره آن زن شفاعت کند. آن گاه که اسامه در این باره با حضرت صحبت کرد، پیامبر خدا فرمود :

«اتَشْفَعُ فِي حَدِّ مِنْ حُدُودِ اللَّهِ؟»

آیا در اجرای حد الهی شفاعت می کنی؟»

آن گاه برخاست و برای مردم خطبه خواند و فرمود :

«ای مردم! پیشینیان شما هلاک شدند به این خاطر که اگر فردی زورمند

و توانگری دزدی می کرد رهایش می کردند و بر او حد جاری نمی نمودند و اگر

انسان ضعیفی دزدی می کرد بر وی حد جاری می کردند، به خدا سوگند! اگر

فاطمه دختر محمد نیز سرقت کرده بود دست او را می بریدم.» (۶)

نمونه های بسیار دیگری از اجرای مساوات اسلامی در خصوص شخص پیامبر

صلی الله علیه و آله وجود دارد که به خاطر پرهیز از تطویل، از ذکر آنها

خودداری می شود .

اجرای قانون در حکومت علی علیه السلام

کسی که سیره و روش امیرالمؤمنین در مدت پنج سال حکومتش را دقت کند می بیند که آن حضرت مثل مولا و پیشوایش رسول خدا صلی الله علیه و آله در اجرای قانون بر طبق عدالت و مساوات عمل می کرد و نسبت به هیچ کس در قانون الهی ارفاق و کوتاهی نمی کرد و تمام ارکان مملکت و اعضای حکومت و نیز آحاد مردم از نزدیک و دور حتی برادران و فرزندان او می دانستند که در حکومت علی علیه السلام همه در برابر قانون مساوی هستند و او در اجرای حدود الهی جز رضای خدا چیز دیگری در نظرش نخواهد بود. آن حضرت در هنگام خلافت خلفای پیشین هم در مقام ارشاد و نصیحت ائمه مسلمین از این حقیقت چشم پوشی نمی کرد و خلفا را هم به اجرای مساوات توصیه می نمود .

حلبی از امام صادق علیه السلام نقل می کند که فرمود: امیرالمؤمنین علیه السلام به عمر بن خطاب فرمود: سه چیز است که اگر حفظ کنی و به آن عمل نمایی تو را از سایر امور بی نیاز خواهد کرد و اگر به آنها عمل نکنی چیزی غیر از اینها تو را سود نخواهد بخشید. عمر گفت: آن سه چیز چیست؟ فرمود :

«أقامة الحدود على القريب والبعيد، والحكم بكتاب الله في الرضا والسخط، والقسم بالعدل بين الأحمر والأسود؛

اقامه حدود الهی بر دور و نزدیک، قضاوت و حکومت مطابق کتاب خدا در حال رضایت و غضب و سوم تقسیم به عدالت بین سرخ پوست و سیاه پوست .»

عمر گفت: «لُعْمَرِي لَقَدْ أَوْجَزْتَ وَابْلَغْتَ؛ به جان خودم سوگند! که کوتاه و رسا
گفتی.» (۷)

پیام علی علیه السلام به استانداران

از پیام‌ها و نامه‌هایی که حضرت علی علیه السلام در زمامداری خود به والیان
و استانداران مراکز مهم کشور اسلامی می‌فرستاده است به خوبی این حقیقت
آشکار می‌گردد که تمام کوشش آن حضرت این بوده است که حاکمان
و فرمانداران به دستورهای الهی عمل کنند و چنان چه ذره‌ای تخطی می‌کردند،
مورد عتاب و خطاب شدید قرار می‌گرفتند و احياناً از کار برکنار می‌شدند، که
ده‌ها نامه و دستورالعمل برای فرماندهان و استانداران در نهج البلاغه آمده است
که هر کدام دریایی از معرفت و حقایق کشورداری و تأکید و سفارش به رعایت
قانون الهی است. که در این جا تنها به دو نمونه از آنها اشاره می‌کنیم:

1) در نامه‌ای برای «اشعث بن قیس» استاندار آذربایجان می‌نویسد:

«إِنَّ عَمَلَكَ لَيْسَ لَكَ بِطُعْمَةٍ وَلَكِنَّهُ فِي عُنُقِكَ أَمَانَةٌ وَأَنْتَ مُسْتَرَعَا لِمَنْ فَوْقَكَ، لَيْسَ
لَكَ أَنْ تَقْتَاتَ فِي رَعِيَةٍ وَلَا تُخَاطِرَ إِلَّا بِوَثْبِقَةٍ وَفِي يَدَيْكَ مَالٌ مِنْ مَالِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ
وَأَنْتَ مِنْ حُزَانِهِ حَتَّى تُسَلِّمَهُ إِلَيَّ وَلَعَلِّي أَنْ لَا أَكُونَ شَرًّا وُلَا تَيْكَ لَكَ وَالسَّلَامُ؛

و بدان که حکومت، طمع‌ه‌ای برای رزق و خوراک تو نیست بلکه امانت و سپرده
ای در گردن توست و تو نسبت به کسی که بالاتر از توست، مسؤولی. تو را

نمی رسد که در کار رعیت به میل خود رفتار نمایی و نمی رسد که متوجه کار بزرگی شوی، مگر به اعتماد امر و فرمانی که به تو رسیده باشد. در نزد تو مال و دارایی خداوند است و تو خزانه دار اموال خدایی، تا آنها را به من تسلیم نمایی و امید است من بدترین والی ها و فرماندهان برای تو نباشم. والسلام.» (۸)

(2) و در نامه دیگری برای «زیاد بن ابیه» که در بصره نایب عبدالله بن عباس

بوده، می نویسد :

«وَإِنِّي أَقْسِمُ بِاللَّهِ قَسَمًا صَادِقًا لَنْ بَلِّغَنِي أَنَّكَ خُنْتَ مِنْ قِيٍّ الْمُسْلِمِينَ شَيْئًا صَغِيرًا

أَوْ كَبِيرًا لِأَشُدَّنَ عَلَيْكَ شِدَّةً تَدْعُكَ قَلِيلَ الْوَفْرِ ثَقِيلَ الظَّهِرِ ضَيْلَ الْأَمْرِ وَالسَّلَامِ؛

و همانا من به خدا سوگند می خورم، سوگندی راست که اگر مرا خبر رسد تو

در قیئ مسلمانان اندک یا بسیار خیانت کرده ای، چنان بر تو سخت گیرم که

تهیدست بمانی و در هزینه عیالت درمانده شوی و خوار و پریشان حال

گردی.» (۹)

نجاشی (۱۰) در چنگال قانون

عوان بن حکم نقل می کند: روز اول ماه رمضان، نجاشی از خانه خارج شد

و به «ابی سمال اسدی»، که جلو در خانه اش نشسته بود، برخورد کرد، ابی

سمال گفت: هان! نجاشی کجا می روی؟

— به کناسه می روم .

— آیا دوست داری با هم کبابی، که در تنور گذاشته ام، بخوریم؟

— وای بر تو! امروز اول ماه رمضان است؟

— رها کن این حرف ها را، شوال و رمضان ندارد همه ماه ها یکی است، بیا شرابی که به جان روح می بخشد با کباب های بریان شده بخوریم ولذت ببریم . نجاشی که مرد ضعیف النفس وسست ایمان بود از مرکبش پیاده شد و در خانه ابی سمال با هم طعام را خوردند و سپس شرابی نوشیدند. در اواخر روز بود که شراب در آنها اثر بخشید و صدایشان بلند شد. همسایه ابی سمال مردی از شیعیان و اصحاب علی علیه السلام بود، به محضر امام آمد و قصه آن دو را به عرض رسانید. حضرت جمعی را فرستاد خانه آنها را محاصره کردند. ابی سمال که راه های فرار را می دانست از خانه های بنی اسد فرار کرد ولی نجاشی بیچاره که راه را نمی دانست دستگیر شد و او را به محضر امیرالمؤمنین آوردند. در صبحگاه فردای آن روز، امام دستور داد هشتاد ضربه شلاق که حد شراب بود، بر او جاری کردند، بعد هم بیست ضربه دیگر بر او زدند . نجاشی عرض کرد: یا امیرالمؤمنین! من حد شراب را می دانستم، ولی این بیست ضربه اضافی که زدند برای چه بود؟

حضرت فرمود: این شلاق اضافه به خاطر جرأتی بود که بر پروردگارت کردی

و احترام ماه رمضان را شکستی و افطار کردی. (۱۱)

می بینیم که علی علیه السلام در اجرای قانون خدا از شاعر حکومت خود نمی گذرد و حتی تعزیر بی احترامی به ماه رمضان را هم جاری می کند و شفاعت احدی را نمی پذیرد .

پس از آن که حد را بر نجاشی جاری کرد جمعی از طایفه «یمنیه» بر حضرت خشم گرفتند. در میان آنان از همه مهم تر «طارق بن عبدالله» بود. وی بر امیرالمؤمنین علیه السلام وارد شد، گفت: یا علی! گمان نمی کردیم که سرکشان و فرمانبرداران، نزد فرمانروایان عاقل و با فضیلت در مجازات یکسان باشند با آن کار که شما با برادر حارث، یعنی نجاشی کردی دل ما را آتش زدی و کارهایمان را درهم ریختی و ما را به جاده ای کشانیدی که فکر می کنیم که اگر کسی آن راه را برود از آتش جهنم سر در می آورد .

حضرت در پاسخ آنان این آیه قرآن را تلاوت فرمود: **إِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ (۱۲)** ای برادر بنی نهد! آیا نجاشی جز فردی از مسلمانان بود که پرده ای از پرده های الهی را دریده بود؟ و ما حد او را جاری کردیم تا تزکیه شده و از گناه پاک گردد. ای برادر بنی نهد! کسی که مرتکب گناهی شود که موجب حد است و حد بر او اقامه شود، کفاره گناه اوست. ای برادر بنی نهد! همانا خداوند عزوجل در قرآنش می فرماید: **وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَا نُ قَوْمٍ عَلَىٰ آلَا تَعْدِلُوا إِعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ؛ (۱۳)** ملامت قومی موجب نگردد که به عدالت رفتار نکنید. به عدالت رفتار کنید که به تقوا نزدیکتر است پس از این ماجرا

طارق ونجاشی به سوی معاویه رفتند. ولی برخی گفته اند مجدداً به اردوگاه
امیر المؤمنین علیه السلام بازگشتند .

توبیخ فرزند

در مناقب ابن شهر آشوب آمده است: روزی امیر مؤمنان علیه السلام بر
فرزندش، حسن مهمانی وارد شد. حسن بن علی علیه السلام برای پذیرایی از
مهمانش، يك رطل از عسلی که از یمن برای بیت المال آمده بود از قنبر، غلام
پدرش، قرض گرفت و از مهمانش پذیرایی کرد .

هنگامی که امیر المؤمنین علیه السلام خواست عسل ها را تقسیم کند فرمود: ای
قنبر! در این ظرف عسل دست برده شده است؟

قنبر عرض کرد: درست می فرمایید، و آن گاه ماجرای پسرش امام حسن را به
اطلاع رساند، حضرت غضبناك شد و به او فرمود: چرا قبل از تقسیم بیت المال
از آن برداشتی؟

عرض کرد: پدرم! ما هم در آن حقی داریم هر وقت سهم ما را دادی آن را
برمی گردانیم .

امام فرمود: پدرت به فدایت اگر چه تو در آن حق داری اما نباید پیش از سایر
مسلمین از حقت استفاده کنی. اگر ندیده بودم که رسول خدا تو را می بوسید تو

را می زد، بعد در همی به قنبر داد و فرمود: بهترین عسل را تهیه کن و به بیت المال برگردان .

راوی می گوید: به دست علی و دهانه خیگ عسل می نگریستم که قنبر آن را جابه جا می کرد و بعد او را بست، مثل این که علی می گفت: «اللهم اغفرها

للحسن فإنه لا يعرف؛ خدایا حسن را ببخش زیرا او نمی دانست.» (۱۴)

نظیر همین حدیث را عقیل در مجلس معاویه در خصوص امام حسین علیه السلام نقل کرده و از برادرش امیرالمؤمنین علیه السلام تجلیل به عمل آورده است. (۱۵)

توبیخ ابن عباس

از میان نامه هایی که امام علیه السلام برای عمالش نوشته است، میان شارحان نهج البلاغه درباره مخاطب دو نامه، اختلاف نظر وجود دارد؛ بعضی گفته اند: «عبدالله بن عباس» است که از طرف حضرت فرماندار یمن بوده و در آخر هم

به معاویه ملحق شده است. برخی دیگر هم گفته اند: «عبدالله بن عباس»

فرماندار بصره و اهواز و فارس از طرف امام بوده و در بسیاری از جنگ ها

ملازم رکاب حضرت بوده است که بعضی از عبارات های نامه شاهد این

احتمال است؛ مثل :

«فَأَيُّ كُنْتُ أَشْرَكَكَ فِي أَمَانَتِي شِعَارِي وَبِطَانَتِي وَلَمْ يَكُنْ فِي أَهْلِي أَوْتَقَ مِنْكَ فِي نَفْسِي لِمُؤَسَّاتِي وَ. . .» و عبارت: «فَلَمَّا رَأَيْتَ الزَّمَانَ عَلَى ابْنِ عَمَّكَ» و عبارت: «قَلْبَتَ لِأَبْنِ عَمَّكَ» و عبارت: «فَلَا ابْنَ عَمَّكَ أَسَيْتَ».

در رجال کشی آمده است که زهری می گوید از حارث شنیدم: که حضرت علی علیه السلام عبدالله بن عباس را بر بصره حاکم قرار داد. وی همه اموال موجود در بیت المال را که دو میلیون درهم بود برداشت و به مکه فرار کرد. همین که این خبر ناگوار به حضرت رسید، آن نامه شدید اللحن را برای او نوشت. از طرفی شخصیت والا و ارزشمند دینی و علمی عبدالله بن عباس اقتضا ندارد که چنین کاری را انجام داده باشد. در نامه هم نه ذکری از عبدالله بن عباس آمده است و نه از بیت المال بصره. افزون بر اینها در تاریخ آمده است که عبدالله بن عباس تا هنگام شهادت حضرت علیه السلام در پست حکومت بصره باقی بوده است و لذا ابن ابی الحدید می گوید: «من با آن همه فضایل و مناقبی که از ابن عباس سراغ دارم ترجیح می دهم که مخاطب نامه، ابن عباس نباشد.» و سرانجام می گوید: «من نمی توانم اظهار نظر کنم».

در کتاب «دراسات» چنین آمده است: «آنچه به ذهن می رسد این است که عبدالله بن عباس، حبر الامة و از علما و مفسرین اسلام است و محبت او به مولایش امیر المؤمنین و یاریش نسبت به حضرت معروف است پس چطور ممکن است که چنین خیانتی از او صادر شود، با این که می بینیم او همیشه ثناگوی

حضرت بوده است، حتی بعد از شهادت حضرت نزد معاویه از مقام والای امیرالمؤمنین علیه السلام تجلیل به عمل آورده است. و معاویه با این که با پول همه یاران امام علیه السلام را می خریده همان گونه که عبیدالله برادر ابن عباس را خریده بود، اما شنیده نشده که ابن عباس را خریده باشد. لکن آنچه موضوع را حل می کند این است که ابن عباس معصوم نبوده و از طرفی متوجه شده که حکومت علی علیه السلام به زودی به دست دشمنانش قرار می گیرد و می دانست که معاویه با بنی هاشم به ظلم و جور عمل خواهد کرد لذا به ذهن و فکر خودش خواسته است که با بردن بیت المال در آینده خدمتی به یاران علی علیه السلام کرده باشد: *إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي* و انسان برای خود توجیه می کند و کارش را با حيله های شرعی جلوه می دهد. لذا ممکن است مخاطب، عبدالله بن عباس

باشد. اگر چه باز هم این نسبت دادن به وی کار مشکلی است و از طرفی چون این بحث خاصیت عملی ندارد لذا اطاله کلام ضرورتی ندارد. آنچه برای ما مهم است شناخت روش حضرت از این نامه در برقراری عدل و مبارزه با کسائی است که به قانون اسلام به درستی عمل نمی کنند.» (۱۶)

نامه اول حضرت علیه السلام به ابن عباس

«اما بعد! درباره تو به من گزارش شده است که اگر انجام داده باشی پروردگارت را به خشم آورده ای و امامت را عصیان کرده ای و امانت

(فرمانداری) خود را به رسوایی کشانده ای. به من خبر رسیده که تو زمین های آباد را ویران کرده ای و آنچه توانسته ای تصاحب نموده ای و از بیت المال که زیر دستت بوده است به خیانت خورده ای. فوراً حساب خویش را برآیم بفرست و بدان که حساب خداوند از حساب مردم، سخت تر است.» (۱۷)

نامه دوم به ابن عباس

«اما بعد! من تو را شریک در امانتم (حکومت) قرار دادم و تو را صاحب اسرار خود ساختم. من از میان خاندان و خویشاوندانم مطمئن تر از تو نیافتم به خاطر مساوات و یاری و ادای امانتی که در تو سراغ داشتم، اما تو همین که دیدی زمان بر پسر عمویت سخت گرفته و دشمن در نبرد محکم ایستاده، امانت در میان مردم خوار و بی مقدار شده و این امت، اختیار را از دست داده و حمایت کننده ای نمی یابد عهد و پیمانانت را با پسر عمویت دگرگون ساختی و همراه دیگران مفارقت جستی، با کسانی که دست از یاریش کشیدند همصدا شدی و با خائنان نسبت به او خیانت ورزیدی. نه پسر عمویت را یاری کردی و نه حق امانت را ادا نمودی، گویا تو جهاد خود را به خاطر خدا انجام نداده ای. گویا حجت و بینه ای از طرف پروردگارت دریافت نداشته ای و گویا تو با این امت برای تجاوز و غصب دنیایشان، حيله و نیرنگ به کار می بردی و مقصدت این بود که اینها را بفریبی و غنائمشان را در اختیار گیری. پس آن گاه که امکان تشدید خیانت به امت را پیدا کردی تسریع نمودی و با عجله به جان بیت المال آنها افتادی و آنچه در قدرت

داشتی از اموالشان — برای زنان بیوه و یتامشان نگهداری می شد — ربودی،

همانند گرگ گ

رسنه ای که گوسفند زخمی و استخوان شکسته ای را بر باید. سپس آن را با سینه

ای گشاده ودلی خوش به سوی حجاز حمل نمودی، بی آن که در این کار

احساس گناه کنی، تو را پدر مباد، گویا میراث پدر و مادرت را به سرعت به

خانه حمل می کردی. سبحان الله! آیا به معاد ایمان نداری؟ از بررسی دقیق نمی

ترسی؟ ای کسی که در پیش ما از خردمندان به شمار می آمدی! چگونه

خوردنی و آشامیدنی را در دهان فرو می بری در حالی که می دانی حرام می

خوری و حرام می آشامی؟ چگونه با اموال یتام و مساکین و مؤمنان و مجاهدان راه

خدا کنیز می خری و زنان را به همسری می گیری؟ در حالی که می دانی این

اموال را خداوند به آنان اختصاص داده و به وسیله آن مجاهدین بلاد اسلام را

نگهداری و حفظ می نماید، از خدا بترس و اموال آنان را به سویشان باز گردان

که اگر این کار را نکنی و خداوند به من امکان دهد وظیفه ام را درباره تو انجام

خواهم داد و با این شمشیر — که هیچ کس را با آن نزد مگر این که داخل

دوزخ شد — بر تو خواهم زد .

به خدا سوگند! اگر حسن و حسین این کار را کرده بودند هیچ پشتیبانی

و هواخواهی از ناحیه من نداشتند و در اراده من اثر نمی گذاردند تا آن گاه که

حق را از آنها بستانم و ستم های ناروایی را که انجام داده اند دور سازم. به

خداوندی که پروردگار جهانیان است سوگند! اگر آنچه تو گرفته ای برای من حلال بود خوشایندم نبود که آن را برای بازماندگانم به میراث بگذارم. بنابراین دست نگهدار و اندیشه نما! فکر کن به مرحله آخر زندگی رسیده ای، در زیر خاک ها پنهان شده ای و اعمالت به تو عرضه شده در جایی که ستمگر با صدای بلند ندای حسرت را می دهد و کسی که عمر خود را ضایع ساخته درخواست بازگشت می کند ولی راه فرار و چاره مسدود است.» (۱۸)

از برخورد حضرت در این نامه با پسر عمویش که قانون شکنی کرده و به بیت المال خیانت نموده است، کاملاً فهمیده می شود که همه برای امیرالمؤمنین در برابر قانون مساوی بوده اند حتی پسر عمویش را آن چنان مورد توبیخ قرار می دهد که گویی او بیگانه است.

تهدید برادرش عقیل

آن طوری که از تاریخ به دست می آید، عقیل مکرراً برای دریافت حقوق اضافی به امیرالمؤمنین مراجعه می کرده ولی با مخالفت امام علیه السلام مواجه می شده است، یکی از آن موارد، قضیه آهن داغ است، که عقیل در روزگاری که در شام با معاویه روبه رو شد، معاویه — روی هر قصدی که داشت — به عقیل گفت که داستان آهن داغ را برایش نقل کند، و او چنین گفت :

زندگی بر من سخت شده بود، فرزندانم را جمع کردم و به نزد برادرم علی علیه السلام بردم، گرسنگی در قیافه فرزندانم آشکار بود. حضرت به من فرمود: شب

بیا تا چیزی به تو بدهم. شب یکی از فرزندانم دست مرا گرفت و به سوی او برد. پس از نشستن به پسرم دستور داد خارج شود. بعد به من فرمود بگیر. من خیال کردم کیسه ای از طلاست، با حرص و ولع دستم را دراز کردم که ناگهان آهن داغی در دستم گذاشت، به محض آن که آهن را گرفتم او را افکندم و ناله ام بلند شد. به من گفت: مادرت به عزایت گریه کند، این آهنی است که آتش دنیا آن را داغ کرده است، بنابراین من و تو چه خواهیم کرد آن گاه که به زنجیرهای جهنم کشیده شویم؟ بعد این آیه را قرائت کرد: إِذَا الْأَغْلَالُ فِي أَعْنَاقِهِمْ وَالسَّلَاسِلُ يُسْحَبُونَ (۱۹) ای معاویه! پس از آن به من فرمود: «بیش از آنچه خداوند برای تو قرار داده است نزد من نیست.»

عقیل می گوید: پس از نقل جریان، معاویه در تعجب و شگفتی فرو رفت و گفت :

«هَيْهَاتَ، هَيْهَاتَ عَمَّتِ النِّسَاءُ أَنْ يَلِدْنَ مِثْلَهُ؛

هیهات، هیهات دیگر زنان، همانند علی را نخواهند زایید.» (۲۰)

1. حجرات (۴۹) آیه ۱۳ .

2. تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۱۱۰ .

3. نهج البلاغه، نامه ۵۳ .

4. شیخ صدوق، من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۳۷۹، حدیث ۵۷۹۸ .

5. شیخ عباس قمی، سفینه البحار، ج ۱، ص ۶۷۱، حرف سین .
6. صحیح بخاری، به شرح کرمانی، ج ۲۳، ص ۱۸۹، حدیث ۶۲۸۶ و صحیح مسلم، ج ۳، کتاب الحدود، ص ۳۱۵، حدیث ۱۶۸۸ .
7. وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۱۵۶ .
8. نهج البلاغه، نامه ۵ .
9. همان، نامه ۲۰ .
10. نجاشی حارثی، اسم او «قیس بن عمرو» است، او در ایمانش ضعیف بود ولی از کسانی بود که در جنگ صفین برای لشکریان حضرت علی علیه السلام شعر می سرود. «تقی، الغارات، ج ۲، ص ۵۳۳.»
11. ابو اسحاق تقی، الغارات، ج ۲، ص ۵۳۲؛ بحار الانوار، ج ۴۱ ص ۹ .
12. بقره (۲) آیه ۴۹ .
13. مائده (۵) آیه ۸ .
14. ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۲، ص ۱۰۷؛ بحار الانوار، ج ۴۱، ص ۱۱۲ .
15. شرح ابن ابی الحدید، ج ۱۱، ص ۲۵۳ .
16. آیه الله منتظری، دراسات فی ولایة الفقیه، ج ۲، ص ۶۷۷ .
17. نهج البلاغه، نامه ۴۰ .

18. همان ، نامه ۴۱ .

19. غافر (۴۰) آیه ۷۱ .

20. شرح ابن ابی الحدید، ج ۱۱، ص ۲۵۳ .

عدالت در رعایت حقوق مردم

همان طوری که استقرار نظام يك جامعه بستگی به مساوات و اجرای قانون دارد، رضایت عموم يك ملت نیز بستگی به احترام به حقوق آحاد مردم دارد. در شرایطی افراد يك ملت راضی هستند و با حکومت همراهند که ببینند سردمداران آن حکومت با چه دیدی به آنان می نگرند، آیا با چشم بردگی و استعمار و استثمار یا با دید احترام و صاحب حق؟ آیا برخورد و رفتار مسؤولان حکومتشان با آنان همچون رفتار مولا با غلام و برده اش می باشد یا چون امین صالح و خدمت گزار؟

بدون هیچ تردیدی اسلام بیش از هر مکتب و آیینی به حقوق مردم احترام گذاشته و حکام کشور را خدمت گزارانی بیش قرار نداده است. مکتب حیات بخش اسلام همه مسؤولان کشور را اعم از رئیس، وزیر، استاندار، فرماندار، بخشدار و همه دست اندرکاران يك نظام، جزیی از ملت دانسته که نمایندگان و خدمت گزاران آن ملت می باشند، زیرا حکومت از دیدگاه اسلام يك هدف نیست، بلکه وسیله ای برای خدمت به مسلمانان و افراد تحت پوشش آن می باشد، بدون هیچ گونه درخواست و توقعی که با دقت در سیره پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و آیین

مملکت داری علی علیه السلام این حقیقت آشکار می گردد ما در دنباله همین بحث به برنامه علی علیه السلام پیرامون احترام به حقوق مردم اشاره می کنیم .

علی علیه السلام و احترام به حقوق مردم

دوران حکومت پنج ساله امام علی علیه السلام نشان می دهد که آن بزرگوار چه احترامی به حقوق مردم قائل بود که هر کس - ولو مخالف علی علیه السلام - تحت تأثیر و اعجاب قرار می گیرد. وی انسان را بزرگ می شمارد و در همه زمینه ها حقوق انسانی را پاس می داشت. همه تلاش هایی که آن بزرگوار در جهت برپایی عدالت داشت به خاطر رشد انسان و تعالی او بود. عظمت این نگرش و دیدگاه، وقتی به درستی مشخص می شود که سیره امام علی علیه السلام را در احترام به حقوق مردم با دیدگاه های دیگر سیاستمداران و دانشمندان غیر مسلمان، مقایسه کنیم؛ مثلاً «ژان ژاک روسو» می نویسد :

«فیلون» (حکیم یونانی اسکندرانی در قرن اول میلادی) نقل می کند که:

«کالیگولا» امپراتور خونخوار روم می گفته است: همان طور که چوپان طبیعتاً

بر گله های خود برتری دارد، رهبران هر ملتی هم ذاتاً بر زیردستان خویش

تفوق دارند و از استدلال خود نتیجه گرفته است که: آنها نظیر خدایان، ورعایا

نظیر چارپایان می باشند.» (۱)

در روزگار اخیر هم این نظریه کهن، احیا شده است، چنان که باز «روسو» می نویسد :

«گرسیوس (رجل سیاسی و تاریخ نویس هلندی که در زمان لویی سیزدهم در پاریس به سر می برد و در سال ۱۶۲۵ میلادی کتابی به نام «حق جنگ و صلح» نوشته است) قبول ندارد که قدرت رؤسا فقط برای آسایش زیردستان، ایجاد شده است. وی برای اثبات نظریه خود، وضعیت غلامان را شاهد می آورد و نشان می دهد که بندگان برای راحتی اربابان هستند نه اربابان برای راحتی بندگان ...

«توماس هوبز» نیز همین نظر را دارد، به گفته این دو دانشمند: «نوع بشر از گله هایی چند تشکیل شده که هر يك برای خود رئیسی دارند که آنها را برای خوردن، پرورش می دهد.» (۲)

نظریه فلسفی «هوبز» در حقوق سیاسی این است که حکمران، تجسم دهنده شخص مردم است و هر کاری که بکند مثل این است که خود مردم کرده اند،

چنان که می گوید :

«نباید پنداشت که وجود این آزادی (آزادی فرد در دفاع از خود) قدرت حکمران

را بر جان و مال مردم از میان می برد یا از آن می کاهد، چون هیچ کار

حکمران با مردم، نمی تواند ستمگری خوانده شود، زیرا تجسم دهنده شخص

مردم است، کاری که او بکند مثل آن است که خود مردم کرده اند، حقی نیست

که او نداشته باشد وحدّی که بر قدرت او هست از آن لحاظ است که بنده خداست و باید قوانین طبیعت را محترم بشمارد. ممکن است – و اغلب پیش می آید – که حکمران، فردی را بی گناه از بین ببرد، اما نمی توان گفت به او ستم کرده است....» (۳)

تأملی کوتاه در سخنان این دانشمندان غربی، نشان می دهد که در فلسفه سیاسی آنان هیچ جایی برای مردم نیست، بلکه آنان گوسفندانی هستند که حاکم می تواند هرگونه ظلم و ستمی بر آنها روا دارد. از دیدگاه اینان، شخصیت انسان، از چارپایان نیز پایین تر و کم ارزش تر است. و حال آن که در حکومت علی علیه السلام، که از اسلام ناب محمدی سرچشمه می گیرد، احترام به حقوق مردم و عزیز داشتن آحاد جامعه در هر لباس و پستی که باشند بسیار رعایت شده و کوچک ترین استخفافی به چشم نمی خورد.

علی علیه السلام در شهر انبار

در حدیث آمده است آن گاه که امام علی علیه السلام از مدینه به سوی شام می آمد وارد شهر انبار – که مردمش ایرانی بودند – شد، کدخدایان و کشاورزان ایرانی خرسند بودند که خلیفه و مولای محبوبشان از شهر آنها عبور می کند به استقبالش شتافتند و به خاطر امام مسلمین از مرکب پیاده شدند و با سرعت به سوی او شتافتند، عبارت نهج البلاغه این است: «فَتَرَجَّلُوا لَهُ وَاشْتَدُّوا بَيْنَ يَدَيْهِ؛ پیاده شدند و جلو امام دویدند.» احتمال دارد که وقتی امام سوار بر مرکب شد

وبه راه افتاد آنها در جلو مرکب علی علیه السّلام شروع کردند به دویدن. علی

علیه السّلام آنها را طلبید و پرسید: «ما هذا الذي صنعتُموه؟ چرا می دوید؟ این

چه کاری است که می کنید؟»

گفتند: این آداب و رسومی است که بین ما معمول است که نسبت به امرا و افراد

مورد احترام خود می کنیم .

امام فرمود :

«والله ما يَنْفَعُ بهذا أَمْرًاؤُكُمْ وَإِنَّكُمْ لَتَشْفُونَ به علی أَنْفُسِكُمْ فِي دُنْيَاكُمْ وَتَشْفُونَ به

فِي آخِرَتِكُمْ وَمَا أَخْسَرَ الْمَشَقَّةَ وَرَاءَ هَا الْعِقَابُ وَأَرْبَحَ الدَّعَاةَ مَعَهَا الْأَمَانُ مِنَ النَّارِ؛

به خدا سوگند! با این کار زمام داران شما بهره مند نمی شوند و شما را دنیا به

رنج می اندازد و در آخرت به شقاوت می کشاند و چه زیانبار است مشقتی که

پشت سر آن مجازات الهی باشد و چه پر سود است آرامشی که با آن امان از

عذاب دوزخ باشد.»(۴)

در قضیه برخورد امام با مردم شهر انبار امام علیه السّلام نه تنها خود چنین

بود، بلکه در سخنانی که با اصحاب خود داشت و همچنین بخش نامه هایی که به

استاندارانش می نوشت به این حقیقت کاملاً اشاره می کند و آنها را به احترام

و رعایت حقوق مردم موظف می سازد، چنان که در خطبه ای و به یارانش در

صفین می فرماید :

«أَمَّا بَعْدُ فَقَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِي عَلَيْكُمْ حَقًّا بَوْلَايَةِ أَمْرِكُمْ وَلَكُمْ عَلَيَّ مِنَ الْحَقِّ مِثْلُ الَّذِي

لِي عَلَيْكُمْ، وَالْحَقُّ أَوْسَعُ الْأَشْيَاءِ فِي التَّوَاصُفِ وَأَضْيَقُهَا فِي التَّنَاصُفِ لَا يَجْرِي

لِأَحَدٍ إِلَّا جَرَى عَلَيْهِ وَلَا يَجْرِي عَلَيْهِ إِلَّا جَرَى لَهُ؛

خداوند برای من به موجب این که ولی امر و حکمران شما هستم حقی بر شما

قرار داده است و برای شما نیز بر من به همان اندازه حق است که از من بر

شما. همانا حق برای گفتن، وسیع ترین میدان ها و برای عمل و انصاف دادن،

تنگ ترین میدان هاست. حق به سود کسی جریان نمی یابد مگر آن که به زیان

او نیز جاری می گردد و حقی از دیگران بر عهده اش ثابت می شود و بر زبان

کسی جاری نمی شود و کسی را متعهد نمی کند، مگر این که به سود او نیز

جاری می گردد و دیگران را درباره او متعهد می کند.» (ه)

چنان که می بینید در این بیان امام علیه السلام ، سخن از خدا و حق و عدالت

و تکلیف و وظیفه است، اما نه به این شکل که خداوند به بعضی از مردم فقط حق

اعطاء فرموده و آنها را تنها در برابر خود مسؤول قرار داده است و برخی دیگر

را از حقوق محروم کرده آنان را در مقابل خود و صاحبان حقوق، بی حد

و نهایت، مسؤول قرار داده است و در نتیجه عدالت و ظلم، میان حاکم و محکوم،

مفهوم نداشته باشد. در همان خطبه می فرماید:

«وَلَيْسَ أَمْرٌ وَإِنْ عَظُمَتْ فِي الْحَقِّ مَنْزِلَتُهُ وَتَقَدَّمَتْ فِي الدِّينِ فَضِيلَتُهُ بِفَوْقِ

أَنْ يُعَانَ عَلَى مَا حَمَلَهُ اللَّهُ مِنْ حَقِّهِ؛

هیچ کس هر چند مقام و منزلتی بزرگ و سابقه ای درخشان در راه حق و خدمت به دین داشته باشد در مقامی بالاتر از همکاری و کمک به او در ادای وظایفش نمی باشد و هیچ کس هم هر اندازه مردم او را کوچک بشمارند و چشم ها او را خرد بینند، در مقامی پایین تر از همکاری و کمک رساندن و کمک گرفتن نیست.» (۶)

و در ادامه می فرماید :

«فَلَا تُكَلِّمُونِي بِمَا تُكَلِّمُ بِهِ الْجَبَّارَةَ وَلَا تَتَحَقَّقُوا مِنِّي بِمَا يُتَحَقَّقُ بِهِ عِنْدَ أَهْلِ الْبَادِرَةِ وَلَا تُخَالِطُونِي بِالْمُصَانَعَةِ وَلَا تَنْظُنُوا بِي إِسْتِقَالًا فِي حَقِّ قِيلَ لِي وَلَا التِّمَاسَ اعْظَامَ لِنَفْسِي فَإِنَّهُ مَنْ اسْتَنْقَلَ الْحَقَّ أَنْ يُقَالَ لَهُ أَوْ الْعَدْلَ أَنْ يُعْرَضَ عَلَيْهِ كَانَ الْعَمَلُ بِهِمَا أَثْقَلَ عَلَيْهِ فَلَا تَكْفُوا عَنْ مَقَالَةٍ بِحَقِّ أَوْ مَشُورَةٍ بِعَدْلِ؛

با من آن سان که با جباران و ستمگران سخن می گویند، سخن نگویند، القاب پر طنطنه برایم به کار نبرید، آن ملاحظه کاری ها و موافقت های مصلحتی که در برابر مستبدان اظهار می دارند، در برابر من اظهار مدارید، با من به سبک باز شکاری معاشرت نکنید، گمان مبرید که اگر به حق، سخنی به من گفته شود بر من سنگین آید و یا از کسی بخواهم مرا تجلیل و تعظیم کند که هر کس شنیدن حق یا عرضه شدن عدالت بر او ناخوش و سنگین آید، عمل به حق و عدالت بر او سنگین تر است، پس از سخن حق یا نظر عادلانه خودداری نکنید.» (۷)

در رهنمودهای امام علی علیه السلام به حقوق واقعی توده مردم و موقع شایسته و ممتاز آنها در برابر حکمران و این که مقام واقعی حکمران، امانتداری و نگهبانی مردم است، سخت توجه شده است؛ فی المثل در بخش نامه ای که برای مأمورین جمع آوری مالیات نوشته است، پس از چند موعظه و تذکر می فرماید :

«فَانصِفُوا النَّاسَ مِنْ أَنْفُسِكُمْ وَاصْبِرُوا لِحَوَائِجِهِمْ فَإِنَّكُمْ خُزَّانُ الرَّعِيَّةِ وَوُكَلَاءُ الْأُمَّةِ وَسُفْرَاءُ الْأَئِمَّةِ؛

به عدل و انصاف، رفتار کنید، به مردم درباره خودتان حق بدهید، پر حوصله باشید و در برآوردن حاجت های مردم، تنگ حوصلگی نکنید که شما گنجوران و خزانه داران رعیت، و نمایندگان ملت و سفیران حکومتید.» (۸)

در فرمان معروف، خطاب به مالک اشتر می نویسد :

«وَاشْعِرْ قَلْبَكَ الرَّحْمَةَ لِلرَّعِيَّةِ وَالْمُحَبَّةَ لَهُمْ وَاللُّطْفَ بِهِمْ وَلَا تَكُونَنَّ عَلَيْهِمْ سَبْعًا ضَارِيًا تَعْتَنِمُ أَكْلَهُمْ، فَإِنَّهُمْ صِيْفَانُ: إِمَّا أَخٌ لَكَ فِي الدِّينِ أَوْ نَظِيرٌ لَكَ فِي الْخَلْقِ؛

در قلب خود، مهربانی و محبت و لطف به مردم را بیدار کن، مبادا مانند یک درنده که دریدن و خوردن را فرصت می شمارد، رفتار کنی که مردم تو یا مسلمانند و برادر دینی تو و یا غیر مسلمانند و انسانی مانند تو.» (۹)

در بخش نامه های علی علیه السلام به فرمانداران و حاکمان شهرها و مناطق، حساسیت عجیبی نسبت به عدالت و مهربانی به مردم و محترم شمردن شخصیت

و حقوق آنان مشاهده می شود که برآستی عجیب است؛ مثلاً در نهج البلاغه سفارش نامه ای برای کسانی که مأمور جمع آوری زکات بودند، آمده است که اختصاصی نبوده بلکه صورت عمومی داشته است. سید رضی می گوید: «ما این نامه را در این جا می آوریم تا دانسته شود که علی علیه السلام حق و عدالت را چگونه بپا می داشت و چگونه در کارها بزرگ و کوچک، آن را منظور می داشت. دستورها این است :

«برو بر اساس تقوای خدای یگانه، مسلمانی را مترسان، طوری رفتار مکن که از تو کراهت داشته باشد، بیشتر از حقی که به مال او تعلق گرفته است از او مگیر، وقتی که بر قبیله ای که بر سر آبی فرود آمده اند وارد شدی تو هم در کنار آن آب، فرود آی، بدون آن که به خانه های مردم داخل شوی، با تمام آرامش و وقار، نه به صورت یک مهاجم، بر آنان وارد شو و سلام کن و بر آنها درود بفرست، سپس بگو: بندگان خدا! مرا ولیّ خدا و خلیفه او فرستاده است که حق خدا را از اموال شما بگیرم، آیا حق الهی در اموال شما هست یا نه؟ اگر گفتند: نه، بار دیگر مراجعه نکن، سخنشان را بپذیر و قول آنها را محترم بشمار، اگر فردی جواب مثبت داد او را همراهی کن بدون آن که او را بترسانی و یا تهدید کنی؛ هر چه زر و سیم داد بگیر، اگر گوسفند یا شتر دارد که باید زکات آنها را بدهد بدون اجازه صاحبش داخل شتران یا گوسفندان شو که بیشتر آنها

از اوست. وقتی که داخل گله شتر یا رمه گوسفندی شدی به عنف و شدت

و جابرانه داخل مشو.» (۱۰)

از آنچه که گذشت به خوبی فهمیده می شود که آن امام بزرگ تا چه حدی به

رعایت حقوق مردم و احترام به آنان بر اساس قسط و عدل پای بند بوده

است. (۱۱)

1. قرارداد اجتماعی، ص ۳۷ .

2. همان ، ص ۳۸ .

3. خداوندان اندیشه سیاسی .

4. نهج البلاغه، کلمات قصار ۳۷ .

5. همان ، خطبه ۲۱۶ .

6. همان .

7. همان .

8. همان، نامه ۵۱ .

9. همان، نامه ۵۳ .

10. همان ، نامه ۲۵ .

11. اقتباس از: مرتضی مطهری، سیری در نهج البلاغه، ص ۱۱۸ — ۱۳۵ .

بخش سوم

سیاست علی (ع)

علی (ع) فرمود :

«اگر نشنیده بودم از رسول خدا که می فرمود: همانا مکر و خدعه و خیانت در

آتش است من از همه عرب، مکارتر بودم.» (۱)

«بحار الانوار، ج ۴۱، ص ۱۰۹»

چگونگی تدبیر امور جامعه، در جنبه های مختلف زندگی بشر، مسأله ای است که همه دانشمندان و فرزندگان، در راه آن تلاش کرده و می کنند. سرآغاز چنین تلاشی، همزاد پیدایش انسان ها بر روی زمین است چرا که هر جا افرادی گرد هم آیند، تدابیری در جهت اداره صحیح و بایسته آنان نیز ضروری است. دیرینه ترین اسناد مکتوبی هم که از فیلسوفان سیاسی همچون سقراط، افلاطون، ارسطو و دیگر متفکران پیش از میلاد به دست ما رسیده است نشان می دهد که سیاست و آیین کشورداری برای آنان هم بسیار پر اهمیت تلقی می شده است. (۲) این قرائن، آشکارا حکایت از این می کند که انسان، همیشه در پی آن بوده است که از میان مباحث علمی، بهترین شیوه حکومت را بیابد و در میدان عمل، الگوهای سیاسی را بشناسد. اما با تأسف باید گفت که هر جا انسان رابطه خود را با آسمان قطع کرده و از وحی بریده است، در راه کسب این مقصود، ناکام مانده

است؛ حتی تلاش های مردان صادقی که جدا از دستورات الهی در صدد تدبیر امور جامعه بوده و به موفقیت های ظاهری هم دست یافته اند، در واقع شکست خورده اند، زیرا تلاش هایشان با فلسفه آفرینش و هدف خلقت انسان، ناسازگار بوده است، چون ف

لسفه حکومت در يك نظام ارزشی این است که انسان ها در سایه امنیت و رفاه و نظم به رشد و فلاح برسند و با عمل به وظیفه به پیشگاه حق، تقرّب جویند نه این که پروار شوند .

ولی تاریخ گواه است که در برهه ای از زمان، در سرزمین پهناور اسلامی، مردی ظهور کرد که با مدد جستن از قرآن و سیره پیامبر اسلام، الگوی تمام عیاری از سلوك سیاسی را به جهانیان عرضه کرد. پس از پیامبر (ص) که همه چیز فدای مصلحت اندیشی و منفعت طلبی شده بود و معیارها دگرگون گشته بود، کردار سیاسی این امام سترگ، يك بار دیگر پژوهشگران و ملکتوتی پیامبر را در گستره گیتی طنین انداز کرد و همگان را به معیارهای حق، فراخواند .

این شیوه سیاست مداری از آن روزگار تا به امروز، برای همه حق پرستان، الگوی جامع و کاملی است. ما در این فراز از بحث، برآنیم تا گوشه ای از ویژگی های این روش سیاسی را بازگوییم و موضع گیری اش را در مقابله با نیروهای دغل باز، نادان و پیمان شکن بیان نماییم .

« 1. لولا أُنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ (ص) يَقُولُ: إِنَّ الْمَكْرَ وَالْخَدِيعَةَ وَالْخِيَانَةَ فِي النَّارِ لَكُنْتُ أَمَكْرُ الْعَرَبِ ».

2. برای اطلاع بیشتر ر . ك: سیاست، ارسطو، ترجمه حمید عنایت، ص ۱۰۰ - ۱۵۴؛ خداوندان اندیشه سیاسی، مایکل. ب. فاستر، ترجمه جواد شیخ الاسلامی، ج ۱، بخش افلاطون و ارسطو .

معنای لغوی سیاست

اساساً ابهام زدایی از واژگان - خصوصاً واژگانی که خود را چند پهلو نشان می دهند و یا تحریف شده اند - نقش مهمی در گره گشایی از مباحث دارد؛ از این رو پیش از پرداختن به سلوك سیاسی امام علی (ع)، لازم است که واژه سیاست را از دیدگاه لغت شناسان بزرگ، معنا کنیم: (۱) کلمه سیاست از ریشه «سَاسَ، يَسُوسُ و سَوَّسَ» گرفته شده است که به معنای تربیت و نیز سرپرستی امور است، همچنین به معنای اهلی کردن چهار پایان نیز آمده است. (۱) اسم فاعل آن، «سائس» و جمعش «ساسه» است .

(2) در اقرب الموارد آمده است :

«السِّيَاسَةُ إِسْتِصْلَاحُ الْخَلْقِ بِإِرْشَادِهِمْ إِلَى الطَّرِيقِ الْمُنْجِي فِي الْعَاجِلِ وَالْآجِلِ؛

سیاست، یعنی اقدام به اصلاح و هدایت مردم به راهی که در دنیا و آخرت موجب

نجاتشان شود.» (۲))

وسپس ادامه می دهد که :

«السِّيَاسَةُ الْمَدْنِيَّةُ، تَدْبِيرُ الْمَعَاشِ مَعَ الْعُمُومِ عَلَى سُنَنِ الْعَدْلِ وَالْإِسْتِقَامَةِ؛

سیاست کشورداری، یعنی تنظیم زندگی و معیشت مردم بر اساس قسط

وعدالت.» (۳)

(3) ابن اثیر می گوید: در حدیث آمده است :

«كَانَتْ بَنُو إِسْرَائِيلَ تَسُوسِهِمْ أَنْبِيَائُهُمْ تَتَوَلَّى أُمُورَهُمْ كَمَا تَفْعَلُ الْأُمَرَاءُ وَالْوُلَاةُ

بِالرَّعِيَّةِ، وَالسِّيَاسَةُ، الْقِيَامُ عَلَى شَيْءٍ بِمَا يُصْلِحُهُ؛

بنی اسرائیل را انبیاءشان سیاست می کردند، یعنی متولی امر حکومت آنان،

فرستادگان خدا بودند نظیر آنچه امرا و حکام با رعیت می کنند، پس سیاست،

یعنی قیام بر چیزی که صلاح است انجام دهد.» (۴)

معنای سیاست در کلام ابن اثیر این است که سیاست مدار در جهت احقاق حق،

ابطال باطل، اجرای عدالت و دعوت جامعه به صلاح، تلاش کند .

(4) در مجمع البحرین آمده است :

«وَفِي وَصْفِ الْأَئِمَّةِ أَنْتُمْ سَاسَةُ الْعِبَادِ وَفِي الْحَدِيثِ الْإِمَامُ عَارِفٌ بِالسِّيَاسَةِ وَفِيهِ ثُمَّ

فَوَضَّ إِلَى النَّبِيِّ أَمْرَ الدِّينِ وَالْأُمَّةِ لِيَسُوسَ عِبَادَهُ. كُلُّ ذَلِكَ مِنْ سُسْتِ الرَّعِيَّةِ

سیاسة: امرتها ونهيتها.... والسياسة القيام على الشيء بما يصلاحه؛

در وصف امامان (ع) آمده است: «، شما اداره کننده امور دنیای مردم هستید و در

حدیث است: امام عارف به سیاست است و در حدیث دیگر آمده: پس از آن، امر

دین و امت به پیامبر و اگذار گردید تا بندگان خدا را اداره کند... سیاست، یعنی

قیام بر چیزی به آنچه صلاح و در جای مناسب او است.» (ه)

(5) لسان العرب هم به همین مضمون سیاست را معنا کرده است و می گوید :

«سیاست یعنی قیام بر چیزی بر آنچه صلاح آن چیز است، بنابراین اگر قیام بر

اصلاح و اجرای عدالت و احقاق حق و ابطال باطل نباشد آن سیاست نیست بلکه

نیرنگ است. بعد نتیجه می گیرد هر کس به کار مردم و اداره جامعه به روش

خوب قیام کند بحق سیاست مدار است، و الا جبار و متکبر است.» (6)

غرض از بررسی واژگانی کلمه «سیاست» این بود که معنا و مفهوم درست این

کلمه را یادآوری کنیم، زیرا که در طول تاریخ، نیرنگ بازان، در جایی که

منافعشان اقتضا می کرده، واژه ها را از معانی اصلی خود، تهی و معانی

مخالف را جایگزین آنها کرده اند. درباره واژه های «دیانت» و «سیاست»

همین خیانت، تحقق یافته است؛ یعنی از همان صدر اسلام - خصوصاً پس از

رحلت پیامبر طراران و فریب کاران، تبلیغ کردند که «سیاست»، یعنی فریب

و نیرنگ و دروغ و خیانت؛ و «دیانت» یعنی پرهیز از سیاست و حکومت

و پرداختن به امور عبادی. استدلال آنان این بود که بدون دروغ و نیرنگ، نمی

توان سرزمینی را اداره کرد و در معاملات سیاسی فعالانه شرکت جست و حال

آن که دیانت، چنین روش هایی را نمی پذیرد .

پس از این ریشه یابی لغوی، اکنون نظری به سلوك سياسى امام على (ع) مى
افکنیم تا مصداق واقعى این تعريف را به روشنى بباییم .

1. المنجد .

2. شرتونى، اقرب الموارد ذیل کلمه «سَوَسَ» .»

3. همان .

4. ابن اثیر، النهاية، ج ۲، ص ۴۲۱ .

5. طریحی، مجمع البحرین، ج ۴، ص ۷۸ .

6. ابن منظور، لسان العرب، ج ۲، ص ۲۳۹ .

سلوك سياسى على (ع) پیش از خلافت

مقصود ما از دوران پیش از خلافت، همان بیست و پنج سالی است که امام از
حق خود، محروم گشته و خانه نشین شده، بود. در این دوران، امام على (ع)
غیر از فعالیت های مختلفی که در زمینه های علمی، تربیتی، عبادی و....
داشت؛ کردارهای سیاسی نمونه ای هم از خود نشان داد. نخ ست این که در
همان آغاز شروع فتنه به بیان های گوناگون برتری و شایستگی خود را برای
خلافت، اظهار داشت و فرمود :

«ای گروه مهاجر! حکومتی را که حضرت محمد، اساس آن را پی ریزی کرد، از دودمان او خارج نسازید و وارد خانه های خود نکنید. به خدا سوگند، خاندان پیامبر به این کار سزاوارترند، زیرا در میان آنان کسی است که به مفاهیم قرآن و فروع و اصول دین، احاطه کامل دارد و به سنتها ی پیامبر گرامی آشناست و می تواند جامعه اسلامی را به خوبی اداره کند و جلو مفسد را بگیرد و غنائم را عادلانه میان آنان قسمت کند، با وجود چنین فردی نوبت به دیگران نمی رسد، زنهار، از هوا و هوس پیروی کنید که از راه خدا گمراه شوید و از حقیقت دوری می گزینید.» و در بیان دیگر فرمود :

«من در حیات پیامبر و هم پس از مرگ او به مقام و منصب او سزاوارترم، من وصی و وزیر و گنجینه اسرار مخزن علوم او هستم، من صدیق اکبر و فاروق اعظم، من نخستین فردی هستم که به او ایمان آورده و او را در این راه تصدیق نموده ام، من استوارترین شما در جهاد با مشرکان و اعل م شما به کتاب و سنت پیامبر، آگاهترین شما به فروع و اصول دین و فصیح ترین شما در سخن و قوی ترین و استوارترین شما در برابر ناملازمات هستم، چرا در این میراث، با من به جنگ و نزاع برخاستید. (۲)»

و دیگر این که: امیر مؤمنان علی (ع) در باز ستاندن حق خویش تنها به پند و اندرز و تذکر و یادآوری اکتفا نکرد، بلکه بنا به نوشته بسیاری از تاریخ نویسان در برخی از شب ها همراه دخت گرامی پیامبر و نوردیدگان خود حسنین با

سران انصار تماس برقرار کرد تا خلافت را به مسیر واقعی خود بازگرداند، ولی متأسفانه پاسخ مساعدی از آنان دریافت نکرد و آنان عذر آوردند که اگر علی پیش از دیگران به فکر خلافت افتاده بود و از ما تقاضای بیعت می کرد ما هرگز او را رها نکرده و با دیگری بیعت نمی کردیم! اما چه کنیم که کار از کار گذشته و ما با دیگری دست بیعت داده ایم .

امیر مؤمنان در پاسخ آنان گفت: آیا صحیح بود که من جسد مطهر پیامبر را در گوشه خانه ترك می کردم و به فکر خلافت و رأی گیری می افتادم. دخت گرامی پیامبر در تأیید سخنان حضرت فرمود: علی به وظیفه خود از دیگران آشناتر است، حساب این گروه که علی را از حق خویش بازداشت ه اند با

خداست.»(۳)

با این اسناد و مدارك روشن است که امام، در مقابل غصبِ خلافت، بی تفاوت نبود. ولی تلاش های آن حضرت برای بازگرداندن مسیر حکومت اسلامی به جایگاه واقعی خود، در اولین گام، نتیجه ای نداد .

برخی که می پندارند امام می توانست با کمک یارانش، به قیام مسلحانه بپردازد، از يك اصل مهم و اساسی که همان «وحدت جامعه اسلامی» است، غافلند. اما حضرت به این مطلب بسیار معتقد بود و بر آن مصرانه پافشاری می کرد؛ چنان که می فرماید :

«إِنَّ اللَّهَ لَمَّا قَبِضَ نَبِيَّهٖ اسْتَأْثَرَتْ عَلَيْنَا قَرِيْشٌ بِالْأَمْرِ وَدَفَعْنَا عَنْ حَقِّ مَنْ أَحَقُّ بِهِ
مِنَ النَّاسِ كَاقَّةٍ فَرَأَيْتُ أَنَّ الصَّبْرَ عَلَى ذَلِكَ أَفْضَلُ مِنْ تَفْرِيقِ كَلِمَةِ الْمُسْلِمِينَ وَسَقَاكَ
دِمَائِهِمْ وَالنَّاسُ حَدِيثُوا عَهْدٍ بِالْإِسْلَامِ وَالِدِينِ يُمَخَّضُ مَخْضَ الرَّطْبِ يُفْسِدُهُ أَوْلَى
وَهُنَّ وَيَقْلِبُهُ أَقْلُ خَلْقٍ؛

هنگامی که خداوند پیامبر خود را قبض روح کرد، قریش با خودکامگی، خود را
بر ما مقدم داشتند و ما را از حق خود بازداشتند، من دیدم که در برابر این کار،
صبر از ایجاد شکاف و تفرقه میان مسلمین و ریختن خون آنان بهتر است، زیرا
مردم، تازه اسلام را پذیرفته بودند و دین، مانند مشک پر از شیری است که کف
کرده باشد و کمترین سستی آن را فاسد می سازد و کمترین وضعیف ترین افراد،
آن را وارونه می کند.» (۴)

و در جای دیگر می فرماید :

.....«إِيْمُ اللَّهِ لَوْلَا مَخَافَةُ الْفُرْقَةِ بَيْنَ الْمُسْلِمِينَ وَأَنْ لَا يَعُوْدَ الْكُفْرُ وَيَبُوْرَ الدِّيْنَ لَكُنَّا
عَلَى غَيْرِ مَا كُنَّا عَلَيْهِ...»؛

سوگند به خدا! اگر بیم اختلاف در بین مسلمانان نبود و ترس از این نبود که
دوباره کفر و بت پرستی به جامعه اسلامی باز گردد و دین، نابود شود، وضع ما
غیر از این بود که اکنون می بینید.....» (۵)

وقت دیگر هم، هنگامی که فاطمه زهرا (س) او را به قیام علیه حکومت ابوبکر
دعوت کرد همین که صدای «أَشْهَدُ أَنْ مُحَمَّدًا رَسُوْلُ اللَّهِ» از مؤذن شنیده شد،

فرمود: «یا فاطمه، آیا می خواهی این صدا خاموش شود؟، فاطمه گفت: خیر، بلکه می خواهم این نام بماند. فرمود: پس صبر کن، همان که گفتم؛ یعنی اگر

قیام کنم این صدا هم از بین می رود.» (۷)

از آنچه که گذشت چنین برمی آید که امام، سلوك سیاسی اش مبتنی بر معیارهای حق بود و هیچ چیز را جز از راه حق نمی پذیرفت، حتی هنگامی که عبدالرحمان بن عوف در شورا، به او پیشنهاد داد که اگر به قرآن و سنت پیغمبر و اجتهاد شیخین (ابوبکر و عمر) عمل کنی با تو بیعت می کن م که خلیفه مسلمانان بشوی آن امام بزرگوار می توانست در ظاهر موافقت کند و حکومت اسلامی را بگیرد و بعد هم به اجتهاد و رأی خود عمل کند، اما علی حکومت را برای خود نمی خواهد، بلکه برای بقای صداقت و پاکی می خواهد تا راستی و حق و عدالت بماند. از این رو به عبدالرحمان فرمود: به کتاب خدا و سنت رسولش عمل می کنم، اما به اجتهاد شیخین نه، اگر علی جواب رد نمی داد، یازده سال زودتر به حکومت می رسید، اما علی، هدفش رسیدن به حکومت نبود، بلکه عمل به حق و رفتار بر طبق موازین شرع بود .

علی (ع) کسی نبود که برای رسیدن به حکومت از راه کج وارد شود و کجی را عقل و درایت و کیاست بداند، اگر تمام دنیا را به کام علی می ریختند تا لختی به انحراف برود ممکن نبود، و این روند را ادامه داد تا در زمان خلافتش در ذیل

خطبه ای که داستان «عقیل و آهن تفتیده» را ب ازگو می کند به این حقیقت

اشاره دارد آنجا که می فرماید :

«وَاللّٰهُ لَوْ اَعْطَيْتُ الْاَقَالِيْمَ السَّبْعَةَ بِمَا تَحْتَ اَفْلَاكِهَا عَلٰى اَنْ اَعْصِيَ اللّٰهَ فِي نَمَلَةٍ

اَسْلُبُهَا جَلْبَ شَعِيْرَةٍ مَا فَعَلْتُهُ؛

به خدا سوگند اگر هفت اقلیم با آنچه در زیر آسمان هاست به من دهند تا خداوند

را در گرفتن پوست جوی از دهان مورچه ای نافرمانی کنم هرگز نخواهم

کرد.»

و در دنباله اش فرمود :

«وَإِنَّ دُنْيَاكُمْ عِنْدِي لَأَهْوَنُ مِنْ وَرَقَةٍ فِي فَمِ جَرَادَةٍ تَقْضُمُهَا مَا لِعَلِيٍّ وَلِنَعِيمٍ يَفْنَى ،

وَلَذَّةٍ لَا تَبْقَى نَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنْ سُبَاتِ الْعَقْلِ وَقُبْحِ الزَّلَّلِ وَبِهِ نَسْتَعِينُ؛

همانا این دنیای شما از برگ جویده ای که در دهان ملخی باشد نزد من خوارتر

وبی ارزش تر است. علی را با نعمت های فناپذیر و لذت های نابودشدنی دنیا

چه کار! از خواب رفتن عقل و لغزش های قبیح به خدا پناه می برم و از او یاری

می جویم.» (۶)

علی همان است که پس از قتل عثمان وقتی که مردم با او بیعت کردند، مغیره

پسر شعبه از روی نصیحت و خیرخواهی به او گفت: «اگر فرصت ها را از

دست بدهی فردا کارها از دستت در می رود! پس معاویه و سایر فرمانداران را

در کارهایشان باقی بگذار و پس از محکم شدن پایه های حکومت هر که را

خواستی برکنار کن.» حضرت زیر بار مصلحت اندیشی او نرفت و فرمود: «من لحظه ای در کار دین سستی نمی کنم و دون فطرتان را در کارم شریک نمی سازم.» مغیره گفت: «اگر پیشنهاد مرا بپذیری هر کسی را می خواهی عزل کن، اما معاویه را باقی بگذار، زیرا او در شام پای گاهی دارد. ضمناً دلیلی هم برای ابقای او داری، چرا که عمر او را نصب کرده است؟» فرمود:

«لا وَاللَّهِ لَا أُسْتَعْمَلُ مَعَاوِيَةَ يَوْمَئِذٍ؛

نه به خدا سوگند او را برای دو روز هم به کار نمی گیرم.» (۸)

1. ابن قتیبه، الامامة والسياسة، ج ۱، ص ۱۱، به نقل از: جعفر سبحانی،

پژوهشی پیرامون زندگانی امام علی(ع)، ص ۲۰۶ .

2. طبرسی، الاحتجاج، ج ۱، ص ۹۵، به نقل از: همان، ص ۲۰۷ .

3. ابن قتیبه، الامامة والسياسة، ج ۱، ص ۱۲ و شرح ابن ابی الحدید، ج ۲،

ص ۴۷، به نقل از همان، ص ۲۰۸ و ۲۰۹ .

4. شرح ابن ابی الحدید، ج ۸، ص ۳۰ .

5. همان، ج ۸، ص ۳۰ .

6. همان، ج ۱۰، ص ۱۱۳ .

7. ر ك: همان، ج ۱۰، ص ۲۴۵ و نهج البلاغه، خطبه ۲۲۴ .

8. عباس عقاد، عبقرية الامام، ص ۱۲۲ ومسعودی، مروج الذهب ج ۲، ص

. ۳۶۳

سلوك سياسى على (ع) در زمان خلافت

زمانی که امام علی (ع) اداره کشور اسلامی را به عهده گرفت سیاست مداری

او بر اساس موازین اسلام و قرآن متبلور شد و هیچ گاه از موازین اسلام

منحرف نگردید و ذره ای از احکام اسلامی تخطی نکرد .

ابن ابی الحدید معتزلی سنی می گوید: «همانا دشمنان علی (ع) هم گفته اند که

او مقید به شرع انور بود و در اداره کشور اسلامی بر خلاف آن عمل نمی کرد.

به آنچه اسلام نهی کرده بود نزدیک نمی شد و خود می فرمود :

«لولا الدين التقي لكنت أدهى العرب؛

اگر پای دین و تقوی در میان نبود نیرنگ بازترین مردم عرب بودم .»

بعد ابن ابی الحدید ادامه می دهد: «اما غیر علی، خلفای دیگر به مقتضای

مصلحت خود عمل می کردند چه آن مصلحت مطابق شرع انور باشد یا نه»

سپس می افزاید: شکی نیست کسانی که به مصلحت اندیشی عمل می کنند و خود

را محدود به موازین شرع اسلام نمی بینند امور دنیایی آنان ب ه ظاهر بهتر

انتظام می یابد، ولی آن کس که چنین نباشد و بخواهد بر اساس موازین بیندیشد

و عمل کند با خواسته های نفسانی مردم رو به رو خواهد بود و دنیای او به

پراکندگی نزدیک تر است.» (۱)

به طور قطع امام علی (ع) از شیوه ها و ابزارهایی که حکومت او را تداوم بخشید و او از تمام نیرنگ هایی که پایه های حکومتش را استوار نماید، باخبر بود، اما آنچه او را باز می داشت دین و تقوا بود. علی موفقیت و پیروزی را در خشنودی و رضای خدا و اجرای حق و عدالت می دید، نه در حکومت چند روزه بر مردم، زیرا نه دنیا را می خواست و نه ریاست بر آن را، و به تعبیر خودش، تمام دنیا و حکومت بر آن در نزدش، چون بال مگسی و پر کاهی و استخوان پوسیده و کمتر از کفش وصله دار بود، بلکه هدف و منت های آرزوی علی (ع) این بود که حق را احیا و باطلی را ب میراند و عدالتی را بگستراند .

این روش، به معنای سستی در رأی و ضعف در سیاست نیست، بلکه کمال قوت و قدرت است، زیرا ضعیف کسی است که هر از چند گاهی بر طبق مصالح شخصی و یا ترس و طمع و یا عوامل دیگر از معیارهای حق عدول کند. اما علی، معیارهای حق را بر هم نزد و سستی نورزید. و بی هیچ گونه واهمه ای، سیاست رسول الله و همه پیغمبران و مردان بزرگ الهی را ادامه داد. علی می توانست با دادن مقام و منصبی بی جا به طلحه و زبیر، از غائله جمل جلوگیری کند، و با ادامه حکومت معاویه در شام موافقت نموده و غائله صفین پیش نیاید و با پذیرفتن مطالب جاهلانه خوارج از جنگ نهروان جلوگیری کند، اما علی هرگز چنین

نکرد، چون او سیاست مدار عادل است و هر چیزی را باید در جای حقش بگذارد. علی که همچون معاویه ها مکار و دغل باز نیست تا همه جا مماشات کند و هر چیزی را که برای بقای خودش سود دارد بپذیرد ولو اسلام زیر پا برود. ولذا حضرت خوب می دانست که بعداً به او خرده می گیرند و او را در سیاست، ضعیف می پندارند. از این رو، در یکی از خطبه های خود این حقایق را به سبک زیبایی، به تصویر کشیده است :

. . . «وَلَقَدْ أَصْبَحْنَا فِي زَمَانٍ قَدْ اتَّخَذَ أَكْثَرُ أَهْلِهِ الْغَدْرَ كَيْسًا وَنَسَبَهُمْ أَهْلُ الْجَهْلِ فِيهِ إِلَى حُسْنِ الْحَيْلَةِ. مَا لَهُمْ! قَاتَلَهُمُ اللَّهُ قَدْ يَرَى الْحَوْلُ الْقَلْبَ وَجَهَ الْحَيْلَةَ وَدَوْنَهُ مَانِعٌ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ وَنَهْيِهِ فَيَدَعُهَا رَأَى عَيْنٍ بَعْدَ الْفُدْرَةِ عَلَيْهَا، وَيَنْتَهَزُ فُرْصَتَهَا مَنْ لَا حَرِيحَةَ لَهُ فِي الدِّينِ؛

. . . «در زمانی هستیم که بیشتر مردم خیانت و نیرنگ را کیاست و عقل می پندارند و نادانان، آنها را اهل تدبیر می خوانند. چگونه فکر می کنند، خدا آنان را بکشد، چه بسا انسان دانا راه چاره هر کاری را می داند و آگاه به فراز و نشیب ها هست، اما سبب آن که حيله نمی کند آن است که امر و نهی پروردگار مانع اوست و یا آن که قدرت بر انجام آن را دارد، ولی به روشنی رها می سازد، ولی آن کس که در دین خدا از هیچ گناهی پروا ندارد، از همین فرصت ها و حيله ها استفاده می کند و به مکر و نیرنگ دست می زند.» (۲)

امیرالمؤمنین علی (ع) در تمام مدت حکومتش، کتاب خدا و سنت رسولش را مدّ نظر داشت و در هیچ کاری سلیقه های شخصی را که مخالف آن دو بود به کار نمی گرفت، زیرا پیروزی های زودگذر را موفقیت نمی دانست. در حقیقت هیچ سیاستی را از راستی و صداقت در چارچوب موازین شرع بهتر نمی دانست و آنانی را که معاویه نیرنگ باز و مکار را سیاست مدار می دانستند نکوهش می کرد و می فرمود :

«وَاللّٰهُ مَا مَعَاوِيَةَ بِأَدْحَىٰ مَنِّي وَلَكِنَّهُ يَغْدِرُ وَيَفْجُرُ وَلَوْ لَا كَرَاهِيَّةُ الْغَدْرِ لَكُنْتُ مِنْ أَدْحَى النَّاسِ ...»

«سوگند به خدا! معاویه از من سیاست مدارتر نیست، ولی او نیرنگ می زند و گناهکار است و اگر نیرنگ و حيله ناشایسته نبود، من سیاست مدارترین مردم بودم. اما هر نیرنگی، خود گناهی است و هر گناهی يك نوع کفر است. (۳) و روز رستاخیز برای هر نیرنگ باز و مکاری نشانه ای است که به آن شناخته می شود. به خدا سوگند من با کید و مکر اغفال نمی شوم (زیرا به شگردهای آنان آگاهم) و در سختی و گرفتاری عاجز و ناتوان نمی گردم.» (۴)

در این سخن، امام علی (ع) توجه خود را به حيله های دشمن بیان می کند و برتری اندیشه خود را بازگو می نماید، او نه تنها در مرحله سخن، بلکه در عمل هم فکر بلند و هشیاری خود را نشان داده است، او در میدان های گوناگون جنگ از فکر صائب و بلند خود بهره برده و هر غول پيک ری را به خاک انداخته

است، مگر نه آن است که یکی از عوامل مهم پیروزی در جنگ، هشیاری و شناخت نسبت به موضع گیری های دشمن است، پس چرا کوتاه فکران، علی را در سیاست ناتوان می پندارند و معاویه را زیرک و تیزبین؟ هیهات! هیهات! علی هرگز برای چند روز حکومت، از روش آلوده دامن ها و سیاست مداران زورمدار و دنیاپرست استفاده نمی کند و آنچه را دنبال می کند شریعت مقدس اسلام و قوانین حیات بخش آن است، لذا سیاست ها و تدابیری که با قانون خدا و سنت رسول اکرم مخالف است به دور می ریزد. اگر چه او را متهم به ضعف در سیاست کنند. از امام صادق (ع) سؤال شد :

«... ما العقل؟ قال: ما عُبدَ به الرَّحْمَنُ وَاكْتَسِبَ به الْجَنَانُ قال: قلتُ: فالذی (فما الذی - ن خ) كان فی معاویة؟ فقال: تلك النكراء تلك الشیطة وهی شبيهة بالعقل لیست بالعقل؛

...» که عقل چیست؟ امام (ع) فرمود: عقل چیزی است که با آن خدا ستایش شود و بهشت، به دست آید. راوی پرسید در معاویه چه؟ فرمود: آنچه در معاویه بود عقل نبود، بلکه زشتی و شیطننت بود، مردم او را عقل پنداشتند، ولی شبیه عقل بود نه عقل.» (ه)

1. شرح ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۲۸ .

2. نهج البلاغه، خطبه ۴۱ .

3. زیرا چیزی که در شرع اسلام حرام باشد و کسی او را حلال بداند نوعی کفر

است؛ معاویه و اتباعش محرمات اسلام را مباح می دانستند .

4. نهج البلاغه، خطبه ۲۰۰ .

5. اصول کافی، ج ۱، ص ۱۱ .

دو سیره همگون رسول خدا و علی (ع)

روش علی (ع) در سیاست همچون روش پیغمبر اسلام بود. برای آن که این

حقیقت، بیشتر روشن شود خلاصه ای از کلام ابن ابی الحدید را نقل می کنیم :

«بعضی که مقام و فضل امیرالمؤمنین را درك نکرده اند، گمان برده اند که عمر

از علی سیاست مدارتر بوده است، اگر چه علی از عمر عالم تر است، بلکه

دشمنان علی و آنها که بغض او را در دل دارند پنداشته اند که حتی معاویه هم از

آن حضرت با تدبیرتر و سیاست مدارتر بوده است »

خود ابن ابی الحدید در پاسخ این تصور غلط می گوید: «سیاست مدار اگر

بخواهد توفیقی در ثبات حکومتش پیدا کند، باید مصلحت را در نظر بگیرد؛ حال

این مصلحت، موافق شرع باشد یا مخالف آن، اما وقتی که این طور نبود بعید

است در امر حکومت، ثباتی به دست آورد. امیرالمؤمنی ن (ع) مقید به قیود

وحدود شریعت بود، او مصالحی که موافق اسلام نبود کنار گذاشت، پس روش آن حضرت با کسانی که التزام عملی به قوانین اسلام نداشتند فرق می کند.»

وی در ادامه می گوید: «البته ما درصدد خردگی بر عمر بن خطاب نیستیم، چرا که او در مسائل به قیاس و استحسان و مصالح مرسله عمل می کرد (۱) و با رأی خود، عمومات را تخصیص می زد و با استنباط اصولی که خلاف آن عمومات بود مدد می جست، و به دشمنان خ و د حيله می زد و حتی به امرا و فرمانداران خود دستور می داد نیرنگ بزنند و هر کس که گمان می کرد استحقاق شلاق دارد او را با شلاقش تأدیب می کرد، اما علی چنین نبود، او در برابر نصوص و ظواهر، کاملاً تسلیم بود و به قیاس و آرای شخصی رو نمی آورد و امور دنیا را با امور دین تطبیق می داد و به همه با يك دید می نگریست و جز به کتاب خدا و نص رسولش عمل نمی کرد. پس راه این دو (علی و عمر) در خلافت و روش اداره آن از این جا از هم جدا می شود، با این حال، عمر سخت گیر بود، ولی علی بردبار، و در خلافت خیلی گذشت می کرد، لذا عمر از این راه، قدرت زیادی در حکومت پیدا کرد، اما حکومت علی با نرمی و ملاحظت همراه بود.... این امور در کار حاکم و والی امر تأثیر بسیار دارد. عمر در دوران حکومتش با مشکلی رو به رو نشد و چقدر بین این دو خلیفه فاصله است.»

سپس می گوید: «اگر کسی اشکال کند که آیا حکومت رسول خدا، آن انتظام لازم را داشت یا نه؟ با توجه به این نکته که پیامبر به نص ووحی الهی عمل می کرد، ولی علی فقط به نصّ؛ در جواب می گوئیم: سیاست پیامبر از بحث ما خارج است، زیرا آن حضرت در افعال خود معصوم بود و بدین جهت در اداره امور دچار اشتباه نمی شد، اما این دو چنین نبودند.» (۲)

در توضیح جواب ابن ابی الحدید باید گفت: به عقیده ما شیعیان، علی (ع) هم از جانب خدا به امامت منصوب شده بود و مثل پیغمبر، از گناه، خطا و اشتباه، مصون بوده است، لذا - غیر از وحی - هیچ فرقی در این جهت بین پیغمبر و علی نیست. سخن ابن ابی الحدید راجع به عمر صادق است، زیرا عمر از طرف ابوبکر به خلافت رسید نه از طرف خدا، و ابوبکر هم به رأی جمعی از مردم مدینه منصوب شده بود، نه از جانب پیامبر، بنابراین این نه عمر، و نه ابوبکر و نه عثمان، هیچ کدام مصون از خطا، نسیان و گناه نبودند. برای تأیید این نکته به حدیثی که خود ابن ابی الحدید آورده است توجه فرمایید:

قال رسول الله (ص): «يا علي أخصمك بالنبوة ولا نبوة بعدي، وتخصم الناس بسبع؛

پیامبر خدا (ص) فرمود: «یا علی! امتیاز من بر تو فقط در نبوت است و تو هفت امتیاز بر مردم داری که دیگران در آنها با تو شریک نیستند و بر مردم غلبه می

جویی.» (۳)

نقیب بصره (ابی جعفر بن ابی زید الحسنی) کلام بسیار جالبی در همگونی روش
علی (ع) (با رسول خدا (ص)) دارد که از شرح ابن ابی الحدید آن را نقل می
کنیم: «کسی که سیره پیامبر و سیاست اصحابش را در زمان حیاتش و نیز سیره
علی و سیاست اصحابش را در ایام زندگیش مطالعه کند، فرقی بین این دو
بزرگوار نمی یابد؛ یعنی همان گونه که حکومت علی (ع) به سبب مخالفت ها
و سرپیچی اطرافیان و فرار آنها به سوی دشمن و فتنه ها و جنگ ها با مشکلات
روبه رو بود همین طور هم پیغمبر اسلام با نفاق منافقان و آزار آنها و مخالفت
بعضی اصحاب و فرار برخی از آنان به کف ار، و کثرت جنگ ها و فتنه ها
مواجه بود.

سپس می گوید: آیا نمی بینی که قرآن عزیز از نکوهش منافقین و ناراحتی پیامبر
از اذیت آنان پر است، همان گونه که بسیاری از بیانات علی (ع) از ناراحتی ها
و آزار بعضی از یاران منافقش حکایت دارد .

وی سپس بسیاری از آیات قرآن را که در این باره آمده ذکر کرده است (۴)، تا
آن جا که می گوید: اگر کسی در زندگانی این دو سرور، دقت کند، می بیند که
پیغمبر و علی در همه موارد یا بیشتر آنها به یکدیگر شبیه اند. در ادامه می
گوید: شگفتی در این جاست که پیامبر در نخستین جنگش (بدر) پیروز شد
و علی هم در اولین نبردش (جمل) به پیروزی رسید. دیگر این که صلحنامه
صفین با صلحنامه حدیبیه یکی است .

باز می بینیم که معاویه در آخر روزگار علی (ع)، مردم را به سوی خود می خواند و خود را خلیفه معرفی می کرد؛ مسیلمه کذاب و اسود عنسی هم در آخر عمر رسول خدا مردم را به خود دعوت کردند و خود را پیغمبر معرفی نمودند. همان طوری که ادعای معاویه بر علی سخت گران بود ادعای این دو مدعی نبوت دروغین هم بر پیغمبر سخت گران آمد و همان طوری که کار آن دو پس از پیغمبر تمام شد، کار معاویه و بنی امیه هم پس از شهادت علی تمام شد و حکومتشان برای همیشه برچیده شد .

رسول خدا در همه جنگ ها - جز جنگ حنین - با قریش جنگید و علی هم در جنگ های خود - بجز نهروان - با قریش جنگید .

امیر المؤمنین با شمشیر زهر آلود شهید شد و رسول خدا هم با زهر. (ه)
پیغمبر خدا در حیات خدیجه با زنی دیگر ازدواج نکرد علی هم در حیات فاطمه زهرا با زنی دیگر ازدواج ننمود .

رسول خدا در ۶۳ سالگی از دنیا رفت، علی هم در همین سن، به شهادت رسید .
سپس می افزاید: اخلاق و سیره آن دو بزرگوار مثل هم بود، هر دو شجاع، فصیح، بخشنده و سخی، عالم به احکام الهی و رموز دقیق علمی بودند .
هر دو نسبت به دنیا بی رغبت بودند و از لذات آن بهره ای نبرده و به دنبال کسب آن هم نبودند .

پیغمبر، جسم مبارکش را در عبادت و نماز نوب می کرد، علی نیز همچنین .

هر دوی آنان از اعقاب و فرزندان عبدالمطلب بودند و پدر هر دو، برادر پدري و مادري بودند، اما ساير فرزندان عبدالمطلب چنين نبودند .

محمد در خانه ابوطالب (پدر علي) تربيت شد و مانند يكي از فرزندان او بود و پس از آن كه حضرت جوان شد، علي را از ابوطالب گرفت و در کنار خويش تربيت كرد تا خدمات ابوطالب را جبران كند، پس بدين وسيله اخلاقشان درهم آميخت و فطرتشان يكي شد، زيرا همنشيني، تاثير بسياري دارد و اگر اين زمان طولاني تر شود، اثر تربيتي و فرهنگي آن خيلي بيشتر است. پس اخلاق محمد همانند اخلاق ابوطالب و اخلاق علي هم مانند اخلاق ابوطالب و محمد بود، چرا كه محمد، مربي علي بود و همه آنها داراي روش، اصل، سرشت و روح يگانه اي بودند و هيچ كدام با ديگري فرق نداشتند، جز اين كه خداوند محمد را به رسالت برگزيد و مصالح خلق را به او آموخت و مورد لطف و عنايت بيشتري قرار گرفت و با اين ويژگي او را بر ديگران امتياز داد. خود پيامبر به اين معنا اشاره دارد و فرموده است: «يا علي! من فقط به نبوت بر تو برتري دارم و پيامبري پس از من نيست، اما تو با هفت امتياز بر ديگران برتري داري» و نيز فرمود: «هر نسبتي كه هارون به موسي داشت، تو با من داري به استثناي نبوت.» (6)

1. تعريف اين سه اصطلاح را به صورت مختصر مي آوريم :

الف - قیاس: در لغت به معنای «تقدیر و سنجش» و همچنین به معنای «مساوات و برابری» آمده است، اما در علم اصول عبارت است از: سرایت دادن حکم موضوعی جزئی که شرعاً پذیرفته ایم به موضوع دیگری که نصی بر حکم آن در دست نیست، به ادعای وجود اشتراك بین آن دو در علت حکم. واضح است که قیاس در علم اصول با قیاس مصطلح در منطق کاملاً متفاوت است، بلکه قیاس اصولی را با تمثیل منطقی می توان برابر دانست .

ب - استحسان: در لغت به معنای «نیکو شمردن و پسندیدن» آمده است. ولی در علم اصول بدین معناست که از حکمی که به مقتضای دلیل شرعی و یا به وسیله قیاس برای موضوعی مشخص شده صرف نظر گردد و به حکم دیگری که در نظر استحسان کننده بهتر است روی آورده شود .

ج - مصالح مرسله: که به آن «استصلاح» نیز گفته می شود، یعنی قرار دادن نظر شخصی، و صلاح اندیشی در موضع حکم الهی؛ به عبارت روشن تر، اگر کسی بخواهد درباره موضوعی نظر دهد و در شریعت حکمی برای آن نیامده باشد، چنان چه پیرامون آن مصلحتی بیندیشد و آن گاه بر اساس آن مصلحت، حکمی صادر کند و سپس این حکم را به عنوان حکم اسلام و فرمان خدای سبحان قلمداد کند، این عمل وی را استصلاح گویند .

گفتنی است که اندیشوران شیعی در بحث مربوط به «فلسفه فقه»، بحث های مفصلی در خصوص مبانی شرعی این اصول انجام داده اند، نتیجه تمامی آن

مباحث این است که این روش ها نادرست است و احکامی هم که به وسیله آن به دست می آید باطل است .

2. شرح ابن ابی الحدید، ج ۱۰، ص ۲۱۲ .

3. شرح ابن ابی الحدید، ج ۱۰، ص ۲۲۲، دنباله روایت را از حر عاملی،

اثبات الهداة، ج ۴، ص ۹۴ نقل می کنیم: ایمانت به خدا از همه آنان کامل تر و وفایت به عهد از همه آنان زیادتر و تقسیمت از همه آنان مساوی تر و عدالتت از همه آنها بیشتر و بینابیت در دآوری از همه آنها فزون تر و مزیت و فضیلتت

نزد خدا از همه بزرگ تر است) . راوی هفتمین مزیت را فراموش کرده است .

4. سوره های نساء: ۱۰۵، مجادله: ۸ و ۹؛ منافقین؛ محمد: ۲۰ و ۲۹ و ۳۰؛

فتح: ۱۱ و ۱۲ و ۱۵ و ۳۰؛ حجرات: ۴ و ۵؛ انفال: ۱، ۶ و ۷؛ آل عمران:

۱۵۳ و ۱۵۲ و توبه: ۳ و ۴۵ .

5. در این که رحلت رسول خدا (ص) به وسیله سمّ بوده یا خیر، اختلاف است .

6. شرح ابن ابی الحدید، ج ۱۰، ص ۲۱۴ - ۲۲۲ .

دو روش سیاسی ناهمگون علی(ع) و معاویه

مقایسه بین امام علی (ع) و معاویه، در واقع مقایسه نور و ظلمت است. و چنین

مقایسه ای از يك جنبه شاید درست نباشد، چون برتری نور بر ظلمت، امری

روشن و بدیهی است، زیرا «آفتاب آمد دلیل آفتاب»، اما در تاریخ، گاهی اوقات

جریان‌ات اجتماعی و سیاسی به شکل مضحك و غمباری تحریر شده‌اند، به طوری که نور را ظلمت و ظلمت را نور جلوه داده‌اند، از این رو اندیشمندان آگاه، در هنگام پژوهش درباره امام علی (ع) وقتی که به این مقایسه رسیده‌اند، فصل دردناک و استخوان‌سوزی را آغاز کرده‌اند و هر کدام - چه مسلمان و چه غیر مسلمان - آه از نهاد خود برآورده‌اند و جنبه‌ای از مظلومیت علی (ع) را رقم زده‌اند، آیا مظلومیت از این بزرگ‌تر هست که علی (ع) با معاویه مقایسه شود و حتی در نظر برخی، برتر از علی نشان داده شود؟ این است یکی از معانی اولین مظلوم عالم .

ما نیز در این فراز از بحث ناچاریم که به این مقایسه دردناک تن دردهیم و از قول دو تن از برجستگان اهل سنت، «دکتر طه حسین مصری، و ابو عثمان جاحظ» این مطلب را عرضه کنیم :

دکتر طه حسین می‌گوید: «تفاوت سیاست علی (ع) با معاویه بسیار است، علی (ع) مؤمن به خلافت بود و بر خود لازم می‌دانست که عدالت را به تمام معنا در بین مردم اجرا کند و هیچ‌کس را بر دیگری ترجیح نمی‌داد که دست اسراف و تبذیر در بیت‌المال باز شود و حتی نسبت به خود و کس‌انش نیز سخت‌گیر بود و جز حق مقرر آنان، بذل و بخششی نداشت، اما معاویه در این باره هیچ‌مرزی نمی‌شناخت، آزمندان و طمع‌کاران هر چه می‌خواستند نزد او می‌یافتند و زاهدان هم برای آنچه دوست داشتند به سراغ علی می‌رفتند. حال نظر تو

وقضاوتت چگونه است درباره کسی که و قتی برادرش عقیل تقاضای حقوق اضافه ای کرد، به فرزندش حسن فرمود: از سهم من در بیت المال برای عقیل جامه و نعلین تهیه کن و چیز دیگری اضافه نکرد. اما همین عقیل وقتی به این حقوق قانع نمی شود و مشکلش برطرف نمی گردد نزد معاویه می رود. او هم يك صد هزار دینار به عقیل می بخشد؟

علی در دین خدا سستی به خود راه نداد، به ویژه نسبت به اموال عمومی اجازه نمی داد که يك درهم بی جا مصرف شود، همان گونه که از مکر و حيله و هر چیزی که به جاهلیت بستگی داشت بیزار بود.» (۱)

ابو عثمان جاحظ می گوید: «برخی که خود را اهل فضل و عقل می دانند و فکرمی کنند از خواص هستند در حالی که از عوامند. گمان می برند که معاویه از نظر فکر و سیاست و تأمل در مسائل از علی (ع) آگاه تر بوده است، در حالی که این طور نیست. حقیقت را می گویم تا خطای اینها مع لوم شود، حقیقت این است که علی (ع) در جنگ ها طبق کتاب خدا و سنت رسول اکرم عمل می کرد، ولی معاویه جنگ می کرد خواه موافق قرآن و سنت باشد، خواه مخالف آن. او در جنگ ها چون پادشاهان هند مقابل کسری و خاقان مقابل رُتبیل بود .

علی به اصحاب خود می فرمود: هرگز آغازگر جنگ نباشید، بگذارید دشمنان شما جنگ را شروع کنند، فراری ها را تعقیب نکنید و زخمی ها را نکشید، به

خانه های در بسته وارد نشوید و . . . این سیره و روش علی (ع) نسبت به ذی کلاع، ابی الاعور سلمی، عمرو بن عاص، حبیب بن مسلمة و همه رؤسا بود، درست همان طوری که با اطرافیان آنان نیز چنین بود، هیچ گاه متعرض خانواده و بستگان آنها نشد .

اما اصحاب جنگ، فقط می خواهند دشمن خود را هلاک کنند و برای رسیدن به این هدف، از همه روش ها و ابزارهای غیر شرعی، مثل آتش زدن خانه، به دریا انداختن آنها، سم ریختن به غذا، شایعه پراکنی، نامه پراکنی ها و دروغ سازی ها در میان لشگرشان استفاده می کنند. اما علی ب ه این شیوه ها توسل نمی جست، زیرا او فقط به کتاب و سنت رسول خدا رضایت داشت، از این رو دستش در خیلی از جاها بسته بود. حال وقتی کوتاه فکران، خدعه های معاویه را مشاهده می کنند و از علی چنین حقه بازی ها را نمی بینند، گمان می کنند که معاویه از علی برتر است .

شما به نیرنگ معاویه در جنگ صقین به هنگام بالا بردن قرآن ها نگاه کنید، ببینید چه کسی فریب این خدعه را خورد؛ مگر نه اصحاب نادانی بودند که فکر علی را نپذیرفتند و عمق قضایا را درک نکردند، لذا با علی مخالفت کردند. اگر گفته شود که معاویه به تفرقه بین اصحاب علی توفیق یافت و ساده لوحان و ابلهان، فریب خدعه معاویه را خوردند صحیح است، اما بحث این است که فرق واضح و روشن بین علی و معاویه در مکر و حیله و صحت عقل و صواب در

رای و تدبیر معلوم شود که معاویه، مکار بود و علی، صاحب عقل و رای

درست.» (۲)

شارح معتزلی می گوید: «اگر کسی با دقت و با دید انصاف به کلام محققانه

«جا حظ» نگاه کند و از هوای نفس دور باشد، صحت آنچه را گفته است می

پذیرد، زیرا اختلاف اصحاب امام و اطاعت بد آنان از حضرت و همچنین دقت

امام در اجرای عدالت در میانشان و از طرفی خروج معاویه و عمرو عاص از

این روش و روی آوردن هواپرستان به آنها، هر نوع زمینه ای را برای علی

فراهم آورد که تسلیم حکمیت شود، این شرایط برای هر کس دیگری غیر امام

هم بود به آن جا می رسید. اگر امام عارف به جمیع مسائل سیاسی نبود و در

حکومت و خلافت، تیزبینی نداشت، قطعاً غیر از عدّه کمی که اهل آخرت و تقوا

بودند، کسی اطراف حضرت جمع نمی شد و حال آن که می بینیم با تدبیر

و هشیاری و سیاست صحیح امام، جمعیت بسیاری که از شماره فزون است دور

حضرتش جمع شدند و از او پیروی کردند .

امام توانست با همین جمعیت کذایی - که بسیاری از آنها از نظر خُلق و خو،

همچون دشمنان حضرت بودند - به جنگ دشمنان اسلام برود و پیروز شود، تنها

در جنگ صفین، قضیه به طور مساوی به پایان رسید، با این که پیروزی علی

بسیار نزدیک بود. این جا پی می بریم که امام علی (ع) از لحاظ سیاست

و درایت و اداره کشور در عالی ترین مرتبه قرار داشته است.» (۳)

1. طه حسین، علی و دو فرزندش، ترجمه احمد آرام، ص ۵۹ .

2. شرح ابن ابی الحدید، ج ۱۰، ص ۲۲۸ .

3. شرح ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۲۳۱؛ برای آگاهی بیشتر به خدعه و مکر

معاویه ر . ك: همان، ص ۳۳۴ .

ایرادها و پاسخ ها

ایرادهایی که به سیاست ملك داری علی (ع) وارد شده است، یا از روی نادانی و جهل به مسائل آن زمان است، یا به خاطر کینه و عداوت با آن حضرت است، اما متأسفانه این انتقادات غلط، به طوری در جامعه اسلامی شایع شده که حتی در اذهان بعضی از شیعیان سست عقیده هم رسوخ پ پیدا کرده است، به قول عباس عقاد، نویسنده مصری: «مسائلی در تاریخ اتفاق افتاده که پیشینیان ما نسبت به آنها عجولانه و بی تأمل قضاوت کرده اند و بعد سینه به سینه و دهان به دهان، به آیندگان رسیده است و مادام که پژوهشگران درباره صحت و سقم آنها نیندیشند و بطلانشان را با دلیل نشان ندهند، قضاوت ناصحیح پیشینیان و شایعه نادرست، قدرت خود را حفظ می کند و به صورت يك اصل انکارناپذیر مورد قبول واقع می شود. از جمله آن قضایای باطل و ناصحیح، همین مسأله است که می گویند: «علی مرد شجاعی بود، اما به فنون و سیاست جنگی آشنا نبود.» این مسأله حتی در زمان خود امام و میان اصحابش و نیز بین دشمنانش مشهور شد

ومی گفتند: علی(ع) سخن بزرگان و سیاست مداران عرب را نپذیرفت، لذا در

کارهایش موفق نبود. و حال آن که اگر آنان به عمق مسائل پی می بردند

چیزهای دیگری می یافتند. (۱)

وی سپس به ایرادهایی که در این باب شده پرداخته و جواب هایی داده است که

ما را بر آن داشت برای روشن شدن اذهان خوانندگان به طرح برخی از

اشکالات و پاسخ آنها که در کتاب عباس عقاد و شرح ابن ابی الحدید و غیره آمده

است بپردازیم :

کوتاهی علی (ع) در کسب خلافت در زمان ابوبکر!

یکی از اشکالاتی که به سیاست و تدبیر حضرت شده این است که ایشان در کسب

خلافت در زمان ابوبکر کوتاهی کرد، در حالی که بنی هاشم و جمعی از بزرگان

اطرافش جمع بودند و می توانست با مخالفین مقابله نماید، اما چنین کاری نکرد،

نه از روی ترس، چون او شجاع ترین انسان ها بود، بلکه از سستی رأی

و کوتاهی در تدبیر .

جواب:

امام (ع) برای آن که بین مسلمین تفرقه و اختلاف نیفتد و اسلام تضعیف نشود، از

حق مسلم و قطعی خود دست برداشت و سکوت اختیار کرد که این هم به دستور

رسول خدا برای حفظ جامعه اسلامی بود که خود حضرت در موارد مختلف به

این حقیقت اشاره نموده است؛ یکی در ابتدای حکومتش در مکه فرمود :

«وَأَيُّمُ اللَّهُ لَوْلَا مَخَافَةُ الْفُرْقَةِ بَيْنَ الْمُسْلِمِينَ وَأَنْ يَعُودَ الْكُفْرَ وَيُبُورَ الدِّينَ لَكُنَّا عَلَى

غَيْرِ مَا كُنَّا لَهُمْ عَلَيْهِ فَوَلِيَ الْأَمْرَ وُلاةٌ لَمْ يَأْلُوا النَّاسَ خَيْرًا؛

به خداسوگند اگر به خاطر خوف تفرقه و شکاف بین مسلمین نبود و اگر ترس از

بازگشت کفر و نابودی دین نبود، موضع دیگری می گرفتیم و با او (ابوبکر) به

شکل دیگری برخورد می نمودیم. پس کسانی ولایت و حکومت را در دست

گرفتند که خیری برای مردم نداشتند.» (۲)

باز هنگام رفتن به سوی بصره در کلامی جواب این خرده گیری را داد :

«فَرَأَيْتُمْ أَنْ الصَّبْرَ عَلَى ذَلِكَ أَفْضَلُ مِنْ تَفْرِيقِ كَلِمَةِ الْمُسْلِمِينَ وَسَقَاكَ دِمَائِهِمْ،

وَالنَّاسُ حَدِيثُ عَهْدٍ بِالْإِسْلَامِ. . . ؛

دیدم صبر بهتر از ایجاد شکاف بین مسلمین و ریختن خون آنان است، زیرا مردم

تازه مسلمان بودند و نظام دین، سخت از هم می پاشید و کوچک ترین قصوری آن

را از بین می برد و کمترین اختلافی آن را زیرورو می کرد، پس کسانی به

حکومت رسیدند که کمترین کوششی در کار مسلمانان نداشتند. بعد هم به

روزگار جزا و قیامت انتقال یافتند.» (۳)

شاهد دیگر وقتی است که: «فاطمه زهرا(س) آن حضرت را دعوت به قیام علیه حکومت ابوبکر کرد. در این هنگام صدای مؤذن بلند شد که می گفت اَشْهَدُ اَنْ مُحَمَّدًا رَسُوْلُ اللّٰهِ حَضْرَتٌ بَه فَاطْمَه فَرَمُوْد :

«أَيَسْرُكُ زَوَالِ هَذَا النِّدَاءِ مِنَ الْأَرْضِ؛

آیا برای تو آسان است این صدا خاموش شود؟»

حضرت فاطمه گفت: نه، حضرت فرمود: پس همان است که می گویم، (یعنی اگر برای گرفتن حق امامت قیام کنم نه تنها امامت را نمی گیرم، بلکه بعد از قیام من اثری از پیامبر نخواهد ماند.)

(4)

معاویه، خلاف سیاست بود عزل!

یکی از ایرادهایی که به سیاست علی (ع) می گرفتند این بود که حضرت نباید با سرعت معاویه را عزل می کرد، بلکه باید صبر می کرد تا پایه های حکومتش استوارتر شود، آن گاه چنین کاری را انجام می داد. اولین کسی که این مسأله را مطرح کرد «مغیره بن شعبه» از مردان نامی عرب بود. او روزهای اول خلافت خدمت امام آمد و پرسید با معاویه چه خواهی کرد؟ فرمود: او را عزل می کنم، زیرا شایسته حکومت بر مسلمانان نیست. مغیره به امام توصیه کرد چنین نکند، بلکه با او مدارا نماید تا دو سالی با او مماشات شود تا هم حکومت امام بر تمام قلمرو وسع حکومت اسلامی مستقر گردد و هم از مردم

شام بیعت گرفته شود، سپس با فراغ بال و اطمینان خاطر علیه معاویه دست به کار گردد .

امام علی (ع) در جوابش فرمود :

من در دین خدا ملاحظه نمی کنم و حتی دو روز هم به معاویه اجازه نمی دهم تا بر جان و مال و عرض مردم مسلمان مسلط باشد .

فردای آن روز ابن عباس به محضر امام آمد و نظر خواهی مغیره را به عنوان خیرخواهی و حسن نیت به عرض ایشان رساند، امام (ع) با قاطعیت تمام تصمیم خود را اعلام کرد. (ه)

برخی این برخورد امیرالمؤمنین (ع) با معاویه را يك ضعف سیاسی تلقی می کنند و می گویند: اگر حضرت تأمل می کرد و در خلع معاویه عجله نمی کرد،

قهرآ معاویه و اهل شام با حضرتش بیعت می کردند و همه سرزمین پنهاور

اسلامی، حتی شام در زیر چتر حکومت حضرت قرار می گرفت، بعد معاویه را

برکنار می کرد. در آن صورت، به طور طبیعی معاویه قدرت مقابله با امام را

نداشت و در نتیجه جنگ صفین رخ نمی داد و تحریکات معاویه به جایی نمی

رسید .

جواب:

در این مورد، درست ترین و عاقلانه ترین راهی که در آن اوضاع و احوال،

حضرت علی(ع) می توانست پیش گیرد، همان عزل معاویه بود و اگر این

تصمیم قاطع را نمی گرفت بر خلاف اصول سیاست وملك داری عمل کرده

بود، زیرا :

اولاً: آن حضرت اهل مکر سیاسی و دروغ و ظاهرسازی نبود .

ثانیاً: و بر فرض اگر کسی غیر از علی ولو اهل نیرنگ سیاسی بود، باز برای

او هم در آن شرایط، غیر از راهی که امیرالمؤمنین انتخاب کرد راه دیگری

وجود نداشت. در این باره عباس عقاد می گوید: «به دو دلیل امام نمی توانست

معاویه را در کارش باقی گذارد: یکی این که امام بارها از عثمان خواسته بود

معاویه را عزل کند و مهم ترین اعتراضی که علی واصحابش به روش حکومت

عثمان داشتند، ابقای معاویه بر شام بود. این انتقاد را مردم کراراً از زبان علی

شنیده بودند و پاسخ عثمان هم این بود که چون معاویه از طرف عمر به حکومت

شام منصوب شده، ل ذا نمی تواند در صلاحیت او تردید کند و او را عزل

نماید. امام این بهانه را از عثمان نمی پذیرفت و می فرمود: معاویه بیش از

«بیرقاء» غلام سیاه عمر از او می ترسید، ولی از تو نمی ترسد و بر اریکه

قدرت تکیه زده و بر جان و مال مردم مسلط است. حال اگر علی (ع) پس از آن

که حکومت را در دست گرفت، معاویه را بر امارت شام باقی می گذاشت، آیا

توده مردم از این ابقا ناراضی نمی شدند و آیا در آینده، تاریخ قضاوت نمی کرد

که چرا علی چیزی گفت که وقتی خود به قدرت رسید به آن عمل نکرد؟ دوّم

این که: اگر امام از نظر قلبی خود

عدول می کرد و با معاویه مماشات می نمود و او را بر حکومت شام ابقا می کرد، با قطع نظر از موازین شرعی و تقوای الهی - که علی به آن پای بند بود - آیا از خواسته های انقلابیونی که حکومت عثمان را برچیده بودند و با علی بیعت کرده بودند تا نظام نوپایی را برپا کنند، می توانست عدول نماید؟» (۶)

ابن ابی الحدید در این باره می نویسد: «امیر المؤمنین (ع) قرائنی در دست داشت که حتی اگر معاویه را در شام باقی می گذاشت، باز او با حضرت از در صدق و صفا وارد نمی شد، بلکه با ابقای معاویه موقعیتش تقویت می شد و آن گاه با دلیل بهتری از بیعت با علی سرباز می زد.» (۷)

به نظر می رسد که ابن ابی الحدید مطلب را خوب یافته است، زیرا معاویه مرد نیرنگ بازی بود که موقعیت ها را به خوبی می شناخت و در مورد افراد و شخصیت ها شناخت فوق العاده ای داشت. او به خوبی می دانست که اگر علی او را ابقا کرده و کنار نگذاشته، به خاطر حفظ موقعیت خودش بوده است و این مدارا و مماشات مدت کوتاهی دارد؛ او می دانست به محض آن که علی قدرت پیدا کند او را کنار خواهد گذاشت. پس معاویه با درک این واقعیت، از این فرصتی که برایش پیش آمده بود و این مشروعیتی که از ناحیه علی به دست آورده بود، آیا خود را تطهیر نمی کرد و در دسته بیشتری را به دور خود جمع نمی نمود، و مردم شام را با خود بیشتر موافق نمی ساخت؟ در این صورت آیا علی می توانست او را بر کنار کند؟ و اگر بر کنار می کرد آیا معاویه ساکت

می نشست یا ضربه سخت تری بر حکومت علی (ع) وارد می ساخت؟ آیا به همین مقداری که معاویه از این ابقا بر حکومت، بهره می جست، متقابلاً علی ضرر نمی کرد و یاران و شیعیانش، او را يك مرد جاه طلب و متظاهر معرفی نمی کردند؟ آیا با این شرایط، باز هم صلاح بود علی (ع) معاویه را بر حکومت شام ابقا کند؟ از همه مهم تر، علی (ع) در حکومت، اصول قطعی و مسلمی داشت که هرگز خلاف آنها عمل نمی کرد، یکی از آنها این بود که اجازه نمی داد گناهکار و ستمگری، حتی يك لحظه بر مردم مسلمان فرمانروایی کند. (که از داستان سوده و حاکم یمن، قضیه روشن است) آیا چطور علی اجازه دهد معاویه که بر مال و جان مردم رحم نمی کند و هیچ گونه تقوای الهی ندارد، بر سرزمین شام حکومت کند .

دکتر طه حسین در این باره می نویسد: «لحظه ای برای علی (ع) در ایمان به خداوند و تبعیت از حق و برپا داشتن آن، شك و سستی به وجود نیامد، او به راه راست پیش رفت و هرگز از این طریق منحرف نشد، شکست و پیروزی در رأی استوار و نظر قاطع وی اثری نداشت، و چون حق را می دید ب دون ملاحظه عاقبت کار و بدون حساب برد و باخت نظامی و سیاسی به سوی آن با قدم های محکم پیش می رفت. علی (ع) از معدود مردانی است که در راه اجرای حق به این نمی اندیشید که سرانجام این کار مرگ است یا زندگی، غلبه است یا

شکست. تنها هدف ثابت امام در سراسر ایام حیات خ و د این بود که خداوند از

او راضی و ضمیرش خشنود باشد.» (۸)

از آنچه گفتیم نتیجه می گیریم که تنها راه حلی که در برابر علی (ع) بود،

برکناری معاویه بود و لا غیر.

....

.....

.....

وصیت امام (ع) درباره کیفیت غسل و کفن و دفن

محمد بن حنفیه روایت کرده است: شب بیست و یکم ماه رمضان رسید و شب

تاریک شد علی (ع) همه فرزندان و اهل بیت خود را جمع کرد و با آنها وداع

نمود، سپس به فرزندش امام حسن فرمود: «خداوند این مصیبت را بر شما نیکو

گرداند، همانا من از میان شما می روم، و همین امشب به ملاقات خدا خواهم

رفت و به حبیبم رسول خدا (ص) همان طوری که وعده ام داده، ملحق خواهم

شد، ای پسر! وقتی من از دنیا رفته مرا غسل ده و کفن کن، و به بقیه حنوط

جدّت رسول خدا (ص) که از کافور بهشت است و جبرئیل آن را آورده بود مرا

حنوط کن، بعد مرا بر روی سریر گذارید، جلوی تابوت را کسی حمل نکند بلکه
دنبال او را بگیرید، و بهر جانبی که تابوت رفت شما هم بروید، و هر جا که
ایستاد بدانید قبر من آن جاست، جنازه ام را آن جا زمین بگذارید و تو ای پسر
بر جنازه ام نماز بگذار، هفت تکبیر بگو، و بدان که هفت تکبیر به غیر از من بر
هیچ کس مشروع نیست جز بر فرزندان برادرت حسین که او قائم آل محمد و مهدی
این امت است و او کجی های خلق را راست خواهد کرد، وقتی تو از نماز بر
من فارغ شدی، جنازه را از آن محل بردار و خاک آن جا را حفر کن، قبر کنده
و لحدی ساخته و تخت چوبی نوشته شده خواهی یافت که مر
ا در آن جا دفن می کنی، وقتی خواستی از قبر خارج شوی اندکی صبر کن آن
گاه نگاه کن می بینی که من در قبر نیستم، زیرا به جدت رسول خدا ملحق
خواهم شد، چون هر پیغمبری را در مشرق به خاک سپارند و وصی او را در
مغرب دفن کنند حق تعالی بین روح و جسد آن دو را جمع نماید، و پس از زمانی
از هم جدا خواهند شد و به قبرهای خویش برمی گردند، سپس قبر مرا با خاک پر
کن و آن محل را از مردم پنهان دار. (۸)

آن گاه علی با فرزندان خود اندکی صحبت کرد و آنان را از آینده ای که حسن
و حسین دارند آگاه نمود و آنها را به صبر و تقوی دعوت کرد، سپس لختی بیهوش
شد چون به هوش آمد فرمود: «اینک رسول خدا، و حمزه عم بزرگوارم، و جعفر
برادرم نزد من آمدند و گفتند: زود بشتاب که ما مشتاق و منتظر تو هستیم»، پس

نگاهی به اهل بیت خود کرد و فرمود: «همه شما را به خدا می سپارم، خداوند همه را به راه راست هدایت و از شرّ دشمنان محافظت نماید، خدا خلیفه من است بر شما و شما را کافی است برای خلافت و نصرت» سپس به فرشتگان خدا سلام داد و گفت :

«لِمَثَلِ هَذَا فَلْيَعْمَلِ الْعَامِلُونَ إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا وَالَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ؛

از برای مثل این مقام باید عمل کنند عمل کنندگان، زیرا که خداوند با پرهیزکاران و نیکوکاران است.»

سپس عرق بر پیشانی مبارکش جاری شد، چشمهای مبارك را بر هم گذاشت، دست و پا به جانب قبله کشید و گفت: «أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ» این را گفت و مرغ روحش به ملکوت اعلی در کنار پیغمبران و اولیاء خدا پرواز کرد، صلوات الله و سلامه و سلام ملائکته و انبیائه و رسله علیه، و لعنة الله على قاتله .

و بدین ترتیب مشعل هدایت و کانون عدالت خاموش شد، این واقعه در شب جمعه بیست و یکم ماه رمضان سال چهارم هجری بود. (۹)

غسل و دفن شبانه حضرت علی (ع)

هنگام شهادت، سن شریف امام (ع) ۶۳ سال و مدت امامتش نزدیک سی سال و دوران خلافت ظاهریش حدود پنج سال بود. امام حسن (ع) به اتفاق برادرانش

حضرت حسین (ع) و محمد حنفیه و چند تن دیگر به تجهیز پدر پرداختند و پس از تشریفات مذهبی، بدن مطهر آن حضرت را در پشت کوفه در «غری» که امروز به نجف معروف است، دفن کردند و طبق وصیت پدر محل قبر را مخفی نمودند تا مورد اهانت دشمنان وی از بنی امیه و خوارج قرار نگیرد .

محمد حنفیه روایت می کند: چون برادرانم شبانه مشغول غسل بدن پدر شدند، امام حسین آب می ریخت و امام حسن غسل می داد، و احتیاجی نبود که کسی بدن آن حضرت را بگرداند بلکه بدن مبارك هنگام غسل دادن خود از این سو بدان سو می شد و بوی خوشتر از مشک و عنبر از جسد مطهرش به مشام می رسید.

وقتی کار غسل پایان یافت امام حسن (ع) (خواهرانش زینب و ام کلثوم را صدا زد که حنوط جدم رسول خدا را بیاورید، فوراً زینب همان حنوطی که جبرئیل برای رسول خدا و علی آورده بود حاضر کرد، همین که پارچه آن حنوط را باز کردند تمام شهر کوفه از بوی خوش آن معطر شد، سپس بدن پاک پدر را در پنج پارچه کفن کردند و او را در تابوتی نهادند و بنا به وصیت امیرالمؤمنین دنبال تابوت را حسن و حسین گرفتند و جلو تابوت را جبرئیل و میکائیل حمل می کردند و به جانب نجف رفتند .

محمد بن حنفیه می گوید: به خدا سوگند که به هر در و دیواری و هر درخت و عمارتی می گذشتیم در برابر آن جنازه تعظیم می کردند، تا همان جایی که امروز قبر مولای متقیان و مزار شیعیان و عاشقان است تابوت پیش رفت، امام

حسن بر جنازه نماز خواند و همراهان اقتداء کردند و آن موضع را حفر کردند
ناگاه چشمشان به قبر ساخته و پرداخته ای افتاد و لوحی را یافتند که به سریانی
نوشته بود که ترجمه آن این است :

«هذا ما ادخره له جده نوح النبي للعبد الصالح الطاهر المطهر؛

این همان قبری است که نوح پیغمبر برای بنده شایسته طاهر و مطهر ذخیره
کرده است.» (۱۰)

و چون خواستند آن حضرت را داخل قبر نمایند هاتفی ندا داد :

«انزلوه إلى التربة الطاهرة فقد اشتاق الحبيب إلى الحبيب؛

فرو برید او را به سوی تربت طاهر و مطهر که حبيب به سوی حبيب خود
مشتاق گردیده است.»

و بدین ترتیب بدن مطهر مجسمه علم و تقوا، کانون عدل و انصاف، امام بحق

يعسوب الدين امير المؤمنين (ع) را در آرامگاه ابدی به خاک سپردند، و لحد را

روی قبر چیدند، پس از لحظه ای خشت بالا سر را برداشتند نگاه کردند کسی

را در قبر ندیدند، ناگاه هاتفی ندا داد: «خداوند بنده شایسته خود را به بدن

پیغمبر خود ملحق گردانید و چنین کند خداوند با اوصیاء پس از انبیاءش.» (۱۱)

اشعار امام حسن (ع) در رثاء پدر

در حدیث است که امام حسن (ع) در شهادت پدر پس از دفن آن حضرت چنین اشعاری خوانده است :

أَيْنَ مَنْ كَانَ لِعِلْمِ الْمُصْطَفَى فِي النَّاسِ بَاباً

أَيْنَ مَنْ كَانَ إِذَا مَا قَحَطَ النَّاسُ سَحَاباً

أَيْنَ مَنْ كَانَ إِذَا نُودِيَ فِي الْحَرْبِ أَجَاباً

أَيْنَ مَنْ كَانَ دُعَاهُ مُسْتَجَاباً وَمُجَاباً

کجاست پدرم که در ب علم پیغمبر در بین مردم بود ؛ کجاست کسی که در موقع خشکسالی ابر رحمت بود .

کجاست کسی که سینه اش در جنگها سپر اسلام بود ؛ کجاست کسی که دعای او به درگاه پروردگار مستجاب بود. (۱۲)

سخنان صعصعة بن صوحان در کنار قبر علی (ع)

هنگامی که بدن پاك امير المؤمنين (ع) در قبر گذاشته شد و بر آن لحد چیده شد «صعصعة بن صوحان» از شیعیان مخلص و از یاران وفادار امام که در تشییع جنازه با فرزندان حضرت همراه بود پیش آمد يك دست به سینه نهاد و با دست دیگر از خاک قبر مطهر برداشت و بر سرش ریخت، وگفت:

«بأبي أنت وأمي يا أمير المؤمنين! هنيئاً لك يا أبا الحسن، فلقد طابَ مَوْلِدُكَ وَقَوِيَ صَبْرُكَ وَعَظَمَ جِهَادُكَ وَظَفَرْتَ بِرَأْيِكَ وَرَبِحْتَ تِجَارَتُكَ، وَقَدِمْتَ عَلَى خَالِقِكَ فَتَلَقَّاكَ

اللَّهُ ببشارته، وحقّك ملائكته، واستقررت في جوار المُصطفى ، فأكرمك الله بجواره ولحقت بدرجة أخيك المُصطفى ، وشربت بكأس الأوفى ، فأسأل الله أن يمنّ علينا باقتنائنا زُمرَة أوليائك، فقد نلت ما لم ينله أحدٌ وأدركت ما لم يدركه أحدٌ وجاهدت في سبيل ربك بين يدي أخيك المُصطفى حقَّ جهاده وقُمتَ بدين الله حقَّ القيام حتى أقمتَ السُننَ وأبرتَ الفتنَ، واستقامَ الإسلامُ وانتظمَ الإيمانُ فعليك مني أفضلَ الصلاة والسلام... ؛

پدر و مادرم به فدایت یا علی! بهشت برای تو گوارا باد یا ابا الحسن! که در خاندانی پاک به وجود آمدی، در سختیها صابر و در جنگ ثابت قدم و دارای رأیی متین بودی، تو به آرزوی خود رسیدی و از زندگی خود بهره کامل گرفتی، تو بر پروردگارت وارد شدی و در حالی خدا را ملاقات کردی که از تو راضی بود و ملائکه تو را احاطه کردند تا در جوار پیغمبر جایگزین گشتی، خدا تو را به این مقام برگزید که با محمد مصطفی (ص) (همدرجه شوی).

یا علی! از خدا می خواهیم که بر ما منت نهد و توفیق دهد تا از تو پیروی نموده و به رویه شما عمل کنیم و با دوستانت دوست و با دشمنانت دشمن باشیم و ما را در زمره اولیائت محشور گرداند.

یا علی! به مقامی رسیدی که احدی به آن نرسد و به درجه ای نائل شدی که هیچ کس بدان راه نیافت، در پیشروی دین خدا قیام کردی تا سنت را بپا داشته و آتشیهای فتنه را خاموش ساختی تا اسلام نضج گرفت و ایمان رونق یافت،

بهترین درود و سلام ما بر تو باد که به وسیله تو پشت مؤمنان محکم شد و نشانه
ها و راهها روشن و واضح گردید».

گفت و گفت و بسیار درد دل کرد و بعد به خود دعا کرد سپس چنان گریه کرد که
همه حضار را گریانید و آن گاه رو به جانب امام حسن و امام حسین و محمد
و جعفر و عباس و یحیی و عون و عبدالله کرد آنها را در شهادت پدر تسلیت گفت،
و پس از آن با يك دنيا غم و اندوه از کنار قبر امیر المؤمنین جدا شدند و به شهر
کوفه برگشتند در حالی که هنوز صبح نشده بود و کسی هم از دفن امام خبردار
نگریده بود. (۱۳)

شهر کوفه غرق ماتم

در همان شب که امیر المؤمنین (ع) به شهادت رسید و روح بلندش به ملکوت
اعلی پیوست صدای شیون و زاری از خانه علی (ع) بلند شد خصوصاً زینب و ام
کلثوم و زنان خانه، صدای گریه شان به همسایگان رسید، کم کم تمام شهر کوفه
دانستند یتیم و بی پدر شدند، صدای مردم شهر چون روز رحلت رسول خدا، به
گریه و ناله بلند شد، شهر يك پارچه عزا و ماتم گردید. زن و مرد به سوی خانه
امیر المؤمنین حرکت کردند با فریاد و اماما، و اعلیاء، بر سر و سینه می زدند
و در فقدان امام خود می گریستند، در آن شب آسمان تغییر کرد و زمین به خود
لرزید و صدای تسبیح فرشتگان از آسمان شنیده می شد و جن و پریان برای او

نوحه سرایی و مرثیه خوانی می کردند، و آن شب تا طلوع فجر به همین منوال گذشت. (۱۴)

روز روشن، تقوا و فضیلت و حلم و عقل زنده بود و شب زیر خاک تیره نهان شد .
و با قتل علی، برادر پیغمبر هادی بزرگ ارکان هدایت خراب شد. (۱۵)

شیون و ماتم در شهادت علی (ع)

اسید بن صفوان از اصحاب رسول خدا نقل می کند که :

روز شهادت حضرت امیر (ع) صدای شیون از مردم بلند شد و اضطراب و نگرانی زیادی در مردم افتاد - مانند روزی که پیامبر از دنیا رفته بود - و در آن حال پیرمردی اشک ریزان با سرعت و شتاب آمد و گفت: «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» ای مردم! امروز رشته خلافت نبوت قطع شد، آن مرد آمد مقابل خانه امیر المؤمنین ایستاد و سپس گفت: خدا رحمت کند تو را یا اباالحسن، تو اول کسی بودی که به اسلام ایمان آوردی و از همه در ایمان خالص تر بودی و در یقین از همه شدیدتر، و خوف تو از خدا، بیشتر از همه بود، بسیاری از فضایل و مناقب امیر المؤمنین را بر شمرد و مردم هم ساکت بودند و می نگریستند او خود گریست و اصحاب را گریاند، همین که سخن او به پایان رسید از نظرها ناپدید شد هر چه او را جستجو کردند وی را نیافتند. (۱۶)

مجلسی در توضیح حدیث می نویسد: ظاهراً او خضر پیغمبر بوده است. (۱۷)

ابن عساکر شافعی نقل می کند: موقعی که خبر شهادت امیر المؤمنین را به معاویه دادند او در حال خواب بود، تا خبر را شنید نشست و شروع کرد به گریستن و کلمه **إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ** گفتن، همسرش، فاخته دختر قرظه، از روی تعجب سؤال کرد ای معاویه! تو دیروز بر او طعن می زدی ولی امروز بر شهادتش گریه می کنی؟! !

معاویه گفت :

«وَيْلِكَ أَنَا أَبْكِي لَمَا فَقَدَ النَّاسُ مِنْ حِلْمِهِ وَعِلْمِهِ؛

وای بر تو! من بر چیزی از حلم و علم او که مردم از دست دادند می

گریم.» (۱۸)

در همان کتاب به طریق دیگر از مغیره نقل می کند: وقتی خبر شهادت حضرت

را به معاویه دادند او کلمه استرجاع گفت، سپس گفت: مردم، چه عالم حلیم

وفاضل فقیهی را از دست دادند، همسرش به او گفت: تو دیروز به او طعن می

زدی امروز برای او کلمه استرجاع می گویی؟ پاسخ داد :

«وَيْلِكَ! لَا تَدْرِينَ مَاذَا فَقَدُوا مِنْ عِلْمِهِ وَفَضْلِهِ وَسَوَابِقِهِ؛

وای بر تو! نمی دانی مردم چه چیز از علم و فضلش و سابقه اسلامی او را از

دست دادند.» (۱۹)

خطبه امام حسن (ع) پس از شهادت پدر بزرگوارش

امام حسن (ع) پس از فراغ از تدفین و مراسم خاکسپاری پدر، با برادران و همراهان به کوفه برگشتند و فردای آن روز، برای آن که مردم با وی بیعت کنند در میان جمعی از اصحاب و شیعیان پدر در مسجد کوفه بالای منبر رفت، همین که خواست خطبه بخواند چشمانش را اشک گرفت و بغض گلویش را فشرده به طوری که نتوانست حرف بزند، لختی بالای منبر گریست سپس برخاست و خطبه ای در کمال فصاحت و بلاغت مشتمل بر معارف ربانی و حقایق سبحانی قرائت کرد، و در مصیبت فقدان پدر از خدا صبر و تحمل خواست، در این جا به خلاصه ای از آن اشاره می کنیم :

ابو مخنف از عده ای روایت کرده: فردای آن شبی که حضرت امیر بدرود حیات گفت، امام حسن (ع) خطبه ای خواند، پس از حمد و ثنا و صلوات بر پیغمبر خدا فرمود :

«مردم! امشب مردی از این عالم درگذشت که هیچ يك از پیشینیان در انجام وظیفه بر او پیشی نگرفتند، و آیندگان هم نتوانند پاپیای او بگذارند، او در رکاب پیغمبر جهاد کرد و در راه نگهداری اسلام ایثار و از خود گذشتگی نشان داد، رسول خدا او را پرچمدار خود در میدانهای جنگ قرار داد و جبرئیل از طرف راست و میکائیل از طرف چپ مراقب و محافظ پدرم بودند و او از میدان نبرد بر نمی گشت تا خدای متعال به کمک او لشکر اسلام را پیروز می گردانید و دشمنان را مضمحل و پراکنده .

مردم! علی در شبی از دنیا رفت که در آن شب عیسی مسیح (ع) به آسمان

صعود کرد و یوشع بن نون، وصی موسی، درگذشت .

مردم! پدرم دار فانی را در حالی وداع گفت که از مال و منال دنیا به جز هفتصد

درهم (۲۳) از عطایا برای خود باقی نگذاشت آن هم برای خرید کنیزی جهت

خدمت در خانه .»

در این هنگام گریه، گلوگیر امام (ع) شد گریست و مردم هم با گریه او همصدا

شدند .

سپس به خطبه ادامه داد و فرمود :

«من پسر بشیرم، من پسر نذیرم، من فرزند کسی هستم که مردم را به اذن الله

به جانب او دعوت کرد، من پسر چراغ تابانم، من از خاندانی هستم که خدای،

پلیدی را از آنان دور ساخته و بخوبی، آنان را پاکیزه نموده، من از خانواده ای

هستم که خدا دوستی آنان را در کتاب خود واجب کرده است: (قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ

عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ وَمَنْ يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَّزِدْ لَهُ حُسْنًا) (۲۴) بنابراین

دوستی ما همان حسنه ای است که خدا بدان اشاره فرموده است .»

عبدالله ابن عباس مردم را دعوت کرد که با حضرت بیعت کردند و امامت امام

حسن (ع) (در روز جمعه بیست و یکم رمضان سال چهارم هجری آغاز و حکومتش

با بیعت مردم با وی تحقق یافت. (۲۵))

کیفیت قصاص ابن ملجم قاتل علی (ع)

پس از آن که امام حسن (ع) خطبه خواند و از مناقب و فضایل پدر گفت و خود را به مردم معرفی کرد و مردم هم با او بیعت کردند دستور داد ابن ملجم مرادی را برای قصاص حاضر نمودند، همه فرزندان امیر المؤمنین و یاران، اجتماع کردند امام حسن (ع) به او فرمود: «ای دشمن خدا! چه چیز باعث شد که امیر المؤمنین امام مسلمین را کشتی و فساد بزرگی در دین انداختی.» آن ملعون گفت: یا حسن و یا حسین، هر کاری می خواهید با من انجام دهید و درباره کسی که شیطان او را به لغزش انداخته و راه حق را بر او بسته است کوتاهی نکنید، من هر چه کردم دلم را راضی کنم تا این عمل را انجام ندهم نشد، و هر چه خود را ملامت و نهی کردم نفس من منزجر نشد .

در این جا گفته هایی رد و بدل شد و بالاخره امام حسن طبق وصیت و دستور پدرش با يك ضربت آن ملعون را به جهنم فرستاد، و بعد هم مردم بدنش را در آتش سوزاندند. (۲۶)

معلوم می شود طبق این روایت ابن ملجم همان روز بیست و یکم ماه رمضان به جهنم فرستاده شده است. در تاریخ طبری و کامل ابن اثیر و کتابهای دیگر تاریخ و حدیث آمده است: آن ملعون به امام حسن پیشنهاد داد و گفت اگر به من امان دهید به شام خواهیم رفت و معاویه را به قتل می رسانم و تو را از شر او آسوده می کنم و برمی گردم دستم را در دست شما می گذارم اگر خواستی قصاص کن

و مرا بکش؟ امام (ع) فرمود: «هیئات به خدا قسم! به تو مهلت نمی دهم تا

روح تو به آتش جهنم ملحق شود.» (۲۷)

کیفیت قصاص همدستان ابن ملجم

پس از آن که مردم از کشتن ابن ملجم ملعون، فارغ شدند و بدن نحسش را در آتش سوزاندند به سوی قطام، آن زن فاسده که در تحریک و تحریض ابن ملجم برای قتل حضرت علی (ع) شریک بود، شتافتند، با شمشیر بدنش را قطعه قطعه کردند و خانه اش را خراب نمودند بعد هم جسدش را بیرون شهر کوفه در آتش سوزاندند و روحش را به آتش جهنم و عذاب الهی فرستادند. (۲۸)

و اما سرنوشت «وردان» و «شیب» که هر دو در کنار ابن ملجم در شب نوزدهم رمضان در مسجد کوفه به روی علی (ع) شمشیر کشیدند، این شد که «وردان» در تاریکی شب فرار کرد و بین مردم مخفی شد. (۲۹) و طبق بعضی از نقلها او را هم مردم گرفتند و همان شب کشتند. (۳۰)

و اما «شیب بن بجره» که شمشیرش در آن شب به خطا رفت و نتوانست کاری انجام دهد او هم فرار کرد، مردی او را دستگیر کرد روی سینه اش نشست که با شمشیر خودش وی را بکشد، مردم که با خبر شهادت امیر المؤمنین در خشم و به جانب مسجد روان بودند متوجه آن مرد شدند، وی ترسید مبادا او را به جای شیب به عنوان قاتل بکشند و حرف او را گوش ندهند شیب را رها کرده

و شمشیر را به روی زمین انداخت، شیب از فرصت استفاده کرده و فرار نمود و داخل منزل خود شد، پسر عمویش که از یاران علی (ع) بود و به منزل شیب آمده بود، دید حریری به سینه اش بسته، سؤال کرد: این چیست به سینه ات بسته ای؟ مگر تو قاتل امیرالمؤمنین هستی؟ خواست بگوید: خیر، ولی خدا اراده کرد که راستش را به زبان جاری کند، گفت: آری من علی را کشتم، پسر عموی شیب رفت شمشیری برداشت داخل شد و در همان لحظه شیب را کشت و به جهنم فرستاد. (۳۱)

ظاهر شدن قبر امام (ع) در زمان هارون

محمد بن عایشه از عبدالله بن حازم نقل می کند: روزی با هارون الرشید برای شکار از کوفه خارج شدیم، و به قریه غریین و ثویه (جایی که قبر امام علی - ع - است) رسیدیم، تعدادی آهو در آن جا مشاهده کردیم، برای شکارشان چندین سگ شکاری فرستادیم، اما ساعتی سگها برای شکار آهوها تلاش کردند ولی نتوانستند آنها را شکار کنند، آن آهوان به تپه ای پناه بردند و بالای همان تپه ایستادند و سگهای شکاری برگشتند، هارون از این جریان در شگفت شد، اما طولی نکشید باز آهوان از تپه به زیر آمدند، دوباره هارون سگها را به طرف آنها روان کرد، و سگها به سوی آنها دویدند باز آنها به آن تپه پناه بردند سگها جلو نرفتند و از شکار کردن خودداری کردند و این کار سه مرتبه تکرار شد سگها کاری انجام ندادند .

هارون الرشید خیلی در شگفت شد وگفت: در این مکان رازی است بروید هر کس را یافتید او را نزد من بیاورید، پیرمردی از قبیله «بنی اسد» را پیدا کردند و به نزد هارون آوردند، هارون به وی گفت: مرا از این تپه آگاه کن که چیست؟ پیرمرد گفت: اگر بگویم در امانم؟ هارون گفت: عهد و پیمان خدا برای تو است که تو را از جایگاهت بیرون نکنم و آزارت ندهم، و در امان هستی، هارون با خدا عهد و پیمان بست که به او امان دهد و آسیبی به او نرساند .

مرد اسدی از قول پدرانش نقل کرد که: در زیر این تپه، قبر مطهر امیر المؤمنین علی بن ابی طالب (ع) است و آن جا را خدای متعال حرم امن قرار داده هر کسی به آن جا پناهنده شود از هر آسیب و گزندى در امان است . هارون قسى القلب به خود آمد و وضو گرفت در کنار آن محل نماز گذارد و صورت به خاک مالید و گریه کرد، بعد با هم بازگشتیم .

محمد بن عایشه می گوید: این حکایت را همان طوری که نقل کردم از عبدالله بن حازم شنیدم اما باورم نبود تا سالی که به حج بیت الله الحرام مشرف شدم در آن جا با یاسر، ساربان هارون الرشید، ملاقات کردم پس از طواف در گوشه ای با او نشستم و از هر دری سخنی می گفتیم تا رسید به قضیه رفتن هارون به «غریین» در کنار قبر امیر المؤمنین (ع)، ساربان گفت: آری در کنار آن پشته دو رکعت نماز خواند و صورت بر آن پشته مالید و به قبر علی (ع) خطاب می کرد و می گفت: ای پسر عم! سوگند به خدا من به فضیلت و بزرگی تو عارفم

ومی دانم تو از همه جلوتر به اسلام ایمان آوردی، و این مقامی که دارم به خدا از برکت شماسست، لکن فرزندان موسی بن جعفر (ع) مرا اذیت می کند و بر من خروج نموده است....(۳۲))

از آن تاریخ، قبر امیر المؤمنین (ع) بر همه یاران و شیعیانش مکشوف شد و کم کم زیارتگاه گردید. از خدای بزرگ می خواهیم هر چه زودتر با فرج حضرت مهدی (عج) قبر فاطمه زهرا (ع) همسر علی را برای ما مکشوف گرداند .

فضیلت زیارت امیر المؤمنین (ع)

فضیلت زیارت امیر المؤمنین چون فضیلت خود آن امام بزرگوار بسیار زیاد

است و در روایات، ثواب زیارت آن حضرت را بسیار شمرده اند :

ابن شهر آشوب در مناقب و مفید در مقنعه از پیامبر خدا نقل کرده است :

«مَنْ زَارَ عَلِيًّا بَعْدَ وَفَاتِهِ قَلَّ الْجَنَّةُ؛

کسی که علی را پس از وفاتش زیارت کند برای او بهشت است.»

باز در همان کتاب از امام صادق (ع) نقل می کند که فرمود :

«مَنْ تَرَكَ زِيَارَةَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (ع) لَمْ يَنْظُرَ اللَّهُ إِلَيْهِ، أَلَا تَزُورُونَ مَنْ تَزُورُهُ

الْمَلَائِكَةُ وَالنَّبِيُّونَ؛

کسی که زیارت امیر المؤمنین را ترك کند خداوند نظر رحمت به او نخواهد کرد، آگاه باشید زیارت کنید علی (ع) را که ملائکه و پیامبران او را زیارت می کنند.»

باز از امام صادق (ع) است که فرمود :

«إِنَّ أَبْوَابَ السَّمَاءِ تُفْتَحُ عِنْدَ دُعَاءِ الزَّائِرِ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (ع) فَلَا تَكُنْ عَنِ الْخَيْرِ نَوَّامًا؛

همانا درهای آسمان بر روی دعا کننده زائر امیر المؤمنین (ع) باز است پس از خیر غافل نباشید.» (۳۳)

امالی طوسی از امام صادق (ع) نقل می کند که فرمود: «خداوند هیچ يك از مخلوقات خود را چون ملائکه زیاد خلق نمی کند، و هر روز هفتاد هزار ملك را نازل می کند که بیت المعور را طوائف می کنند بعد به کعبه می آیند و آن جا را طواف می کنند، سپس آن ملائکه به قبر رسول الله می روند بر او سلام می دهند و بعد به زیارت قبر امیر المؤمنین می آیند و به آن حضرت سلام می دهند، بعد به زیارت قبر امام حسین می روند و سلام می کنند و بالا می روند، و هر روز مثل روز قبل تا روز قیامت هر روز هفتاد هزار ملك به زیارت آنها می آیند.»

سپس امام (ع) فرمودند: «هر کس امیر المؤمنین را با معرفت و بدون تجبر و تکبر زیارت کند، خداوند اجر هزار شهید در نامه عملش می نویسد و گناهان

گذشته و آینده اش را می بخشد و روز قیامت به امن و امان برانگیخته می شود و حساب قیامت بر او راحت می گردد، ملائکه به استقبال او می آیند، و در آن وقتی که شیعه علی از زیارت فارغ می شود و به خانه برمی گردد اگر مریض شود ملائکه به عیادت او می آیند، و اگر از دنیا رود او را تا کنار قبر تشییع می کنند و برایش طلب مغفرت می نمایند»، سپس اضافه فرمود: «هر کس حسین (ع) را با شناخت زیارت کند خداوند ثواب هزار حج مقبول و عمره مقبوله در نامه عملش می نویسد و گناهان گذشته و آینده اش را می بخشد.» (۳۴)

امام حسن (ع) به محضر رسول خدا شرفیاب شد و عرض کرد: «ای پدرم! پاداش کسی که شما را زیارت کند چیست؟» فرمود: «پسرم! هر کس مرا زیارت کند حیا و میتا یا پدرت علی را زیارت کند بر خداوند حق است که من او را در روز قیامت زیارت کنم سپس او را از گناهان پاک گردانم.»

(35)

از این روایت استفاده می شود که ثواب زیارت پیغمبر (ص) و علی (ع) برابر و مساوی هستند .

حسین بن محمد بن مالک از برادرش جعفر او از رجال خود نقل می کند که نزد امام صادق (ع) بودم، نامی از امیر المؤمنین علی (ع) به میان آمد، حضرت فرمود: «ای پسر مادر! هر کس جدم را با شناخت به حق زیارت کند خداوند برای هر قدمی که برمی دارد برای رفتن به زیارت، ثواب حج مقبول و عمره

مبروره در نامه عملش می نویسد، ای پسر مادر! به خدا قسم قدمی که در راه زیارت امیر المؤمنین غبار آلود شده است خداوند آن قدم را طعمه آتش نمی کند چه پیاده رفته باشد و چه سواره» بعد فرمود: «ای پسر مادر! این حدیث را با آب طلا بنویس.» (۳۶)

زیارت نامه حضرت امیر (ع)

مرحوم مفید در مقنعه آورده است که هرگاه خواستی به زیارت امیر المؤمنین بروی غسل کن، کنار قبر رو به قبله بایست و قبر را مقابل خود قرار ده؛ نظیر زیارت رسول خدا(ص) (ومی گویی):

«السلامُ عليك يا أمير المؤمنين ورحمةُ اللهِ وبركاته، السلامُ عليك يا وليَّ اللهِ،
السلامُ عليك يا صفوةَ اللهِ، السلامُ عليك يا حبيبَ اللهِ، السلامُ عليك يا حجةَ اللهِ،
السلامُ عليك يا سيّدَ الوصيّين، السلامُ عليك يا خليفةَ رسولِ ربِّ العالمين، أشهدُ
أنك قد بلغتَ عن رسولِ اللهِ ما حمّلكَ، وحفظتَ ما استودعكَ وحلّلتَ حلالُ اللهِ،
وحرّمتَ حرامَ اللهِ، وتلوتَ كتابَ اللهِ، وصبرتَ على الأذى في جنبِ اللهِ مُحْتَسِباً
حتى أتاك اليقين، لعنَ اللهُ من خالفكَ، ولعنَ اللهُ من قتلَكَ، ولعنَ اللهُ من بلغَهُ ذلكَ
فرضيَ به، أنا إلى اللهِ مِنْهُمْ بُرَاءٌ.»

بعد خود را روی قبر می اندازی و قبر را می بوسی بعد طرف راست صورت
سپس طرف چپ صورت را روی قبر می گذاری، پس برگرد بالای سر قبر
بایست و چنین بگو :

«السلامُ عليك يا وصيِّ الأوصياء، ووارثَ عِلْمِ الأنبياء، أشهدُ لك يا وليَّ الله
بالبلاغ والأداء، أتيتُكَ بأبي أنت وأمي زائراً عارفاً بحقِّكَ، مُستَبصِراً بشأنِكَ مُوالياً
لاولِيائِكَ، مُعادياً لِاعدائِكَ، مُنقَرِباً إلى الله بزيارتِكَ في خلاصِ نَفسي، وَفِكَاكِ
رَقبتي مِنَ النَّارِ، وَقضاءِ حوائِجي لِالأخِرَةِ والدُّنيا، فَأشْفَعُ لي عِنْدَ رَبِّكَ، صَلواتُ
اللهِ عَلَيْكَ وَرَحْمَةُ اللهِ وَبَرَكَاتُهُ.»

بعد قبر را بیوس و دو طرف صورت را بر روی قبر بگذار و سر بردار و شش
رکعت نماز که در هر دو رکعت یک سلام می دهی بخوان، بعد دعا کن به هر
چه دوست داری، بعد برگرد پایین پا و بگو: «السلامُ عليك ورحمةُ الله
وبَرَكَاتُهُ.»

«در این جا باز به هر چه می خواهی دعا کن.» (۳۷)

همان طوری که در این زیارتنامه مشهود است برای کسانی است که کنار
ضریح مطهر آن بزرگوار می روند این زیارت وارد شده، در بحار الانوار
مجلسی، جلد صد، صفحه های ۲۶۳ - ۳۸۴ - زیارتهای مختلف و متعددی - چه
مطلقه و چه مخصوص - از ائمه (ع) نقل شده است که علاقه مندان می توانند
به آن جا مراجعه کنند .

آنچه در این کتاب از آغاز تا بدین جا خواندید، مطالبی بود که در دوران پنج سال آخر عمر امام علی (ع) به وقوع پیوسته بود و یا به نحوی به این دوران، مربوط می شد. دورانی که فصل درخشانی در تاریخ اسلام و افتخار بزرگی برای مسلمانان است، زیرا که بعد از رحلت پیامبر عظیم الشان اسلام (ص) و در دوران ۲۵ ساله پس از آن بزرگوار، بسیاری از اصول زیربنایی و ارزشهای عقیدتی اسلام، از حرف به عمل آمد و نمونه و اسوه روشنی برای همه حکمرانان و سیاستمداران شد، که اگر آن امام (ع) در این مقطع به حکومت نمی رسید، اصول و مبانی قرآن و سنت پیامبر (ص) در کتابهای می ماند و نمونه عملی برای آن، یافت نمی شد. هم اکنون هرگاه که دیگران، حکومت نمونه اسلامی پس از پیامبر (ص) را از ما بخواهند، با افتخار و سربلندی، حکومت پنج ساله حضرت علی (ع) را به آنان معرفی می کنیم؛ با آن که همگان می دانند عوامل تفرقه انداز و ریاست طلب، در دسرهای فراوانی برای حکومت آن حضرت (ع) به وجود آوردند و اجازه ندادند که اندیشه های و الاهی امام (ع)، جامعه آن روز را بدرستی بیالاید و به رشد و باروری برساند. با این وجود، در همین گیر و دارها، ما تصویر روشنی از حکومت واقعی انسانی و اسلامی به دست می آوریم و با وجود دستهای تحریفگر، با مطالعه این مقطع تاریخی به حقایق گرانبهایی می رسیم .

شرح و تفسیر این حکومت نمونه و سخن گفتن درباره این حقیقت گرانبها، اندیشه و رفتاری همسو با علی (ع) می طلبد که هر چه به او نزدیکتر باشیم شفافتر و واقع نماتر است. من اعتراف می کنم که در باز گفتِ کردارهای فردی و اجتماعی این امام سترگ، عاجز و ناتوانم فقط از سر عشق و نیز در پی ضرورت اجتماعی و تحقیقی، چنین برگ سبزی را تقدیم می کنم امید که در درگاه با عظمتش مقبول افتد.

والسلام./.